سخنی کوتاه در مورد

روافض (شیعیان صفوی)

**ترجمه‌ی:**

**(رسالة فی الرد علی الرافضة)**

**مؤلف:**

**امام مجدّد، محمد بن عبدالوهاب** /

**تحقیق و حواشی:**

**ابوبکر عبدالرزاق بن صالح بن علی النّهمی**

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | سخنی کوتاه در مورد روافض (شیعیان صفوی) | | | |
| **عنوان اصلی:** | رسالة فی الرد علی الرافضة | | | |
| **نویسنده:** | امام مجدّد، محمد بن عبدالوهاب / | | | |
| **مترجم:** | گروه علمی فرهنگی موحدین | | | |
| **محقق یا مصحح:** | ابوبکر عبدالرزاق بن صالح بن علی النّهمی | | | |
| **موضوع:** | بررسی عقاید مذهبی شیعه | | | |
| **نوبت انتشار:** | اول (دیجیتال) | | | |
| **تاریخ انتشار:** | آبان (عقرب) 1394شمسی، 1436 هجری، 1437 قمری | | | |
| **منبع:** | کتابخانه عقیده www.aqeedeh.com | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**  **www.aqeedeh.com** | | | |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | | | | |
| contact@mowahedin.com | | | | |

هدیه به...

علمای بزرگوار و ارجمند.

پدر بزرگوار علامه شیخ عبدالعزیز بن عبدالله بن باز.

شیخ محمد بن صالح عثیمین.

علامه شیخ المحدثین شیخ محمد ناصرالدین آلبانی.

از خداوند منان خواستارم که ایشان را مورد لطف و مرحمت و مغفرت خویش قرار دهد و جزا و پاداش نیک به ایشان عطا نماید و قبرشان را باغی از باغ‌های بهشت قرار دهد و آنان را همراه بندگان صالح خود محشور گرداند. و ثواب و پاداش این عمل خالصانه را در ترازوی حسناتشان قرار دهد.

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[مقدمه‌ی محقق 5](#_Toc436416153)

[تعریف شیعه رافضی 8](#_Toc436416154)

[تعریف رافضه از نظر لغوی و اصطلاحی 8](#_Toc436416155)

[پیدایش شیعیان رافضی و بیان نقش یهودیان در به وجود آمدن آنها 13](#_Toc436416156)

[محكوم و تقبیح كردن ابن سبأ توسط علی ابن ابیطالب س 15](#_Toc436416157)

[اختلاف پیرامون به آتش كشیدن ابن سبأ و پیروانش به وسیله علی 15](#_Toc436416158)

[مراحل پیدایش رافضی‌ها 19](#_Toc436416159)

[مرحله دوم: آشکار کردن اعتقادات و بیان علنی آنها 21](#_Toc436416160)

[مرحله سوم: نیرو گرفتن و افزا‌یش قدرت آنها 22](#_Toc436416161)

[مرحله چهارم: انشعاب رافض‌یان از ز‌ید‌یه 25](#_Toc436416162)

[مختصری از زندگینامه‌ی‌ امام محمد بن عبدالوهاب و دعوت پربرکتش 26](#_Toc436416163)

[مقدمه کتاب 32](#_Toc436416164)

[وصیت و سفارش پیامبر در مورد جانشینی ایشان 33](#_Toc436416165)

[انکار خلافتِ خلفای راشدین 37](#_Toc436416166)

[ادعای رافضه مبنی بر ارتداد صحابه **ش** 48](#_Toc436416167)

[ادعای روافض مبنی بر نقص قرآن 50](#_Toc436416168)

[موضوع سبّ و لعن صحابه 52](#_Toc436416169)

[موضوع تقیه 67](#_Toc436416170)

[ناسزاگویی آنان به عایشه‌ی پاکدامن 69](#_Toc436416171)

[موضوع تکفیر کسانی که با علی **س** جنگیده‌اند 80](#_Toc436416172)

[اهانت کردن به نام‌های صحابه **ش** 81](#_Toc436416173)

[منحصر کردن خلافت در دوازده تن 83](#_Toc436416174)

[موضوع عصمت 84](#_Toc436416175)

[فضیلت و برتری حضرت علی **س** از دیدگاه شیعه 86](#_Toc436416176)

[نفی ذریه‌ی حسن **س** 88](#_Toc436416177)

[مخالفتشان در خارج شدن دیگر مسلمانان از آتش دوزخ 90](#_Toc436416178)

[مخالفت آنان با اهل سنت 91](#_Toc436416179)

[موضوع رجعت 95](#_Toc436416180)

[افزودن به اذان 97](#_Toc436416181)

[جمع میان دو نماز 97](#_Toc436416182)

[عصمت ائمه 101](#_Toc436416183)

[متعه 101](#_Toc436416184)

[نکاح بدون حضور ولی و شاهد 105](#_Toc436416185)

[مباح دانستن نزدیکی همه با کنیز 112](#_Toc436416186)

[جمع میان زن و عمه‌ی زن در یک نکاح 113](#_Toc436416187)

[مباح دانستن نزدیکی با زن از دُبر– خدا آنان را رسوا و هلاک گرداند-! 115](#_Toc436416188)

[مسح پاها 119](#_Toc436416189)

[موضوع سه طلاق با یک لفظ 122](#_Toc436416190)

[نفی تقدیر خداوند 125](#_Toc436416191)

[شباهت رافضیان با یهودیان 127](#_Toc436416192)

[شباهت رافضیان با مسیحیان 132](#_Toc436416193)

[شباهت رافضیان با مجوسی‌ها 132](#_Toc436416194)

[عزاداری در روز عاشوراء 133](#_Toc436416195)

[خاتمه 138](#_Toc436416196)

مقدمه‌ی محقق

الحمد لله رب العالـمين وأشهد أن لاإله إلا الله، وحده لاشریك له، وأشهد أن محمداً عبده ورسوله.

و بعد: از چند سال قبل و هنگامی که شیخ ما امام علامه‌ی محدث ابوعبدالرحمن بن مقبل به هادی وادعی / در قید حیات بود، رساله‌ی «الرد علی الرافضة» اثر امام مجدد، شیخ محمد بن عبدالوهاب – خداوند او را مورد لطف و مرحمت خویش قرار دهد و پاداش نیک به او عطا نماید – را به اینجانب هدیه داد و خواستار تحقیق آن و آوردن تعلیقاتی بر آن شد، و خواستِ الله این بود که اتمام این کتاب به تأخیر بیفتد؛ زیرا بنده می‌کوشیدم نسخه‌ی خطی از این کتاب بیابم اما موفق نشدم، و دیگر اینکه برخی مراجع مهم در دسترسم قرار نداشت، و در این روزها عزم را جزم نمودم تا هر طور شده آن را آماده‌ی طبع نمایم. رساله‌ی که شیخ محمدبن عبدالوهاب نگاشته کتاب مهمی است که مؤلف در پرتو کتاب و سنت بر روافض تردید نموده، و شما خوانند‌ی گرامی با مطالعه‌ی این کتاب به آیات و احادیث فراوانی بر می‌خورید که مؤلف بدان استدلال جسته، و راست گفته خداوند متعال آنجا که فرموده: ﴿بَلۡ نَقۡذِفُ بِٱلۡحَقِّ عَلَى ٱلۡبَٰطِلِ فَيَدۡمَغُهُۥ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٞۚ وَلَكُمُ ٱلۡوَيۡلُ مِمَّا تَصِفُونَ١٨﴾ [الأنبیاء: 18]. «بلکه حق را بر باطل می‌کوبیم که آن را در هم می‌شکند و بدین‌سان باطل به یکباره نابود می‌شود. وای بر شما از آنچه (به الله) نسبت می‌دهید». و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿وَقُلۡ جَآءَ ٱلۡحَُّ وَزَهَقَ ٱلۡبَٰطِلُۚ إِنَّ ٱلۡبَٰطِلَ كَانَ زَهُوقٗا٨١﴾ [الإسراء: 81]. «و بگو: حق آمد و باطل نابود شد. بی‌گمان باطل، نابودشدنی است».

و ربّ‌العزت در جای دیگری فرموده:

﴿أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَسَالَتۡ أَوۡدِيَةُۢ بِقَدَرِهَا فَٱحۡتَمَلَ ٱلسَّيۡلُ زَبَدٗا رَّابِيٗاۖ وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيۡهِ فِي ٱلنَّارِ ٱبۡتِغَآءَ حِلۡيَةٍ أَوۡ مَتَٰعٖ زَبَدٞ مِّثۡلُهُۥۚ كَذَٰلِكَ يَضۡرِبُ ٱللَّهُ ٱلۡحَقَّ وَٱلۡبَٰطِلَۚ فَأَمَّا ٱلزَّبَدُ فَيَذۡهَبُ جُفَآءٗۖ وَأَمَّا مَا يَنفَعُ ٱلنَّاسَ فَيَمۡكُثُ فِي ٱلۡأَرۡضِۚ كَذَٰلِكَ يَضۡرِبُ ٱللَّهُ ٱلۡأَمۡثَالَ١٧﴾ [الرعد: 17].

«(پروردگار) از آسمان آب باران نازل کرد و بدین‌ترتیب در هر دره‌ای به اندازه‌ی گنجایش و ظرفیتش سیلاب جاری شد و آن‌گاه بر روی سیلاب کف‌های زیادی نمایان گشت. چنانچه از فلزاتی که برای به‌دست آوردن زیور آلات و وسایل زندگی ذوب می‌کنند، کفی همچون کف سیلاب پدید می‌آید؛ بدین سان الله، حق و باطل را مثال می‌زند. ولی کف‌ها از میان می‌روند و آنچه به مردم سود می‌رساند، در زمین می‌ماند. الله این‌گونه مثال می‌زند».

آری، چنین است که چون حق بیاید باطل را از بین برده و نابود می‌کند، و شیخ محمدبن عبدالوهاب / در تمام تردیدهایی که بر رافضه روا داشته بر مراجع اساسی خود آنها اعتماد نموده تا نتوانند از آن انکار نمایند، مگر اینکه از باب مکابره و تقیه از قبول حق سر باز زنند، و در تحقیقی که انجام داده ام اعتمادم بر نسخه‌ی است که برادر ما دکتور ناصر بن سعد الرشید آن را از روی نسخه‌ی مخطوط تصحیح نموده و بر آن تعلیقاتی نگاشته است.

کارهای که این جانب در تحقیق رساله انجام داده‌ام:

1. تحقیق احادیث و آثار و تخریج آن، و هم چنین بیان حکم صحت و ضعف حدیث، الا روایاتی که در صحیحن (صحیح بخاری و صحیح مسلم) آمده که صرف به این دو کتاب حواله داده‌ام.
2. برخی از احادیثی که شیخ به آن اشاره نموده را به طور کامل تخریج نمودم.
3. گاهی اتفاق افتاده که شیخ حدیث ضعیفی را آورده، و بنده کوشیده ام در همان رابطه حدیث صحیحی را یافته و نقل نمایم.
4. در برخی از حواشی اقوال برخی از علمای دیگر را در تایید کلام شیخ مبنی بر رد روافض آورده ام.
5. شیخ در اثنای کتاب از مصادر شیعه نیز نقل قول‌های داشته است که بنده حواله‌ی دقیق سخنان او از کتب شیعه را بیان داشته ام، و اگر به آن مصادر دسترسی نداشته ام به کتب علمای که به کتب روافض حواله داده‌اند–مانند شیخ احسان الهی ظهیر و دیگران- حواله داده‌ام.
6. سوانح زندگی مؤلف و کارنامه‌های درخشان و دعوت او را نوشته ام.
7. در مقدمه‌ی کتاب روافض و مؤسس آن را نیز معرفی نموده‌ام.

در پایان از خداوند متعال می‌خواهم که اخلاص عمل برای ما نصیب فرموده و گفتار و کردار ما را درست نماید، و این کار را نیز در میزان حسنات ما قرار دهد، و چنانکه از خداوند می‌خواهم اسلام و مسلمانها را به این کار نفع برساند.

ابوبکر عبدالرزاق بن صالح بن علی النهمی

الیمن – ذمار ص. ب: 87389. شماره تلفن: 506816

صبح جمعه 1 صفر سال: 1426هـ

تعریف شیعه رافضی

تعریف رافضه از نظر لغوی و اصطلاحی

رفض در زبان عرب به معنای ترک[[1]](#footnote-1) است، می‌گویند رَفَضْتُ الشَّیءَ یعنی آنرا ترک کردم، و رافضه در اصطلاح یکی از فرق منتسب به شیعیان هستند که از ابوبکر، عمر و بقیه اصحاب پیامبر ج جز اندکی از آنها برائت می‌جویند و آنها را تکفیر، لعن و دشنام می‌گویند.

امام احمد / می‌گوید: رافضیان کسانی هستند که از یاران پیامبر تبری جسته و از آنها انتقاد کرده‌ و آنها را لعن می‌کنند[[2]](#footnote-2).

عبدالله بن احمد / گفته است: که از پدرم درباره رافضیان پرسیدم پاسخ داد آنهایی هستند که به ابوبکر و عمر س ناسزا می‌گویند[[3]](#footnote-3).

ابوالقاسم التیمی [مشهور به حافظ سنت] در تعریف آنها گفته است: آنها کسانی هستند که ابوبکر س و عمر س را دشنام می‌دهند[[4]](#footnote-4).

رافضیان تنها فرقه منسوب به اسلام هستند که شیخین را لعن می‌کنند و این از رسوایی بزرگ الهی بر آنهاست.

شیخ الاسلام ابن‌تیمیه / می‌گوید: تنها رافضیان «و نه بقیه فرق» ابوبکر و عمر را دشنام می‌دهند و نسبت به آن دو بغض و کینه می‌ورزند[[5]](#footnote-5).

دلایل این امر در کتب رافضیان آمده است: آنان دوستی و محبت شیخین را حد فاصله بین خودشان و دیگران می‌دانند که به آنها ناصبی می‌گویند. درازی از محمد بن علی بن موسی روایت می‌کند که: به علی بن محمد ÷ درباره ناصبی نوشتم که آیا برای امتحانش چیزی بیشتر از مقدم قرار دادن جبت و طاغوت[[6]](#footnote-6) و اعتقاد به امامتشان لازم است؟ جواب آمد که اگر کسی بر این اعتقاد باشد او ناصبی است[[7]](#footnote-7).

علت نامگذاری آنها به این نام

جمهور اهل تحقیق معتقدند که سبب نامگذاری رافضه به این نام آن است که بعد از اینکه از شیخین تبری جسته و امام زید آنها را نهی کرده آنها زید بن علی را ترک کردند و بعد از اینکه در لشکر او بودند از دورش متفرق شدند، و آن هنگامی‌بود که او در سال 121 ھ علیه هشام بن عبدالملک قیام کرد.

ابوالحسن اشعری می‌گوید: «زید بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب، علی را بر سایر یاران پیامبر در امر ولایت ترجیح می‌داد و خروج بر ائمه جور را جایز می‌دانست. هنگامی که در کوفه در میان کسانی که با او بیعت کرده بودند شنید که افرادی درباره ابوبکر و عمر بدگویی می‌کنند، کارشان را تقبیح کرد. در نتیجه بعضی از کسانی که با او بیعت کرده بودند، از دور او متفرق شدند. زیرا گفت: مرا رفض نمودید و رها کردید و گفته می‌شود آنها را به خاطر گفته زید که به آنها گفت (مرا رفض کردید) رافضه نامیده شدند»[[8]](#footnote-8).

قوام السنه[[9]](#footnote-9) و رازی[[10]](#footnote-10) و شهرستانی[[11]](#footnote-11) و شیخ الاسلام[[12]](#footnote-12) ابن‌تیمیه (رحمهم الله) همگی چنین نظری دارند.

اشعری[[13]](#footnote-13) در قول دیگری گفته است: آنها به خاطر عدم پذیرش امامت شیخین رافضه نامیده شده‌اند.

نامگذاری آنها به شیعه در دوران معاصر و علت اشتباه بودن آن.

امروزه رافضیان از این تسمیه ناخشنود شده و می‌گویند که مخالفانشان این لقب را به آنها داده‌اند، محسن امین[[14]](#footnote-14) می‌گوید: «رافضیه لقبی است که به کسی داده می‌شود که علی را در خلافت مقدم می‌دارد، و غالباً برای انتقام به کار گرفته می‌شود».

به همین دلیل امروزه خود را (شیعه) می‌نامند و در بین عوام با این نام مشهور شده‌اند، و بعضی از نویسندگان و اهل فرهنگ نیز تحت تاثیر آن قرار گرفته‌اند. لذا می‌بینیم که این لقب را برایشان به کار می‌برند. حال آنکه در حقیقت تشیع اصطلاح مشترکی است که برای همه انصار علی به کار می‌رود[[15]](#footnote-15).

فرقه‌شناسان و لغت‌شناسان گفته‌اند که شیعیان سه دسته‌اند:

غالیان: آنهایی که درباره علی س غلو کرده‌ و تا جایی که گاهی درباره او ادعای الوهیت و یا نبوت می‌کنند.

رافضه: آنهایی که ادعای وجود نص برای خلافت او کرده‌ و از خلفاء پیشین و عموم اصحاب تبری می‌جویند.

زیدیه: پیروان زید بن علی هستند که علی را بر سایرین ترجیح می‌دهند. اما دوستی و ولایت ابوبکر و عمر را نیز قبول دارند[[16]](#footnote-16).

پس اطلاق شیعه بر رافضیان بدون تقیید این اصطلاح نادرست است. زیرا زیدیه نیز داخل در این اصطلاح می‌شوند و آنها مخالفتشان با اهل سنت کمتر و به حق نزدیکترند.

بلکه نامگذاری آنها به (شیعه) موجب اختلاط آنها با شیعیان قدیم می‌شود که در دوران علی س و بعد از او زندگی می‌کردند. زیرا آنها در برتری دادن شیخین بر علی س اجماع داشتند و فقط علی را بر عثمان ترجیح می‌دادند. اگر چه آنان به خطا رفته‌اند اما در میان آنها بسیاری از اهل علم و منسوب به خیر و فضیلت وجود داشت.

شیخ الاسلام ابن‌تیمیه / می‌گوید: «بدین سبب شیعیان پیشین که همراه علی بودند و یا در آن زمان وجود داشتند هیچ اختلافی در برتری ابوبکر و عمر نداشته‌اند، اما اختلافشان در برتری علی و عثمان بوده است»[[17]](#footnote-17).

بنابراین تسمیه رافضه به شیعه از خطاهای روشنی است که بعضی از معاصران به تقلید از رافضیان به آن دچار شده‌اند که آنها با تمام تلاش سعی در رهایی از این نام دارند و هنگامی که آنها مذمت فراوان گذشتگان این امت (سلف) و خشم آنها را بر خود دیدند، در صدد رهایی از این نام برآمدند تا با انتساب عمومی به تشیع باعث فریب و سرگردانی افرادی شوند که آنها را نمی‌شناسند.

از پیامدهای این امر، اشتباه بزرگی است که بعضی از دانشجویان که حقیقت این اصطلاح را نمی‌دانند بدان گرفتار شده‌اند و بین احکام شیعه و احکام رافضیها تفاوتی قائل نشده‌اند. از آنجا که اصطلاح شیعه در بین آنها به رافضیها اطلاق می‌شود چنین گمان کرده‌اند که سخنان علمای پیشین درباره شیعه، درباره رافضیان هم صدق می‌کند در صورتی که علما میان آنها و در کلیه احکام تفاوت قائلند.

امام ذهبی در شرح حال (ابان بن تغلب) بعد از ذکر توثیق ائمه درباره او با وجود این که شیعه است می‌گوید: ممکن است بپرسید که چگونه علما فردی را که اهل بدعت است مورد اعتماد دانسته‌اند. در حالی که مرز مورد اطمینان عدالت و محکم‌کاری «اتقان» است؟

پاسخ این است که: بدعت بر دو گونه است:

الف) بدعت کوچک: مانند زیاده‌روی در تشیع یا تشیع بدون غلو و انحراف و این در میان تابعی‌ها و پیروانشان با وجود دین و تقوی و صدق، فراوان است و اگر حدیث اینها پذیرفته نشود مقداری از آثار نبوی از دست می‌رود و این فساد روشنی است.

ب) بدعت بزرگ: مانند رفض کامل و غلو در آن و ایراد و عیب‌جویی درباره ابوبکر و عمر س و دعوت به آن که افرادی که مرتکب بدعت بزرگ می‌شوند به آنها احترام گذاشته نمی‌شود و رأیشان پذیرفته نمی‌شود.

همچنین شعبی می‌گوید: «شیعه غالی در عرف و زمان سلف کسی است که درباره عثمان، زبیر، طلحه، معاویه و گروهی که با علی جنگیده‌اند به بدی سخن بگوید و از آنها بدگویی کند. غالی در زمان و عرف ما کسی است که این بزرگواران را تکفیر کند، و از شیخین تبری جوید. چنین فردی اهل ضلالت و افتراست. ولی ابان بن تغلب هرگز به شیخین تعرض نکرده‌ است، شاید علی را افضل می‌دانسته است»[[18]](#footnote-18).

بنابراین واجب است که این رافضیان به نام حقیقی‌شان آنها خوانده شوند همان نامی که علما بدان عادت کرده‌اند و هرگز نباید به آنها شیعه اطلاق شود. زیرا این نام سبب توهم و اشتباه می‌شود و اگر به آنها صفت تشیع اطلاق شد باید قید آنرا ذکر کرد که بر خودشان دلالت کند مانند: (شیعه امامی) یا (شیعه اثنا عشری)، همچنان که روش علمای بوده است. و الله اعلم.

پیدایش شیعیان رافضی و بیان نقش یهودیان در به وجود آمدن آنها

اولین کسی که مردم را به اصول و عقاید رافضیان فراخواند یکی از یهودیان یمن موسوم به عبدالله بن سبأ بود که در دوران عثمان بن عفان س تظاهر به اسلام کرد و سپس به مسافرت در سرزمین‌های مختلف اسلامی جهت نشر این عقیده‌ فاسد پرداخت.

امام طبری در تاریخ خود در ضمن حوادث سال 35 هجری درباره او می‌گوید:

عبدالله بن سبأ یهودی اهل صنعا بود و مادرش سوداء نام داشت. در زمان عثمان س اسلام آورد، سپس شروع به گردش در شهرهای مسلمانان نمود و سعی می‌کرد آنها را گمراه کند. او دعوتش را از حجاز آغاز نمود و سپس بصره و بعد از آن کوفه و شام را درنوردید، در شام آنچه را که می‌خواست نزد کسی نیافت. او را از آنجا طرد کردند، تا اینکه به مصر آمد، و مدتی طولانی در آنجا ماند و می‌گفت: جای تعجب است که عده‌ای می‌گویند عیسی باز می‌گردد ولی بازگشت محمد را تکذیب می‌کنند؟ حال آنکه خداوند فرموده است:﴿إِنَّ ٱلَّذِي فَرَضَ عَلَيۡكَ ٱلۡقُرۡءَانَ لَرَآدُّكَ إِلَىٰ مَعَادٖ﴾ [القصص: 85]. «آن کسی که قرآن را بر تو نازل کرده است تو را به معاد باز می‌گرداند».

پس محمد از عیسی به بازگشت سزاوارتر است، همچنین می‌گوید: این سخن مورد قبول واقع شد. سپس قضیه رجعت را وضع کرد و درباره آن سخن گفت، بعد از آن به آنها گفت: بی‌تردید هزاران پیامبر وجود داشته است و هر پیامبری دارای یک وصی بوده است و علی وصی محمد بوده است. سپس افزود که محمد خاتم الانبیا و علی خاتم الأوصیاست و افزود: چه کسی ظالمتر از کسی است که به وصیت پیامبر خدا ج عمل نکرده‌ و حق پیامبر خدا را گرفته و امر امت را به دست گرفته است. آنگاه افزود: عثمان به ناحق آن را به دست گرفته است و این وصیت رسول خداست، پس به این امر قیام نمایید و او را سرنگون کنید با بدگویی به امرای خود آغاز و به امر به معروف و نهی از منکر تظاهر نمایید و دل‌های مردم را به دست آورده و آنها را به این امر دعوت کنید. پس از آن داعیانش را منتشر کرده‌ و با کسانی که در شهرهای مختلف فاسد بودند، مکاتبه کرده‌ و مردم را به صورت پنهانی به افکار خود دعوت می‌کرد[[19]](#footnote-19).

تاریخ رافضیان چنین آغاز شد و با عقایدی که ابن‌سبأ در میان گمراهان منتشر کرد عقلها و قلب‌های بسیاری از آنها را فاسد کرد. این حیله همواره مؤثر بود تا اینکه به شهادت خلیفه سوم عثمان بن عفان س به دست این گروه فاسد انجامید.

محكوم و تقبیح كردن ابن سبأ توسط علی ابن ابیطالب س

هنگامی که علی بن ابیطالب س به خلافت رسید، آن عقاید بیش از پیش رواج پیدا کرد تا اینکه این امر به گوش علی رسید. او شدیداً آن را تقبیح کرد و از ابن سبأ و پیروانش تبری جست.

ابن عساکر با سند صحیح از عمار دهنی روایت می‌کند که می‌گوید: از اباطفیل شنیدم که می‌گفت: مسیب بن لجبه را دیدم که ابن سوداء را به نزد او آوردند و علی بر منبر بود، علی پرسید که چه شده است؟ گفت: او بر خدا و رسولش دروغ می‌بندد[[20]](#footnote-20). از یزید بن وهب به نقل از علی س روایت شده است که می‌گفت: چه تناسبی بین من و این مَشک (کیسه) سیاه وجود دارد؟[[21]](#footnote-21).

همچنین از طریق یزید بن وهب از علی روایت شده است که علی ابن ابیطالب می‌گفت: چه ارتباطی بین من و این مَشک سیاه وجود دارد در حالی که او درباره ابوبکر و عمر زبان درازی می‌کن[[22]](#footnote-22).

این روایتها با اسناد صحیح از علی س روایت شده است[[23]](#footnote-23).

اختلاف پیرامون به آتش كشیدن ابن سبأ و پیروانش به وسیله علی

مورخان و فرقه‌شناسان گفته‌اند: ابن سبأ درباره علی س ادعای ربوبیت می‌کرد و علی، او و همراهانش را سوزاند.

جرجانی می‌گوید: سبأیه جزو رافضه بوده و به عبدالله بن سبأ منسوبند. او اولین فرد رافضی بود که کفر ورزید و می‌گفت که علی خدای جهانیان است در نتیجه علی او و یارانش را آتش زد[[24]](#footnote-24).

ملطی در هنگام پرداختن به سبأیه می‌گوید: «آنها پیروان عبدالله بن سبأ هستند، به علی÷ گفتند: أنت أنت: ‌تویی تو. گفت: من کی هستم؟ گفتند: آفریننده و ایجاد کننده! حضرت علی از آنها خواست توبه کنند. اما آنها بازنگشتند. به همین دلیل آتش بزرگی برافروخت و آنها را سوزاند و این بیت را سرود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لَمّا رَأَيْتُ الَأَمرَ اَمراً مُنكراً |  | أجَّجْتُ ناري وَدَعَوتُ قَنْبراً[[25]](#footnote-25) |

هنگامی که کار را بسیار منکر دیدم، آتشم را روشن کرده‌ و قنبر را صدا زدم (تا آنها را در آتش بسوزاند).

ترجیح این رأی که امام علی س آنها را سوزانده است.

بعضی از مورخان بر این رفته‌اند که علی س ابن سبأ را نسوزاند بلکه او را به مدائن تبعید کرد و او بعد از وفات علی س ادعا کرد که علی از دنیا نرفته است و به کسانی که خبر وفات او را آوردند، گفت: اگر مغز او را داخل هفتاد کیسه برایمان بیاورید باز هم مرگ او را باور نخواهیم کرد[[26]](#footnote-26). شاید قول درست، همان اولی باشد که با آثار وارده در صحیح بخاری مطابقت دارد: از عکرمه روایت است که زندیق‌هایی را پیش علی س آوردند و او آنها را آتش زد، و این خبر به ابن عباس رسید و گفت: اگر من می‌بودم آنها را نمی‌سوزاندم چون رسول خدا ج فرموده است: «با عذاب الهی» مردم را « عذاب ندهید»، بلکه آنها را می‌کشتم. زیرا رسول خدا ج می‌فرماید: «هر کسی دینش را تغییر دهد او را بکشید»[[27]](#footnote-27).

ابن‌حجر در شرح این حدیث بعد از ذکر روایتهای مربوطه به این سوخته‌‌‌شدگان می‌گوید: آنها کسانی بودند که بت می‌پرستیدند، و در بعضی از روایت‌ها آمده است آنها کسانی بودند که مرتد شده و از اسلام برگشته بودند، علت این امر اختلافی است که در میان روایت‌ها وجود دارد سپس می‌گوید: ابوالظفّر اسفراینی در (الملل و النحل) معتقد است کسانی که علی آنها را سوزانده است گروهی از رافضیان بودند که درباره او ادعای الوهیت می‌کردند و آنها همان سبأیه هستند.

رهبرشان عبدالله بن سبأ یهودی بود که به اسلام تظاهر می‌کرد و این گفته‌ها را جعل کرده‌ بود، و شاید اصل این مطلب روایتی باشد که ما در بخش سوم از حدیث ابوطاهر مخلص و روایت عبدالله بن شریک عامری آوردیم که می‌گوید: به علی گفته شد در اینجا افرادی مقابل درب مسجد وجود دارند که مدعی خدایی شما هستند، آنها را صدا زده و گفت: وای بر شما! چه می‌گویید؟ گفتند شما پروردگار، خالق و روزی دهنده ما هستید[[28]](#footnote-28). سپس بقیه روایت را آورده که بر اساس آن علی سه بار از آنها درخواست توبه کرد. اما آنها توبه نکردند. در نتیجه آنها را در آتشهایی انداخت که در کوره‌هایی روشن شده بود، و شعر مشهورش را سرود.

ابن‌حجر می‌گوید سند این روایت (حسن) است[[29]](#footnote-29).

بنابراین سوزانده شدن سبأیه توسط علی امری ثابت شده است خواه براساس روایت عکرمه در بخاری، یا بنا به رأی ابن حجر / باشد.

سخن شیخ الاسلام ابن‌تیمیه نیز بیانگر گرایش او به رای اول است.

در اینجا هدف آشکار کردن عقیده رافضیان در آن زمان است که بیانگر غلوشان در حق علی س بوده و اینکه علی س برای مجازاتشان به شدت برخورد کرده است تا جایی که ابن عباس رأی خود را چنین اعلام کرد.

هم چنین علی همه عقایدی را که در لباس تشیع ظاهر شد، مانند تفضیل او بر صحابه و شیخین، نشر بدگویی از صحابه و تحقیر آنها در میان آن گمراهان را تقبیح و مردود دانست.

شیخ الاسلام ابن‌تیمیه / می‌گوید: هنگامی که بدعت‌های شیعی در دوران خلافت امیر المومنین علی بن ابیطالب س رخ داد علی آنها راتقبیح و محکوم کرد، که آنها سه گروه بودند: غالیان، مُفَضِّله و دشنام دهندگان.

علی غالیان را به آتش افکند و سوزاند «روزی از درب » کنده خارج شد، گروهی بر او سجده کردند، پرسید این چیست؟ گفتند: شما خدایید. سه بار از آنها خواست توبه کنند. اما آنها سر باز زدند. بار سوم به دستور او گودالهایی حفر کرده شد و در آنها آتش روشن کردند. سپس آنها را در آتش انداخت و آن شعر مشهور خودش را سرود و سپس ابن‌تیمیه حدیث بخاری را که قبلاً ذکر شد، نقل کرده است.

دشنام‌دهندگان: زمانی که شنید فردی ابوبکر و عمر را دشنام داده است، او را فراخواند. اما او به طرف قرقیسیا فرار کرد، در نتیجه درباره او با والیانش صحبت کرد، او با آنها مدارا می‌کرد و از آنجا که علی در تعامل با امرایش مستبد نبود، آنان در همه اوامرش از او اطاعت نمی‌کردند.

مُفَضِّله (برتری‌دهندگان): علی درباره آنها می‌گوید اگر کسی پیش من آورده شود که مرا بر ابوبکر و عمر ترجیح می‌دهد بر او حد افترا جاری می‌کنم. این روایت را بیشتر از هشتاد راوی از او نقل کرده‌اند، سپس گفت: بهترین این امت بعد از پیامبرش ابوبکر است و سپس عمر...)[[30]](#footnote-30).

مراحل پیدایش رافضی‌ها

به هر حال عقاید رافضیان در دوران علی س ظهور کرد ولی دامنه آن بسیار محدود بود و هیچ فرقه و گروهی بدان شناخته نشده بود تا اینکه دوران خلافت علی س پایان یافت.

شیخ الاسلام ابن‌تیمیه آن وقایع و اتفاقات بعد از آن را در پیدایش رافضیان چنین توضیح می‌دهد: «سپس در زمان علی افرادی ظاهر شدند که سخن از رفض گفتند و تا شهادت حسین س دارای اجتماع و قدرتی نشده بودند، بلکه کلمه رفض تا قبل از خروج زید بن علی بن حسین بعد از قرن اول انتشار نیافته بود. از آنجا که او به ابوبکر س و عمر س احترام می‌گذاشت، رافضه این عمل را ناروا می‌دانستند. به همین دلیل رافضه نامیده شدند. آنان معتقد بودند که محمد باقر امام معصوم است. اما بقیه شیعیان از زید پیروی کردند و با انتساب به او «زیدیه» نامیده شدند»[[31]](#footnote-31).

خلاصه اینکه رافضیان در پیدایش خود مراحلی را طی کرده‌اند تا اینکه با عقیده خود مستقل و از سایر فرقه‌های امت جدا شدند. می‌توان آن را به چهار مرحله اصلی تقسیم نمود.

مرحله اول: دعوت ابن سبأ برای اندیشه رافضیان

عبدالله بن سبأ مردم را به اصولی دعوت کرد که عقیده‌ رافضیان بر آن بنا شد. مانند رجعت، جعل قول وصایت درباره علی س و طعن نسبت به خلفای پیشین.

دو امر باعث ترویج این افکار گمراه‌کننده و دور از روح اسلام شد:

اولاً: ابن سبأ محیط مناسبی را برای دعوتش برگزیده بود، چون دعوتش را در سرزمین‌های شام و مصر و عراق منتشر کرد و آن بعد از سفرهای متعدد در این شهرها بود. همچنانکه طبری آن را نقل نمود.

این دعوت در جوامعی رشد کرد که قادر به فهم درست اسلام نبودند و در علوم دینی و شناخت دین خدا هنوز ثابت قدم نشده بودند. علت آن تازه مسلمان بودن مردم آن سرزمنیها بود. چون این کشورها در دوران عمر س فتح شده بودند. به علاوه این سرزمینها از جامعه یاران پیامبر در حجاز دور بودند و از محضر آنها استفاده نکرده بودند. دوری آنها از جامعه ی صحابه در حجاز و عدم بهره برداری از فقه آنان است.

ثانیاً: ابن سبأ با انتخاب آن جامعه‌ها و به خاطر حیله و مکر بیشتر، دعوتش را به شیوه‌ای مخفی و پنهانی انجام می‌داد و آن را با هر کسی در میان نمی‌گذاشت، بلکه کسانی را برمی‌گزید که می‌دانست آنها از کم‌خردان و دارای اغراض خبیث بوده و فقط با هدف مکر و فریب به اسلام تظاهر می‌کردند. چون اسلام املاک ظالمانه آنها را ویران و تاج و تختهایشان را برانداخته بود. در اینجا سخن طبری را در این‌باره ذکر کردیم که گفت: فرستادگانش را منتشر کرده‌ و با کسانی که در شهرها فساد بر پا کرده بودند نامه‌نگاری کرد و مخفیانه آنها را به رای خود دعوت می‌کرد و در توصیف آنها می‌گوید: (دنیا را پر از تبلیغات کردند، و به چیزی غیر از آنچه می‌خواستند تظاهر می‌کردند)[[32]](#footnote-32).

مرحله دوم: آشکار کردن اعتقادات و بیان علنی آنها

مرحله دوم: آشکار ساختن این آرا و تصریح به آنها بود یعنی بعد از شهادت عثمان س و سرگرم شدن یاران پیامبر به خاموش کردن فتنه‌ای که بعد از آن رخ داد، این گمراهان در این شرایط فرصتی یافتند و آن باورهای فاسد در بینشان تقویت شد، اما با همه این احوال این افکار فقط به گروهی محدود می‌شد که ابن سبأ آنها را گمراه کرده بود و قدرت و نیرویی نداشتند.آنان جز در میان خودشان و کسانی که به مشارکت در کشتن عثمان س مبتلا شده بودند، طرفدارانی نداشتند همچنین خوارج سرکش نیز در خون او شریک بودند و آنچه را که مورخان در خلال یک گفتگو، قبل از جنگ جمل نقل کرده‌‌اند، بر این امر دلالت دارد. طبری[[33]](#footnote-33) نقل می‌کند: ابن السوداء... گفت: مردم دوست دارند که شما گوشه‌گیر می‌بودید و با گروههای بیگناه نبودید و اگر چنین می‌بود همه چیز شما را می‌ربود.

و در جاهای دیگری می‌گوید: ابن السوداء (ابن سبا) گفت: «بی‌تردید عزت شما در اختلاط با آنهاست، پس با آنها مدارا کنید»[[34]](#footnote-34).

این گفته را کسی که دارای قدرت و نیرو باشد، بر زبان جاری نمی‌کند. اما با وجود این، نقش سبایه و قاتلان عثمان را در ایجاد آتش جنگ بین صحابه نفی نمی‌کند، بلکه کسانی که به تحقیق درباره فتنه و حوادث آن پرداخته‌اند به این امر اعتراف کرده‌اند.

ابن‌حزم می‌گوید:... دلیل آن این است که آنها (یعنی طرفین جنگ جمل) با هم گرد آمدند و نجنگیدند. اما هنگامی که شب فرا رسید ترس و خوف قاتلان عثمان را فرا گرفت، دریافتند که تصمیم سپاه دسیسه علیه آنهاست. به همین دلیل شب را در لشکر طلحه و زبیر به صبح رساندند و در میانشان شمشیر تقسیم کردند و آنها نیز از خود دفاع کردند»[[35]](#footnote-35).

ابن‌کثیر می‌گوید: قاتلان عثمان در بدترین شبی قرار گرفتند و با همدیگر مشورت کرده‌ و تصمیم گرفتند در تاریکی جنگ را شروع کنند[[36]](#footnote-36).

مرحله سوم: نیرو گرفتن و افزا‌یش قدرت آنها

مرحله سوم: قدرت گرفتن و اجماع آنها تحت یک فرماندهی و آن بعد از شهادت حسین بن علی س بود تا اینکه انتقام حسین را از دشمنانش بگیرند.

طبری در ضمن حوادث سال شصت و چهارم هجری می‌گوید: در این سال شیعیان در کوفه به حرکت در آمده و در «نخیله» پیمان بستند که در سال 65 هـ برای رفتن به شام برای انتقام از خون حسین به راه بیفتند و در این باره مکاتبه کردند[[37]](#footnote-37).

آغاز کارشان چنان بود که طبری از عبدالله بن عوف بن احمر ازدی روایت می‌کند و می‌گوید: هنگامی که حسین بن علی کشته شد و ابن‌زیاد از پادگانش در نخیله بازگشت و وارد کوفه شد، شیعیان با پشیمانی همدیگر را سرزنش می‌کردند، و به اشتباه خود در دعوت حسین و یاری نرساندن به او و در نتیجه، شهادت او در جوارشان پی بردند و دریافتند که اشتباه بسیار بزرگی مرتکب شده‌اند و گفتند که جز با کشتن قاتلان او یا کشته شدن در راه آن، این ننگ و عار از دامن آنها پاک نمی‌شود. به همین دلیل در کوفه نزد پنج نفر از رهبرانشان رفتند که عبارت بودند از سلیمان بن صرد خزاعی که پیامبر را نیز دیده بود و مسیب بن نجبه فزاری که از بهترین یاران علی بود، و عبدالله بن سعد بن نفیل ازدی و عبدالله بن وال التیمی و رفاعه بن شداد بجلی. این پنج نفر در منزل سلیمان بن صرد گرد آمدند و آنها از بهترین یاران علی بودند و همراه آنها افراد و سایر سران شیعه نیز حضور داشتند[[38]](#footnote-38).

این یک اجتماع عمومی‌بود که همه شیعیان را شامل می‌شد، و در نزد سلیمان بن صرد قریب به هفده هزار نفر گرد آمدند. سلیمان از کمی تعداد آنها ناخشنود شد. پس حکیم بن منقذ را فرستاد تا با صدای بلند خود در کوفه ندا دهد که ( یا لثارات الحسین : به انتقام خون حسین به پا‌خیزید)، پیوسته ندا می‌داد تا این که اشراف اهل کوفه به «نخیله» آمده و در حدود بیست هزار نفر در آنجا جمع شدند[[39]](#footnote-39).

در این هنگام بود که مختار بن ابی‌عبیدة ثقفی به کوفه رسید: (شیعیان را دید که پیرامون سلیمان بن صرد گرد آمده و او را بسیار تعظیم کرده‌ و آماده جنگ هستند، هنگامی که مختار، نزدشان در کوفه مستقر شد مردم را به امامت و مهدویت محمد بن علی بن ابی طالب دعوت نمود که او همان محمد بن حنیفه بود و او را مهدی لقب داد. به همین دلیل بسیاری از شیعیان پیرو او شده و سلیمان بن صرد را ترک گفتند. در نتیجه شیعیان دو گروه شدند، اکثریت آنها همراه سلیمان خواستار خروج و گرفتن انتقام خون حسین س بودند و دسته دوم با مختار خواستار خروج برای دعوت به امامت محمد بن حنیفه بودند. این امر بدون رضایت و خواست ابن‌حنیفه بود، بلکه برای ترویج و سوء استفاده از نام او در میان مردم و برای رسیدن به اهداف شوم خود بر او دروغ می‌بستند[[40]](#footnote-40).

این آغاز اجتماع شیعیان بود، سپسن مورخان خروج سلیمان بن صرد و همراهانش را به طرف شام ذکر می‌کنند که در چشمه‌ای که (عین الورده) نام داشت با شامیان روبرو شده و در مدت سه روز جنگ بزرگی به پا کردند که ابن کثیر در شرح آن چنین می‌گوید: «پیران و جوانان مثل آن را ندیده بودند، و تا شب هنگام جز اوقات نماز چیزی مانع ادامه کارزار آنها نمی‌شد»[[41]](#footnote-41).

و جنگ با کشته شدن سلیمان بن صرد / و بسیاری از یاران او و شکست آنها پایان پذیرفت و بقیه به کوفه بازگشتند[[42]](#footnote-42).

هنگامی که بقیه لشکریان سلیمان به کوفه بازگشتند و خبر آنها به مختار بن ابی عبیدة رسید، بر سلیمان و همراهانش ترحم کرده‌ و گفت: اگر خدا بخواهد من امیری محفوظ و قاتل ظالمان و مفسدان هستم. پس آماده کارزار باشید[[43]](#footnote-43).

ابن‌کثیر می‌گوید: «قبل از بازگشت آنها، از طرف خداوند خبر شکست آنها را به مردم می‌داد، و شیطانی بر او می‌آمد و بر او وحی می‌کرد دقیقاً مانند همان شیطانی که به مسیلمه کذاب وحی می‌کرد»[[44]](#footnote-44).

«سپس مختار امیرهایی به نواحی مختلف و شهرها و روستاهای خراسان و عراق فرستاده و پرچم‌ها برافراشت، سپس شروع به کشتن قاتلان حسین اعم از بزرگ و کوچک نمود»[[45]](#footnote-45).

مرحله چهارم: انشعاب رافض‌یان از ز‌ید‌یه

مرحله چهارم: انشعاب رافضه از زیدیه و بقیه فرق شیعه و اختصاص آن به نام و عقیده خاص خودشان است که این امر دقیقاً در سال 121 هجری و هنگامی روی داد که زید بن علی بن حسین بر علیه هشام بن عبدالملک قیام نمود[[46]](#footnote-46). بعضی از شیعیانی که در لشکرش بودند نسبت به ابوبکر و عمر بدگویی کردند، آنها را سرزنش و از این کار منع نمود و لذا او را ترک کردند از آن زمان به بعد آنها رافضه نام گرفتند و گروهی که با او ماندند، زیدیه نامیده شدند.

شیخ الاسلام ابن‌تیمیه می‌گوید: «اولین باری که در اسلام کلمه رافضه انتشار یافت هنگام خروج زید بن علی و در آغاز قرن دوم بود. از او درباره ابوبکر و عمر سؤال شد. او ولایت و دوستی آنها را اظهار کرد. در نتیجه گروهی او را ردّ و انکار کردند. به همین دلیل رافضه نامیده شدند»[[47]](#footnote-47).

همچنین می‌گوید: «از زمان قیام زید شیعیان به دو فرقه زیدیه و رافضی‌ها تقسیم شدند. هنگامی که از او درباره ابوبکر و عمر پرسیده شد او نسبت به آنها اظهار ارادت کرد. به همین دلیل گروهی او را رفض و ردّ کردند. او بدیشان گفت: مرا ردّ کردند. به همین دلیل به آن گروه رافضه می‌گویند. شیعیانی را که او را ردّ کردند به علت انتسابشان به زید بن علی، زیدیه می‌نامند»[[48]](#footnote-48).

از آن تاریخ به بعد، شیعیان رافضی از دیگر فرقه‌های شیعه جدا و شناخته شدند و از نظر نام و اعتقاد به فرقه مستقلی تبدیل شدند.

مختصری از زندگینامه‌ی‌ امام محمد بن عبدالوهاب[[49]](#footnote-49)   
و دعوت پربرکتش

جنبش سلفیت، سردمدار حرکت‌های اسلامی ‎است که پس از مدت‌ها عقب ماندگی و جمود فکری در جهان اسلام پدیدار گشت، همگان را به سوی بازگشت عقیده‌ی اسلامی ‎به اصول روشن و آشکارش فرا خوانده و بر پاکسازی مفهوم توحید از انواع شرک، تأکید و اصرار دارد.

از جمله پیشوایان حرکت سلفیت، امام مجدد شیخ محمد بن عبدالوهاب/ است که ترجمه‌ی ایشان را در ذیل به نگارش می‌گیریم:

ایشان شیخ الإسلام و امام مجدد محمدبن عبدالوهاب بن سلیمان بن علی بن محمد بن احمد بن راشد بن برید بن مشرف تمیمی (1115-1206ھ. ق) است که در شهر «عیینه» که از شهرهای نجد بوده و هفتاد کیلومتری شمال‌غرب شهر ریاض قرار دارد به دنیا آمده است. وی در سن ده سالگی نزد پدرش مقداری از فقه حنبلی و تفسیر و حدیث را فرا گرفت و حافظ قرآن کریم شد.

سپس به قصد حج راهی مکه شده و پس از آن جهت کسب علوم شرعی به مدینه منوره رفت و در آنجا با استادش، محمد حیاة السندی (متولد سال 1165ھ .ق) دیدار کرد؛ کسی که بر صحیح بخاری حاشیه نوشته، و امام محمد بن عبدالوهاب از او بسیار متأثر شده است.

مدتی بعد به عیینه برگشت و سپس به سال 1136هـ ق راهی عراق شد تا از شهرهای بصره و بغداد و موصل دیدن نماید. او در هر یک از این شهرها با علما و بزرگانی ملاقات می‎کرد و از آنان علم و دانش کسب می‎کرد. بصره را به قصد «احساء» و پس از آن به مقصد «حریملاء» ترک کرد. حریملاء جایی بود که پدرش برای امر قضاوت بدانجا انتقال یافت. محمد بن عبدالوهاب در آنجا آشکارا شروع به انتشار دعوت به‌سوی توحید و یکتاپرستی نمود و این در سال 1143ھ ق بود. اما مدت زیادی در آنجا نماند؛ زیرا افرادی از نزدیکانش برای کشتن وی توطئه چیدند.

آنگاه به عیینه روی آورد و دعوتش را بر فرمانروای آنجا، «عثمان بن معمر» عرضه کرد، کسی که محمد بن عبدالوهاب همراه او اقدام به خراب کردن قبرها و گنبدها کرده و به کمک او زن زناکاری را که به گناه خود اعتراف کرده بود، سنگسار نمود.

سپس در سال 1158هـ. ق به «درعیه» محل امارت آل سعود روی آورد و آنجا مهمان محمد بن سویلم عرینی شد. جایی که شاگردان محمد بن سویلم از محمد بن عبدالوهاب به گرمی استقبال کردند و وی را اکرام نمودند.

محمد بن سعود که در سال‌های 1139 تا 1179 هـ ق حکومت می‎کرد، از آمدن محمد بن عبدالوهاب مطلع شد، از این رو به قصد خوش آمدگویی نزد وی رفت و وعده‌ی حمایت و یاری‌اش داد.

محمد بن سعود در حالی درگذشت که محمد بن عبدالوهاب دعوتش را در سرزمین نجد منتشر می‎ساخت و پس از وفات محمد بن سعود، پسرش عبدالعزیز بن محمد جانشین او شد تا اینکه نصرت و یاری دعوت را به همراه محمد بن عبدالوهاب ادامه دهد. سرانجام محمد بن عبدالوهاب در درعیه وفات یافت و همانجا به خاک سپرده شد.

اساتید شیخ محمد بن عبدالوهاب /:

1. شیخ عبدالوهاب بن سلیمان (والد گرامی ایشان)
2. شیخ عبدالله بن ابراهیم بن سیف، و او پدر شیخ ابراهیم بن عبدالله صاحب «العذب الفائض فی علم الفرائض» است.
3. شیخ محمد حیات بن ابراهیم سندی.
4. شیخ محمد مجموعی بصری.
5. شیخ مسند عبدالله بن سالم بصری.
6. شیخ عبداللطیف عفالقی احسائی.

شاگردان شیخ محمدبن عبدالوهاب:

تعداد زیادی از طلبه‌ی علم نزد این شیخ بزرگوار زانوی تلمّذ گذاشته‌اند، از جمله:

1. امام عبدالعزیز بن سعود.
2. امیر سعود بن عبدالعزیز بن محمد.
3. فرزندانش: شیخ حسین، شیخ علی، شیخ عبدالله و شیخ ابراهیم.
4. نواده‌اش: شیخ عبدالرحمن بن حسن مؤلف: «فتح المجید».
5. شیخ محمدبن ناصر بن معمر.
6. شیخ عبدالله الحصین.
7. شیخ حسین بن غنام.

تألیفات ایشان:

ایشان / تألیفات زیادی دارد که خداوند به وسیله‌ی آن جهان اسلام را نفع بخشیده است، از جمله:

1. کتاب «التوحید».
2. «اصول الإیمان».
3. کشف الشبهات.
4. ثلاثة أصول.
5. مفید المستفید فی کفر تارك التوحید.
6. مختصر فتح الباری.
7. مختصر زاد المعاد.
8. مسائل الجاهلیة.
9. فضائل الصلاة.
10. کتاب الاستنباط.
11. «رسالة فی الرد علی الرافضة» که همین رساله است.

عمده‌ترین شاخص‌های فکری و اعتقادی این دعوت پر خیر را می‎توان به صورت زیر خلاصه کرد:

1. محمد بن عبدالوهاب بنیانگذار دعوت سلفیت، در احکام و مسایل فقهی پیرو مذهب حنبلی بود، اما او در فتواها و آرای اجتهادی خود هرگاه دلیلی خلاف مذهب حنبلی برایش آشکار می‎شد، به مذهب حنبلی ملتزم نبوده بلکه از آن عدول می‎کرد. بنابراین حرکت سلفیت در اصول اعتقادی و حرکتی تابع هیچ مذهبی نبوده ولی در فروع و مسائل فقهی تابع مذهب حنبلی بود.
2. حرکت سلفیت، به گشودن باب اجتهاد دعوت کرد پس از آنکه از زمان سقوط بغداد در سال 656هـ ق عده‌ای به بسته شدن دروازه‌ی آن فتوا داده بودند.
3. به ضرورت بازگشت به کتاب و سنت و عدم قبول هر امر اعتقادی تا زمانی که مستند به دلیل معتبر باشد، تأکید می‎کرد.
4. در فهم ادله‌ی شرعی و بنا کردن احکام و مسایل شرعی بر آن ادله، بر منهج اهل سنت و جماعت تکیه می‎نمود.
5. جهت پاکسازی مفهوم توحید از همه مسلمانان خواست که به منهج و روشی که مسلمانان صدر اول اسلام بر آن بودند، باز گردند.
6. این حرکت، امت اسلامی‎را از لحاظ فکری بیدار نمود بعد از آنکه پرده‌ی عقب ماندگی و سستی و تقلید کورکورانه آن را فرا گرفته بود.
7. اهتمام به تعلیم و آموزش همگانی، و باز کردن اذهان روشن‌فکران و دانشمندان، و متوجه کردن افکار و نظراتشان به تحقیق و تفحص و استدلال، و دعوت آنان به پژوهش در منابع و مراجع دست اول پیش از قبول هر نوع رأی و نظر و عمل کردن به آن.
8. محمد بن عبدالوهاب تصنیفات زیادی دارد که ما به ترتیب آنها را ذکر کردیم و مسؤلین انتشارات دانشگاه (: پوهنتون) اسلامی‎امام محمد بن سعود در ریاض، اقدام خیلی خوبی انجام دادند که مجموعه‌ی تألیفات امام محمد بن عبدالوهاب را به عموم مسلمانان، هدیه دادند. امید است که مسؤلین انتشارات مذکور دوباره مجموعه تألیفات محمد بن عبدالوهاب را چاپ کنند؛ همراه با اهتمام به تحقیق شایسته‌ی آن نوشته‌های گرانقدر.
9. محمد بن عبدالوهاب در دعوت خویش، از منهج و روش سه شخصیت بزرگ پیروی نمود که اینان عبارتند از: امام احمد بن حنبل، شیخ الإسلام ابن تیمیه و حافظ ابن قیم جوزیه – خداوند همه‌ی‌شان ‌را مورد مرحمت و مغفرت خویش قرار دهد. پس در واقع، دعوت محمد بن عبدالوهاب انعکاس و بازتاب افکار آن سه شخصیت بزرگ و تبیین و توضیح اهدافشان بود.

خداوند متعال امام محمد بن عبدالوهاب را مورد رحمت خویش قرار دهد و بهترین پاداش را به وی عطا نماید. و توفیق عمل به نشر دعوتش را نصیب علمای معاصر ما گرداند تا تمامی ‎مسلمانان در سراسر کره‌ی زمین از آن بهره‌مند شوند.

مقدمه کتاب

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذي جعلنا من أهل السنة والصلاة والسلام علی عبده الذي أکمل علينا به الـمنة وعلی آله وأصحابه الذين حبهم واِتباع آثارهم أقوی جنّة. أما بعد:

این کتابچه که اثر شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمه الله است، نوشته‌ای مختصر و مفید است[[50]](#footnote-50) در رد بعضی از رافضیانی که از سنت پیامبر ج تبعیت نکرده و در اکثر امور خویش از گامها و وسوسه‌های شیطان پیروی نموده‌اند. که در نتیجه هم خود از راه راست گمراه شده و هم دیگران را گمراه کرده‌اند و سعی ورزیده‌اند که فساد و تباهی و سرکشی را در مناطق مختلف ایجاد کنند. آنان با اهل جهنم پیمان دوستی داشته و با اهل بهشت دشمنیِ شدیدی دارند. از خداوند می‎خواهیم که ما را از بدی‌ها و اعمال ناشایست آنان محفوظ گرداند.

وصیت و سفارش پیامبر در مورد جانشینی ایشان

ابن معلم مشهور به مفید[[51]](#footnote-51) در کتابش «روضة الواعظین[[52]](#footnote-52)» نوشته است: زمانی که پیامبر ج پس از حجة الوداع به‌سوی مدینه بازگشت، خداوند جبرئیل را بر وی فرو فرستاد و گفت:‌ای محمد، همانا خداوند متعال بر تو سلام می‎فرستد و به تو می‎گوید: علی را برای امامت منصوب کرده و امت خود را بر جانشینی او مطلع گردان. پیامبر ج فرمود: برادرم جبرئیل! همانا خداوند – با این کار اصحاب م را دشمن علی گردانیده است. می‎ترسم که آنان به من ضرر برسانند، پس از جانب من از پروردگارم معذرت خواهی کن. آنگاه جبرئیل نزد خداوند رفت و پاسخ پیامبر ج را به او عرض کرد. خداوند دوباره جبرئیل را فرو فرستاد و پیامبر ج همانند گفته‌ی اول را تکرار فرمود و مجدداً از خداوند معذرت خواهی کرد. سپس جبرئیل نزد خداوند رفت و پاسخ پیامبر ج را تکرار نمود. آنگاه خداوند بار دیگر جبرئیل را فرو فرستاد و با این آیه پیامبر ج را مورد سرزنش و عتاب قرار داد؛ آنجا که می‎فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَۖ وَإِن لَّمۡ تَفۡعَلۡ فَمَا بَلَّغۡتَ رِسَالَتَهُ﴾ [المائدة: 67].

«ای فرستاده (خدا، محمد مصطفی!) هر آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است (به تمام و کمال و بدون هیچ گونه خوف و هراسی، به مردم) برسان (و آنان را بدان دعوت کن)، و اگر چنین نکنی، رسالت خدا را (به مردم) نرسانده‌ای (و ایشان را بدان فرا نخوانده‌ای، چرا که تبلیغ جمیع اوامر و احکام بر عهده‌ی توست، و کتمان جزئی از جانب تو، کتمان کلّ به شمار است».

آنگاه پیامبر ج یارانش را جمع کرد و فرمود:‌ای مردم! همانا علی، امیر مؤمنان و جانشین من از طرف پروردگار جهانیان است. غیر از علی هیچ کس دیگری بعد از من خلیفه نیست. هر کس که من مولای او هستم پس علی هم مولای اوست. خداوندا، دوستان علی را دوست بدار و دشمنانش را دشمن بدار.

ای برادر مؤمن! نگاه کن به روایت این دروغگویان، روایتی که ضعف و سستی الفاظ و بطلان مقاصدش، بر ساختگی بودن آن دلالت می‎کند و غیر از عبارت «من کنت مولاه»[[53]](#footnote-53) هیچ یک از الفاظ آن روایت از پیامبر ج صحت ندارد. و هر کس صحت این روایت را باور داشته باشد، قطعاً هلاک و بدبخت می‎گردد؛ چون به طور قطع در آن، پیامبر معصوم متهم شده به دلیل آنکه ابتدا از دستور پروردگارش اطاعت نکرده و این نسبت دادن نقص به پیامبر ج است و نسبت دادن نقص به پیامبران ÷ کفر است. همچنین بنا به این روایت، خداوند متعال کسانی را به عنوان اصحاب و یاران پیامبر ج برگزیده که با بهترین فرد از اهل بیت پیامبر دشمنی ورزیده‌اند، و در آن عیب گرفتن از پیامبر ج و مخالفت با آیاتی است که خداوند، پیامبر و یارانش را ستوده است؛ آنجا که می‎فرماید:

﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗاۖ سِيمَاهُمۡ فِي وُجُوهِهِم مِّنۡ أَثَرِ ٱلسُّجُودِۚ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِۚ وَمَثَلُهُمۡ فِي ٱلۡإِنجِيلِ كَزَرۡعٍ أَخۡرَجَ شَطۡ‍َٔهُۥ فَ‍َٔازَرَهُۥ فَٱسۡتَغۡلَظَ فَٱسۡتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِۦ يُعۡجِبُ ٱلزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ ٱلۡكُفَّارَۗ وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِنۡهُم مَّغۡفِرَةٗ وَأَجۡرًا عَظِيمَۢا٢٩﴾ [الفتح: 29].

«محمد، فرستاده‌ی الله است؛ و آنان که با او هستند، در برابر کافران سرسختند و با یکدیگر مهربان. آنان را در حال رکوع و سجده می‌بینی؛ فضل و حشنودی الله را می‌جویند. نشانه‌(ی درست‌کاری) آنان از اثر سجده در چهره‌هایشان پیداست؛ این، وصف آنان در تورات است. و وصفشان در انجیل مانند زراعتی است که جوانه زده و تنومندش ساخته و ستبر و ضخیم شده و بر ساقه‌هایش ایستاده است و کشاورزان را شگفت‌زده می‌سازد تا به‌وسیله‌ی آنان کافران را به خشم آورد. الله به اینها که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، نوید آمرزش و پاداش بزرگی می‌دهد».

معلوم است که اعتقادی که مخالف قرآن و حدیث پیامبر ج باشد، کفر است.

همچنین بنا به روایت مذکور، پیامبر ج از ضرر رسانیدن مردم به وی، ترسیده در حالی که خداوند می‎فرماید:﴿وَٱللَّهُ يَعۡصِمُكَ مِنَ ٱلنَّاسِ﴾ [المائدة: 67]. «و خداوند تو را از (خطرات احتمالی کافران و اذیت و آزار) مردمان محفوظ می‎دارد». و همان طور که معلوم است اعتقاد به عدم توکل پیامبر ج به پروردگارش، نسبت دادن نقص به ایشان است و نسبت دادن نقص به او کفر است. همچنین در این روایت، بر خداوند دروغ بسته شده، و این ظلم بسیار بزرگی است؛ خداوند متعال می‎فرماید:﴿وَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّنِ ٱفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا أَوۡ كَذَّبَ﴾ [الأنعام: 21]. «چه کسی ستمکارتر از کسی است که بر خدا دروغ می‎بندد»؟ و در این روایت، بر پیامبر ج دروغ بسته شده، و هر کس آن را جایز بداند، بی‌تردید کفر ورزیده و گمراه شده است.

در عبارت «من کنت مولاه» (که تنها این لفظ از پیامبر ج صحت دارد)، هیچ نصی برخلافت بلافصل علی س وجود ندارد و اگر نصی در این زمینه می‎بود، قطعاً خود ایشان آن را ادعا می‎کرد؛ زیرا او در این مورد از همه عالم‌تر به منظور پیامبر ج بود. هر کس ادعا کند که علی ادعای خلافت کرده، ضرورتاً ادعایش باطل و پوچ است و ادعای اینکه علی علم داشته به اینکه در فرموده‌ی پیامبر ج نص بر خلافت وی هست، و ادعایش را به خاطر تقیه ترک نموده، ادعای بسیار باطلی است.

این شیعیان چه قوم بسیار بدی هستند که امامشان را به ترس و سستی و ضعف در دین نسبت می‎دهند در حالی که او از شجاع‌ترین و قوی‌ترین مردمان بود.

انکار خلافتِ خلفای راشدین

اهل تشیع صحت خلافت ابوبکر صدیق س را انکار می‎کنند[[54]](#footnote-54). و انکار آن منجر به فاسق دانستن تمامی ‎کسانی می‎شود که با ابوبکر بیعت نمودند و معتقد بودند که خلافتش حق و صواب است. همه صحابه حتی علی با ابوبکر بیعت کردند و جمهور امت اسلامی ‎معتقدند که خلافتش حق و صواب است[[55]](#footnote-55). اعتقاد به فاسق دانستن صحابه مخالف این فرموده‌ی الهی است که می‎فرماید:﴿كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ﴾ [آل عمران: 110]. «شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدید آمده‏اید».

چون کدام خیر و خوبی در میان امتی وجود دارد که با یاران پیامبرشان مخالفت می‎کنند و با غصبِ منصب خلافت به اهل بیتش ظلم می‎کنند و به آنان اذیت و آزار می‎رسانند و جمهور این امت، باطل را حق می‎دانند؟! ﴿سُبۡحَٰنَكَ هَٰذَا بُهۡتَٰنٌ عَظِيمٞ﴾ [النور: 16]. «سبحان الله! این بهتان بزرگی است». هر کس به چیزی اعتقاد داشته باشد که مخالف قرآن است، همانا کفر ورزیده است. احادیث وارده در صحت خلافت ابوبکر صدیق و اجماع صحابه و جمهور امت مبنی بر، حق بودن خلافت او خیلی زیاد است. و هر کس جمهور اصحاب پیامبر را به فسق و ظلم نسبت دهد و اتفاق آنان را بر امری باطل قرار دهد، بدون شک پیامبر ج را حقیر داشته و حقیر داشتن او کفر است. دروغ و ساختگی‌های این قوم چقدر مسخره و پوچ است که فسق و گناه و طغیان و سرکشی را به جمهور اصحاب پیامبر ج نسبت می‎دهند! در حالی که خیلی آشکار و بدیهی است و عقل سالم دلالت دارد بر اینکه خداوند متعال تنها برگزیدگان و پاکان مخلوقاتش را جهت مصاحبت و همراهی بهترین بنده‌اش (محمد مصطفی ج) و نصرت و یاری دینش، انتخاب می‎کند[[56]](#footnote-56). و نقل متواتر مؤید این مطلب است؛ اگر یک ذره خیر و خوبی در میان این قوم (رافضیان) می‎بود، درباره‌ی اصحاب پیامبر ج و یاری کنندگان دینش جز خیر و نیکی چیزی نمی‎گفتند، اما خداوند آنان را بدبخت گردانیده و با سخنان باطل و پوچ و روایات ساختگی درباره‌ی یاری‌کنندگان دین اسلام، آنان را خوار و رسوا ساخته است. از علی س روایت است که گوید: «بر رسول الله ج داخل شدیم و گفتیم:‌ای رسول خدا! کسی را جانشین خود گردان. فرمود: اگر خداوند خیر و نیکی را در شما ببیند، بهترینتان را به عنوان خلیفه بر شما می‌گمارد. علی س گفت: خداوند خیر و نیکی را در ما دید و در نتیجه بهترینمان؛ ابوبکررا به عنوان خلیفه انتخاب کرد.» دارقطنی آن را روایت کرده[[57]](#footnote-57).

این روایت، قوی‌ترین دلیلی است علیه کسانی که مدعی دوستی با علی س هستند.

از جُبیر بن مطعم روایت است که گوید: «زنی نزد پیامبر ج آمد، پیامبر ج به او دستور دادند که دوباره نزد وی برگردد. آن زن گفت: اگر آمدم و تو را نیافتم، چی؟ (منظورش این بود که اگر پیامبر ج فوت کند) فرمودند: اگر مرا نیافتی، نزد ابوبکر بیا»[[58]](#footnote-58).

از ابن عباس س روایت است که گوید: «زنی نزد رسول الله ج آمد و از ایشان درباره‌ی چیزی سؤال کرد. پیامبر ج فرمودند: دوباره برگرد. آن زن گفت: اگر برگشتم و شما را نیافتم، چی؟ (منظورش وفات پیامبر ج بود) فرمودند: اگر آمدی و مرا نیافتی، نزد ابوبکر بیا، چه او بعد از من خلیفه است»[[59]](#footnote-59).

از ابن عمر ب روایت است که گوید: «از رسول الله ج شنیدم که می‎گفت: پس از من دوازده تا خلیفه می‎آیند. ابوبکر تنها مدت کمی‎خلافت می‎کند»[[60]](#footnote-60).

از حذیفه س روایت شده که گفت: «رسول الله ج فرمود: به آن دو که بعد از من اند؛ ابوبکر و عمر باقتدا کنید». به روایت امام احمد، و ترمذی نیز آن را روایت نموده و گفته که حسن است، ابن ماجه و حاکم هم آن را روایت کرده‌اندکه اخیرالذکر آن را صحیح دانسته، و طبرانی از ابودرداء[[61]](#footnote-61) و حاکم از ابن مسعود آن را روایت کرده‌اند[[62]](#footnote-62).

باز از حذیفه س روایت است که گوید: «رسول الله ج فرمود: همانا من نمی‎دانم که تا چه زمانی در میان شما می‎مانم، پس بعد از من به ابوبکر و عمر اقتدا کنید، و از روش و سیره‌ی عمار پیروی کنید و هر آنچه که عبدالله بن مسعود به شما گفت، وی را تصدیق کنید». امام احمد و دیگران آن را روایت نموده‌اند[[63]](#footnote-63).

و از انس س روایت شده که گفت: «رسول الله ج فرمود: پس از من به ابوبکر و عمر ب اقتدا کنید و از روش و سیره‌ی عمار پیروی کنید و به عهد و وفای عبدالله بن مسعود متمسک شوید». ابن عدی آن را روایت نموده[[64]](#footnote-64).

و از او روایت شده که گفت: بنی‌مصطلق مرا نزد رسول الله ج فرستادند تا از ایشان سوال کنم بعد از شما صدقات خویش را به چه کسی بپردازیم؟ ایشان فرمودند: «به ابوبکر». حاکم آن را روایت کرده و صحیح دانسته است[[65]](#footnote-65).

از عایشه‌ی صدیقه ل روایت است که گوید: «رسول الله ج هنگام بیماری‌ای که در آن وفات یافت، فرمودند: پدرت و برادرت را برایم صدا بزن تا اینکه چیزی را [مبنی بر خلافت ابوبکر پس از خود] بنویسم؛ زیرا می‎ترسم که کسی آرزو کند و بگوید: من [برای خلافت از همه] اولی‌ و سزاوارترم در حالی که خداوند ناپسند می‎دارد که کسی غیر از ابوبکر، خلیفه شود» امام مسلم و امام احمد آن را روایت نمود‌ه‌اند[[66]](#footnote-66). این حدیث، هر آن کس را که خلافت ابوبکر صدیق س را ناپسند می‎دارد، از مؤمنان خارج می‎سازد.

از علی س روایت شده که گفت: «رسول الله ج به من گفت: سه بار از خداوند خواستم که تو را [در امر خلافت بر همه] مقدم بدارد، اما خداوند از این کار امتناع ورزید و تنها ابوبکر را [برای خلافت بر همه] مقدم داشت». و در روایت دیگری این عبارت اضافه شده: «اما من خاتم پیامبران، و تو هم خاتم خلفاء هستی». دارقطنی و خطیب و ابن عساکر آن را روایت نموده‌اند[[67]](#footnote-67).

از سفینه روایت است که گوید: هنگامی‎که رسول الله ج مسجد (مسجد النبی) را بنا کرد، سنگی را در دیوار نهاد و به ابوبکر گفت: «سنگت را در کنار سنگ من قرار بده. سپس به عمر گفت: سنگت را در کنار سنگ ابوبکر قرار بده. سپس فرمود: این دو پس از من خلیفه هستند». به روایت ابن حبان، ابوزرعه گفته: اسنادش قوی است که مشکلی در آن نمی‌باشد، و حاکم نیز روایت نموده و آن را صحیح دانسته، و بیهقی نیز روایت کرده[[68]](#footnote-68).

درباره‌ی تفسیر آیه: ﴿وَإِذۡ أَسَرَّ ٱلنَّبِيُّ إِلَىٰ بَعۡضِ أَزۡوَٰجِهِ﴾ [التحریم: 3]. «و هنگامی که پیامبر، رازی را به یکی از همسرانش گفت» روایت شده که این راز، خبر دادن پیامبر ج از خلافت ابوبکر و عمر ب بوده است[[69]](#footnote-69). بعضی گفته‌اند که آیه‌ی:

﴿وَمَن يَرۡتَدِدۡ مِنكُمۡ عَن دِينِهِۦ فَيَمُتۡ وَهُوَ كَافِرٞ فَأُوْلَٰٓئِكَ حَبِطَتۡ أَعۡمَٰلُهُمۡ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ\_ [البقرة: 217].

«و اعمالِ آن دسته از شما که از دینشان برگردند و در حال کفر بمیرند، در دنیا و آخرت بر باد می­شود و چنین افرادی دوزخی­اند و برای همیشه در دوزخ می‏مانند».

به خلافت ابوبکر صدیق اشاره دارد؛ زیرا او بود که با اهل رده جنگید.

همچنین گفته شده که آیه‌ی:﴿قُل لِّلۡمُخَلَّفِينَ مِنَ ٱلۡأَعۡرَابِ سَتُدۡعَوۡنَ إِلَىٰ قَوۡمٍ أُوْلِي بَأۡسٖ شَدِيدٖ تُقَٰتِلُونَهُمۡ أَوۡ يُسۡلِمُونَ﴾ [الفتح: 16]. «به متخلفان صحرانشین بگو: به سوی گروه جنگاوری فرا خوانده خواهید شد و با آنان می‌جنگید یا مسلمان می‌شوند». به خلافت ابوبکر صدیق اشاره دارد؛ زیرا او بود که اقدام به جنگ علیه بنوحنیفه نمود[[70]](#footnote-70)؛ کسانی که هنگام ارتداد از نیرومندترین مردمان بودند.

یکی دیگر از آیاتی که بر خلافت حضرت ابوبکر صدیق دلالت می‎کند این آیه است: ﴿وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَيَسۡتَخۡلِفَنَّهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ كَمَا ٱسۡتَخۡلَفَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمۡ دِينَهُمُ ٱلَّذِي ٱرۡتَضَىٰ لَهُمۡ﴾ [النور: 55]. «الله به آن دسته از شما که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، نوید می‌دهد که حتما در زمین به آنان خلافت می‌بخشد، چنانکه به پیشینیانشان حکومت بخشید. و دینشان را که برایشان پسندیده است، استوار می‌سازد» زیرا اسلام به وسیله‌ی ابوبکر و عمر پابرجا و استوار شد. پس این دو نفر، دو خلیفه‌ی بر حقی بوده‌اند تا صدق و درستی وعده‌ی خداوند تحقق پیدا کند.

یکی دیگر از احادیث صحیح پیامبر ج که بر صحت خلافت ابوبکر صدیق س دلالت دارد، این حدیث است: «الخلافة بعدی ثلاثون»: «خلافت بعد از من، سی سال به طول می‎انجامد» و در بعضی روایات، عبارت «خلافة رحمة» «خلافتِ رحمت» و در بعضی دیگر، عبارت «خلافة النبوة»[[71]](#footnote-71): (خلافت بعد از من)، خلافت بر منهج نبوت»، آمده است.

یکی دیگر از احادیثی که بر صحت خلافت ابوبکر صدیق دلالت دارد، حدیث صحیحی است که پیامبر ج در بیماری وفات خویش به ابوبکر دستور دادند تا برای مردم امامت نماز کند[[72]](#footnote-72). این کار پیامبر ج از قوی‌ترین نشانه‌های حق بودن خلافت ابوبکر صدیق س می‎باشد. و بزرگان صحابه از قبیل عمر و ابوعبیده جراح و علی ش أجمعین برای خلافت ابوبکر بدان استدلال نمودند.

پس این دلایل قوی و امثال آن، چهره‌ی رافضیان و فاسقانی که منکر خلافت ابوبکر صدیق س هستند، را سیاه نموده است.

ادعای رافضه مبنی بر ارتداد صحابه ش

از جمله «کشی»[[73]](#footnote-73) از میان شیعیان – که از نظر آنان، از همه به احوال راویان آگاه‌تر و موثق‌تر است –از جعفر صادق[[74]](#footnote-74) / روایت کرده است که او گفت: «هنگامی‎که پیامبر ج وفات یافت، همه اصحاب مرتد شدند، به جز چهار نفر: مقداد، حذیفه، سلمان و ابوذرش. به او گفته شد: وضعیت عمار بن یاسر چگونه بود؟ گفت: مرتد شد و سپس توبه کرد و به دامن اسلام بازگشت».

این روایت مقتضی ارتداد علی و اهل بیت پیامبر ج است در حالی که اهل تشیع چنان عقیده‌ای ندارند. و این اساس و پایه‌ی دین اسلام را ویران می‎کند؛ زیرا اساس دین، قرآن و حدیث است؛ پس اگر به فرض تمامی‎کسانی که آیات و احادیث از پیامبر ج دریافت نموده‌اند، مرتد شده باشند جز چند نفری که خبرشان به حد تواتر نمی‎رسد پس در آن صورت شک در قرآن و حدیث پیش می‎آید. پناه به خدا از اعتقادی که موجب ریشه کن کردن دین اسلام می‎شود. ملحدان و بی‌دینان از سخن این رافضیان به نفع خود سوء استفاده کرده و می‎گویند: چگونه است که خداوند می‎گوید:﴿كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ﴾ [آل عمران: 110]. «شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدید آمده‏اید» در حالی که بعد از وفات پیامبر همه صحابه جزء پنج نفر یا شش نفر از دین اسلام برگشتد به سبب آنکه ابوبکر را بر علی مقدم داشتند در حالی که پیامبر توصیه کرده بود که بعد از وفات او، علی خلیفه و امیر مؤمنان باشد.

نگاه کن به سخن این ملحد که آن را از سخن رافضیان گرفته است. پس اینان از یهود و نصارا، ضرر و زیان بیشتری برای دین اسلام دارند. این روایت از چندین جهت، باطل است: 1- اینکه موجب ریشه‌کن کردن دین و ایجاد شک در آن می‎شود. 2- کتمان آنچه را که قرآن بدان اشارت دارد، جایز می‎داند. 3- تحریف قرآن را جایز می‎داند. 4- مخالف این آیات است:﴿لَّقَدۡ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ﴾ [الفتح: 18] «به‌یقین الله از مؤمنان (که زیر درخت با تو بیعت کردند)»، راضی شده است: ﴿رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ﴾، [المائدة: 119]. «الله از آنان خشنود شد و آنان نیز از الله راضی گشتند». (المائدة: 119، التوبة:100 و مجادله: 22) فرموده خداوند درباره‌ی کسانی که قبل از فتح مکه و کسانی که پس از فتح مکه ایمان آورده‌اند؛ آنجا که می‎فرماید: ﴿وَكُلّٗا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلۡحُسۡنَىٰ﴾ [الحدید: 10] «و الله به هر یک (از این دو گروه) بهشت را وعده داده است».

آیاتی که درباره‌ی مهاجرین و انصار نازل شده: ﴿أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّٰدِقُونَ﴾ [الحشر: 8] «ایشان، همان راستگویانند». و﴿وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ﴾ [آل عمران: 104] «و چنین کسانی رستگارند». آیه﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَٰكُمۡ أُمَّةٗ وَسَطٗا لِّتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ﴾ [البقرة: 143] «و این چنین شما را امتی برگزیده (و میانه­رو) قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید».

و آیه‌ی :﴿كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ﴾ [آل عمران: 110]. «شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدید آمده‏اید»، و مخالف دیگر آیات و احادیث وارده درباره افضل بودن صحابه و استقامت و پایداری‌شان ‌بر دین می‎باشد. و هر کس به چیزی اعتقاد داشته باشد که مخالف قرآن و سنت نبوی ج است، همانا کفر ورزیده است. اعتقاد و باور این گروه چقدر شنیع و زشت است که معتقد به ارتداد کسانی هستند که خداوند آنان را جهت مصالح و همراهی رسولش و نصرت و یاری دینش برگزیده است.

ادعای روافض مبنی بر نقص قرآن

از جمله ادعایشان مبنی بر نقص قرآن، روایتی است که در کتاب‌های حدیثی و کلامی‎ خود ذکر کرده‌اند که عثمان ذی‌النورین س قرآن را تحریف نموده و آیاتی از آن را در مصحف نیاورده است؛ زیرا در سوره‌ی انشراح بعد از آیه‌ی: ﴿وَرَفَعۡنَا لَكَ ذِكۡرَكَ٤﴾ [الشرح: 4] «و آوازه‌ات را برایت بلند کردیم». عبارت: «وعلياً صهرك»: «و علی را داماد تو گردانیدیم» بود که عثمان به خاطر حسادت در هم دامادی آن را حذف کرده است.

همچنین آنان معتقدند که سوره‌ی احزاب به اندازه‌ی سوره‌ی انعام بود که عثمان آیاتی از آن را که درباره‌ی فضیلت خویشاوندان و اهل بیت پیامبر ج بوده، حذف کرده است. گفته شده که رافضیان در این روزها دو سوره را اظهار کرده‌اند که می‎پندارند جزو قرآن بوده و عثمان آن را حذف نمود. هر یک از این دو سوره به اندازه‌ی یک جزء می‎باشد که رافضیان آن را به آخر مصحف ملحق کرده‌اند. این دو سوره را «نورین» و «ولاء» نامیده‌اند[[75]](#footnote-75).

این باور مستلزم تکفیر صحابه حتی علی می‎شود، چون بدان راضی بوده‌اند و مستلزم تکذیب این فرموده‌ی الهی است که می‎فرماید:﴿لَّا يَأۡتِيهِ ٱلۡبَٰطِلُ مِنۢ بَيۡنِ يَدَيۡهِ وَلَا مِنۡ خَلۡفِهِۦۖ تَنزِيلٞ مِّنۡ حَكِيمٍ حَمِيدٖ٤٢﴾ [فصلت: 42]. «باطل (تحریف و دگرگونی) از هیچ سو به آن راه نمی‌یابد؛ از سوی پروردگارِ حکیم و ستوده نازل شده است». همچنین مستلزم تکذیب این فرموده‌ی خداوند است:﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ٩﴾ [الحجر: 9]. «ما خود قرآن را فرو فرستاده‌ایم و خود ما پاسدار آن می‎باشیم (و تا روز رستاخیز آن را از دستبرد دشمنان و هر گونه تغییر و تبدیل زمان محفوظ و مصون می‎داریم». و هر کس معتقد باشد که قرآن از تحریف و حذف مصون نمانده و معتقد به چیزی باشد که جزو قرآن نیست، بدون شک کفر ورزیده است. این اعتقاد مستلزم عدم اطمینان به همه قرآن است و این منجر به ریشه‌کن ساختن دین می‎شود. و این اعتقاد رافضیان مستلزم عدم استدلال به قرآن و عدم تعبّد به تلاوت قرآن می‎شود، چون احتمال تحریف آن وجود دارد. چه زشت است سخن و باور کسانی که دینشان را نابود می‎گردانند.

امام بخاری / روایت نموده که ابن عباس و محمدبن حنفیه گفته‌اند: رسول الله ج بعد از وفات خویش جز ما بین هر دو غلاف قرآن را برای ما ترک نکردند[[76]](#footnote-76).

موضوع سبّ و لعن صحابه

رافضیان سب و لعن صحابه به ویژه خلفای سه گانه[[77]](#footnote-77) (ابوبکر، عمر و عثمان) را واجب می‎دانند. (پناه به خدا). اینان در کتاب‌های معتبر خویش از مردی از پیروان «هشام أحول» روایت کرده‌اند که گفت: روزی نزد ابوعبدالله جعفر بن محمد بودم، مرد خیاطی که از پیروان او بود نزدش آمد و دو تا پیراهن در دستش بود. گفت:‌ای پسر رسول الله ج یکی از این دو پیراهن را دوختم و به ازای هر سوراخ سوزنی، با ذکر «الله اکبر» توحید و یگانگی خداوند را به جای آوردم. و دیگری را دوختم و به ازای هر سوراخ سوزنی، ابوبکر و عمر را لعنت کردم. سپس هر کدام از این دو پیراهن را که دوست داشته باشی، برای تو نذر نمودم. پس پیراهنی را که می‎خواهی، بردار و پیراهنی را که نمی‎خواهی برگردان. جعفر صادق گفت: پیراهنی را که با لعن ابوبکر و عمر دوخته شده، می‎خواهم و پیراهنی را که با ذکر الله أکبر دوخته شده، به تو بر می‎گردانم».

نگاه کن به این دروغگویان فاسق که چه سخنان زشت و ناروائی را به اهل‌بیت نسبت می‎دهند که آنان از این سخنان زشت و ناروا به دورند. خداوند متعال در وصف صحابه‌ی کرام ش می‎فرماید: ﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَٰكُمۡ أُمَّةٗ وَسَطٗا لِّتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ﴾ [البقرة: 143]. «و این چنین شما را امتی برگزیده (و میانه­رو) قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید». پس اگر اصحاب پیامبر ج میانه‌رو و عادل نباشند، چه کسی میانه رو و عادل است؟ خداوند متعال در جای دیگری می‎فرماید: ﴿كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ﴾ [آل عمران: 110]. «شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدید آمده‏اید» پس اگر اصحاب پیامبر ج بهترین امت نباشند، چه کسانی بهترین امت هستند؟

همچنین خداوند می‎فرماید:﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ ش وَرَضُواْ عَنۡهُ وَأَعَدَّ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي تَحۡتَهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ١٠٠﴾ [التوبة: 100]. «پیشگامان نخستین مهاجران و انصار، و کسانی که به نیکی روش آنان را در پیش گرفتند و راه ایشان را به خوبی پیمودند، خداوند از آنان خشنود است و ایشان هم از خدا خشنودند، و خداوند برای آنان بهشت را آماده ساخته است که در زیر (درختان و کاخ‌های) آن رودخانه‌ها جاری است و جاودانه در آنجا می‎مانند. این است پیروزی بزرگ و رستگاری سترگ».

و هر کس، افرادی را سب و لعن نماید که خداوند از آنان راضی است، همانا او با خدا و رسول خدا جنگیده است.

باز خداوند می‎فرماید:﴿لَّقَدۡ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ يُبَايِعُونَكَ تَحۡتَ ٱلشَّجَرَةِ﴾ [الفتح: 18]. «خداوند از مؤمنان راضی گردید همان دم که در زیر درخت با تو بیعت کردند».

پس چگونه می‎شود کسی را سب و لعن نمود که خدا از او راضی است و او را برگزیده است؟

همچنین خداوند در جای دیگری می‎فرماید:﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗاۖ سِيمَاهُمۡ فِي وُجُوهِهِم مِّنۡ أَثَرِ ٱلسُّجُودِ﴾ [الفتح: 29]. «محمد فرستاده‌ی خداست، و کسانی که با او هستند در برابر کافران تند و سرسخت و نسبت به یکدیگر مهربان و دلسوزند. ایشان را در حال رکوع و سجود می‎بینی. آنان همواره فضل خدای را می‎جویند و رضای او را می‎طلبند. نشانه‌ی ایشان بر اثر سجده در پیشانیهایشان نمایان است». چگونه سب و لعن کسی جایز است که پروردگارش او را مدح و ستایش می‎کند؟

باز خداوند می‎فرماید: ﴿لَا يَسۡتَوِي مِنكُم مَّنۡ أَنفَقَ مِن قَبۡلِ ٱلۡفَتۡحِ وَقَٰتَلَۚ أُوْلَٰٓئِكَ أَعۡظَمُ دَرَجَةٗ مِّنَ ٱلَّذِينَ أَنفَقُواْ مِنۢ بَعۡدُ وَقَٰتَلُواْۚ وَكُلّٗا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلۡحُسۡنَىٰ﴾ [الحدید: 10]. «کسانی از شما که پیش از فتح (مکه، به سپاه اسلام کمک کرده‌اند و از اموال خود) بخشیده‌اند و (درراه خدا) جنگیده‌اند، (با دیگران) برابر و یکسان نیستند. آنان درجه و مقامشان فراتر و برتر از درجه و مقام کسانی است که بعد از فتح (مکه، در راه اسلام) بذل و بخشش نموده‌اند و جنگیده‌اند. اما به هر حال خداوند به همه، وعده‌ی پاداش نیکو می‎دهد».

و کسی که خداوند وعده‌ی بهشت به او داده چگونه سب و لعن می‎شود؟.

همچنین خداوند متعال می‎فرماید:﴿لِلۡفُقَرَآءِ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ ٱلَّذِينَ أُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِمۡ وَأَمۡوَٰلِهِمۡ يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗا وَيَنصُرُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّٰدِقُونَ٨﴾ [الحشر: 8]. «همچنین غنائم از آنِ فقرای مهاجرینی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شده‌اند؛ آن کسانی که فضل خدا و خشنودی او را می‎خواهند، و خدا و پیغمبرش را یاری می‎دهند. اینان راستانند».

و درباره‌ی انصار می‎فرماید :﴿فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ﴾ [الحشر: 9]. «ایشان قطعاً رستگارند».

قرآن کریم سرشار از مدح و ستایش صحابه ش است، پس کسی که آنان را سب و لعن نماید، با دستور خداوند مبنی بر تجلیل و احترامشان، مخالفت ورزیده است. و هر کس معتقد باشد که همه صحابه انسان‌های بدی بوده‌اند، بدون تردید خدا را تکذیب نموده که از کمال و نیکی و فضائل آنان خبر داده است و هر کس خدا را تکذیب نماید، کافر است.

پیامبر ج هم در وصف صحابه می‎فرماید: **«**النجوم أمنة السمـاء فإذا ذهبت النجوم أتی السمـاء ما وعد، وأنا أمنة لأصحابي، فإذا ذهبتُ أتی أصحابي ما يُوعدون، وأصحابي أمنة لأمتي، فإذا ذهب أصحابي أتی أمتي ما يُوعدون**»** «ستارگان نگهدار آسمان هستند، پس هرگاه ستارگان ناپدید شدند، آنچه که به آسمان وعده داده شده، سراغ آسمان می‎آید. و من نگهدار اصحابم هستم، هرگاه من از میانشان رفتم، آنچه که به اصحابم وعده داده شده، سراغشان می‎آید. و اصحابم نگهدار امتم هستند، هرگاه اصحابم از دنیا رفتند،آنچه که به امتم وعده داده شده، سراغشان می‎آید». به روایت امام مسلم[[78]](#footnote-78).

از رسول الله ج ثابت شده که فرموده‌اند: **«**خير أمتي قرني ثم الثاني ثم الثالث، وخير أمتي أولها وآخرها وفي وسطها الکدر**»** «بهترین افراد امتم، کسانی هستند که در عصر من زندگی می‎کنند. پس از آنان، افراد دوره‌ی دوم و سپس افراد دوره‌ی سوم، هستند. و بهترین افراد امتم، اول و آخر امتم می‎باشد. و در وسط آنان، تیرگی وجود دارد». به روایت حاکم و ترمذی[[79]](#footnote-79).

همچنین از پیامبر ج به ثبوت رسیده که خداوند متعال به برکت وجود صحابه[[80]](#footnote-80)، فتح و پیروزی را شامل مردم می‎گرداند.

از ابوسعید خدری روایت شده که رسول الله ج فرمودند: «لا تسبّوا أصحابي فوالذي نفسي بيده لو أن أُحدکم أنفق مثل أحد ذهباً ما أدرك مدّ أحدهم أو نصيفه»[[81]](#footnote-81)**.** «اصحاب و یاران من را ناسزا مگویید. سوگند به کسی که جانم در قبضه قدرت اوست اگر هر کدام از شما به اندازه کوه احد، انفاق کند، هرگز به پای یک مد یا نیم مد هر یک از صحابه نمی‎رسد». امام مسلم و دیگران آن را روایت نموده‌اند.

از عمر فاروق س روایت شده که می‎گوید: «اصحاب و یاران محمد ج را ناسزا نگویید؛ چون یک ساعت از مقام و منزلت هر یک از آنان، از عمل و کردار یک عمر هر کدام از شما، بهتر است». به روایت ابن‌ماجه[[82]](#footnote-82).

همچنین از پیامبر ج ثابت شده که می‎فرماید: «لعلّ الله اطلع علی أهل بدر فقال اعملوا ما شئتم قد وجبت لـکم الـجنة أو قد غفرتُ لکم»[[83]](#footnote-83) «شاید خداوند بر مسلمانانی که در جنگ بدر شرکت داشته‌اند، مشرف شود و بگوید: هر کاری که می‎خواهید، بکنید همانا بهشت برای شما واجب گردیده یا همانا گناهان شما بخشوده شده است».

باز از رسول الله ج ثابت شده که فرموده‌اند: «لا يدخل النار من حضر الحديبية إن شاء الله»[[84]](#footnote-84). «هر کس در حدیبیه حضور داشته، انشاء الله داخل جهنم نمی‎گردد».

از چندین طریق که اسناد بعضی از این طرق صحیح است، از پیامبر ج روایت شده که فرمودند: «لا تسبّوا أصحابي لعن الله من سبّ أصحابي»[[85]](#footnote-85) «اصحاب و یارانم را ناسزا مگویید. لعنت خدا بر کسی که اصحابم را ناسزا می‎گوید».

در روایتی که بعضی از اسناد آن حسن است، از ابن عباس نقل شده که می‎گوید: «نزد پیامبر ج بودم و علی س هم آنجا بود. پیامبر ج به علی گفت: «يا علي سيکون في أمتي قوم ينتحلون حب أهل البيت لهم نبز يسمون الرافضة، قاتلوهم فإنهم مشرکون»[[86]](#footnote-86). «ای علی! در میان امت من، گروهی پیدا می‎شوند که دوستی اهل بیت را به خود نسبت می‎دهند. آنان لقبی دارند که رافضه نامیده می‎شوند، با آنان بجنگید؛ زیرا آنان مشرک هستند».

از پیامبر ج به طور متواتر احادیثی روایت شده که بر کمال و فضایل صحابه ش به ویژه خلفای راشدین، دلالت دارند. همانا آنچه که درباره‌ی مدح و ستایش هر یک از صحابه روایت شده، مشهور و بلکه متواتر است؛ زیرا افرادی آن احادیث را روایت کرده‌اند که اتفاقشان بر دروغ محال و بعید است و مجموع روایاتشان، مفید علم یقینی مبنی بر کمال صحابه و فضیلت و برتری خلفای راشدین، می‎باشد.

پس وقتی دانستی که آیات وارده درباره‌ی فضایل صحابه زیاد هستند و احادیثی که درباره‌ی کمال و فضایلشان وارد شده، روی هم رفته به درجه‌ی تواتر رسیده‌اند، بنابراین هر کس معتقد باشد که همه‌ی صحابه یا اغلب صحابه فاسق‌اند و همه‌ی آنان یا اکثرشان از دین برگشته‌اند، یا معتقد به سب و لعن آنان و مباح دانستن آن باشد، بدون تردید به خدا و پیامبر ج در آنچه که خبر از فضایل و کمالات صحابه داده‌اند کفر ورزیده است؛ فضایل و کمالاتی که مستلزم برائت و به دور بودن آنان از فسق و ارتداد و حق بودن و حلال بودن سب و لعن، می‎باشد. و هر کس آیات و احادیث قطعی الصدور را تکذیب نماید، کفر ورزیده است. جهل و عدم اطلاع از متواتر و قطعی، عذر محسوب نمی‎شود و تأویل و برگرداندن آن بدون دلیلی معتبر، هیچ فایده و ارزشی ندارد. چنین فردی همانند کسی است که فرض بودن نمازهای پنجگانه را انکار نماید با این بهانه که به فرض بودن آن‌ها جاهل است. همانا او با چنین جهلی کافر شده است. و همچنین اگر آن را به معنایی غیر از معنای متعارفش تأویل کند، کفر ورزیده است؛ زیرا علم حاصل از نصوص قرآن و احادیثی که بر فضیلت صحابه دلالت دارند، قطعی است. و هر کس فقط عده‌ای از صحابه را سب و لعن کند، در این صورت اگر این تعداد از صحابه، از جمله کسانی باشند که نقل متواتر راجع به فضیلت و کمالشان وجود دارد (مانند خلفای راشدین)، اگر او معتقد به حق بودن یا مباح بودن سب و لعنشان باشد، کفر ورزیده است؛ زیرا در این صورت او احادیثی را تکذیب نموده که از رسول الله ج به طور قطع ثابت شده‌اند و هر کس آن‌ها را تکذیب نماید، کافر است. و اگر او آنان را سب و لعن کند ولی معتقد به حق بودن یا حلال بودن آن نباشد، در این صورت او فاسق است؛ زیرا سب و ناسزاگویی انسان مسلمان، فسق است. بعضی از علماء[[87]](#footnote-87) به طور مطلق حکم به کافر بودن کسانی داده‌اند که ابوبکر و عمر را ناسزا می‎گویند، والله اعلم، و اگر این تعداد از صحابه که او آنان را سبّ و لعن می‎کند، از جمله کسانی باشند که نقل متواتر درباره‌ی فضیلت و کمالشان وجود ندارد، ظاهر آن است که او فاسق است مگر آنکه آنان را بدین خاطر ناسزا گوید که با رسول الله ج همنشین و همراه بوده‌اند، که چنین عملی کفر است. اغلب این رافضیانی که صحابه‌ی کرام به ویژه خلفای راشدین را سبّ و لعن می‎نمایند[[88]](#footnote-88)، معتقد به حق بودن یا حلال بودن و بلکه واجب بودن آن هستند؛ زیرا آنان با چنین کاری به خداوند تقرّب می‎جویند که این کار را از مهم‌ترین امور دینی‌شان ‌می‎دانند بر اساس آنچه که از آنان نقل شده است. اینان چقدر بی‌عقل و گمراه هستند که با چیزی به خداوند تقرب می‎جویند که خسران و هلاکتشان را در پی دارد.

البته من معتقد به کافر بودن کسی نیستم که از نظر خدا مسلمان است و معتقد به مسلمان بودن کسی نیستم که از نظر خدا کافر است، بلکه معتقد به کافر بودن کسی هستم که از نظر خدا هم کافر است. و آنچه از علما نقل شده که اهل قبله کافر نیستند، کلامشان حمل بر کسی است که بدعتش، کفرآور نباشد؛ زیرا آنان اتفاق نظر دارند که هر کس بدعتش، کفر آور باشد، کافر است. و بدون شک تکذیب رسول الله ج در احادیثی که به طور قطع و یقین از او ثابت شده، کفر است و جهل در چنین مواردی عذر به حساب نمی‎آید.

موضوع تقیه[[89]](#footnote-89)

یکی دیگر از عقاید خرافی رافضیان، موضوع تقیه است؛ از جعفر صادق / روایت کرده‌اند که: «التقية ديني ودين آبائي» «تقیه، آئین من و آئین آباء و اجدادم است»[[90]](#footnote-90) بعضی از آنان آیه‌ی: ﴿إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡ﴾ [الحجرات: 13]. «بی‌گمان گرامی‎ترین شما نزد خدا، پرهیزگارترین شماست». چنین تفسیر کرده‌اند که گرامی‎ترین شما در نزد خداوند، کسی است که بیشتر تقیه می‎کند و از مردم بیشتر می‎ترسد. این در حالی است که پیامبر ج می‎فرماید: «من فسّر القرآن برأيه فقد کفر»[[91]](#footnote-91)«هر کس قرآن را به میل و رأی خود تفسیر کند، کفر ورزیده است». علمای شیعه از یکی از راویان موثق و مورد اعتمادشان نقل کرده‌اند که گفت: «شبی جعفر صادق س در خلوت خاص خود نزد ما خوابید و کسی آنجا بود که ما در شیعه بودنش شک داشتیم. آنگاه جعفر صادق برای نماز تهجد برخاست و وضو گرفت که در وضویش، گوش‌هایش را مسح کرد و پاهایش را شست و موقع نماز خواندن بر نمد سجده نمود و هنگام ایستادن دستانش را گرفت. ما گفتیم شاید درست، همین باشد تا اینکه فریادی را شنیدیم. مردی را دیدیم که خود را به طرف آن دو (جعفر صادق و آن مرد ناشناس) انداخت و گریه می‎کرد و معذرت خواهی می‎نمود. جعفر صادق از علت این کارش پرسید. او در جواب گفت: خلیفه و ارکان دولت درباره‌ی مذهب تو به شک افتاده‌اند و من هم از جمله‌ی آنان بودم، پس راجع به تحقیق و تفحص درباره‌ی مذهبت دودل بودم و مدتی طولانی است که به دنبال فرصتی هستم تا اینکه این شب فرصت کردم و داخل خانه‌ات شدم و مخفی شدم و کسی بر من اطلاعی نداشت. پس‌ای دخترزاده رسول الله ج شکر و سپاس برای خدایی که این شک و گمان را از من دور کرد و حسن ظن به من داد و سوءظن را از من دور کرد. راوی گوید: پس پی بردیم که خداوند هیچ چیز را از معصوم مخفی نمی‎دارد و پی بردیم که این عمل امام، تقیه بود».

آنچه از گفته‌ی‌‌شان ‌فهم می‎شود، این است که تقیه از نظر آنان به معنای کتمان حق، یا ترک کاری واجب و یا انجام دادن کاری حرام است از ترس مردم. نگاه کن به جهل و حماقت این دروغگویان. اینان معتقدند که علی س بر اساس این تقیه‌ی‌ شوم، منصوص بودن خلافتش را کتمان نمود و با سه خلیفه‌ی دیگر بیعت کرد و حق فاطمه ل را از ارث پدری‌اش – به زعم خودشان – باز پس نگرفت و هنگامی‎که عمر دخترش را از وی به زور گرفت، متعرض نشد و هیچ عکس العملی از خود نشان نداد. اینان بر این باورند که علی س این کارها را از روی تقیه انجام داده است. خدا آنان را رسوا کند! همانا نصوص فراوانی از علی و اهل بیتش وارد شده که همگی دلالت دارند بر اینکه علی و اهل بیت او از تقیه مبرا و به دور هستند. و رافضی‌ها فقط به خاطر ترویج عقاید باطل خود، آن را به این بزرگواران دروغ بسته‌اند. چنین عملی (تقیه) مقتضی عدم اطمینان به گفتار و کردار امامان اهل بیت است؛ زیرا این احتمال می‎رود که آنان از روی تقیه چنان چیزی را گفته باشند یا چنان کاری را انجام داده باشند. اگر منظور رافضی‌ها از عبارت «و دین آبائی: و (تقیه) دین پدران من است» پیامبر ج باشد، در این صورت برای پیامبر ج جایز دانسته‌اند که از ترس مردم رسالت خود را به صورت کامل تبلیغ نکرده باشد و از ترس مردم در گفتار و کردارش با دستور خداوند مخالفت کرده باشد. و این مستلزم عدم اطمینان به نبوت پیامبر ج می‎باشد (ایشان از چنین کاری مبرا و به دور است). و هر کس چنین عملی را برای پیامبر ج جایز بداند، نقص را به او نسبت داده، و نسبت دادن نقص به پیامبران، کفر است. گفته‌ی این قوم چقدر زشت و مزخرف است که مستلزم نقص امامانشان است، در حالی که آنان از چنین کاری مبرا و به دورند.

ناسزاگویی آنان به عایشه‌ی پاکدامن

یکی دیگر از عقاید باطل و مزخرف رافضیان، نسبت دادن فاحشه[[92]](#footnote-92) و تهمت زنا به عایشه‌ی پاکدامن است. بر اساس آنچه که از آنان نقل شده، امروزه چنین باوری در میانشان وجود دارد.

خداوند متعال در پاکدامنی ام‌المؤمنین عایشه‌ی صدیقه و مبرا بودن وی از آن تهمت ناروا می‎فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ جَآءُو بِٱلۡإِفۡكِ عُصۡبَةٞ مِّنكُمۡۚ لَا تَحۡسَبُوهُ شَرّٗا لَّكُمۖ بَلۡ هُوَ خَيۡرٞ لَّكُمۡۚ لِكُلِّ ٱمۡرِيٕٖ مِّنۡهُم مَّا ٱكۡتَسَبَ مِنَ ٱلۡإِثۡمِۚ وَٱلَّذِي تَوَلَّىٰ كِبۡرَهُۥ مِنۡهُمۡ لَهُۥ عَذَابٌ عَظِيمٞ١١ لَّوۡلَ إِذۡ سَمِعۡتُمُوه ظَنَّ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتُ بِأَنفُسِهِمۡ خَيۡرٗا وَقَالُواْ هَٰذَآ إِفۡكٞ مُّبِينٞ١٢ لَّوۡلَا جَآءُو عَلَيۡهِ بِأَرۡبَعَةِ شُهَدَآءَۚ فَإِذۡ لَمۡ يَأۡتُواْ بِٱلشُّهَدَآءِ فَأُوْلَٰٓئِكَ عِندَ ٱللَّهِ هُمُ ٱلۡكَٰذِبُونَ١٣ وَلَوۡلَا فَضۡلُ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ وَرَحۡمَتُهُۥ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِ لَمَسَّكُمۡ فِي مَآ أَفَضۡتُمۡ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ١٤ إِذۡ تَلَقَّوۡنَهُۥ بِأَلۡسِنَتِكُمۡ وَتَقُولُونَ بِأَفۡوَاهِكُم مَّا لَيۡسَ لَكُم بِهِۦ عِلۡمٞ وَتَحۡسَبُونَهُۥ هَيِّنٗا وَهُوَ عِندَ ٱللَّهِ عَظِيمٞ١٥ وَلَوۡلَآ إِذۡ سَمِعۡتُمُوهُ قُلۡتُم مَّا يَكُونُ لَنَآ أَن نَّتَكَلَّمَ بِهَٰذَا سُبۡحَٰنَكَ هَٰذَا بُهۡتَٰنٌ عَظِيمٞ١٦ يَعِظُكُمُ ٱللَّهُ أَن تَعُودُواْ لِمِثۡلِهِۦٓ أَبَدًا إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ١٧ وَيُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمُ ٱلۡأٓيَٰتِۚ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ١٨ إِنَّ ٱلَّذِينَ يُحِبُّونَ أَن تَشِيعَ ٱلۡفَٰحِشَةُ فِي ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِۚ وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ وَأَنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ١٩ وَلَوۡلَا فَضۡلُ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ وَرَحۡمَتُهُۥ وَأَنَّ ٱللَّهَ رَءُوفٞ رَّحِيمٞ٢٠ ۞يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّبِعُواْ خُطُوَٰتِ ٱلشَّيۡطَٰنِۚ وَمَن يَتَّبِعۡ خُطُوَٰتِ ٱلشَّيۡطَٰنِ فَإِنَّهُۥ يَأۡمُرُ بِٱلۡفَحۡشَآءِ وَٱلۡمُنكَرِۚ وَلَوۡلَا فَضۡلُ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ وَرَحۡمَتُهُۥ مَا زَكَىٰ مِنكُم مِّنۡ أَحَدٍ أَبَدٗا وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يُزَكِّي مَن يَشَآءُۗ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٞ٢١﴾ [النور: 11-21].

«به‌راستی کسانی که آن تهمت بزرگ را (درباره‌ی ام‌المؤمنین عایشه) به میان آوردند، گروهی از شما بودند. این تهمت را شر و زیانی برای خود مپندارید؛ بلکه این تهمت، برای شما سراسر خیر و نیکی است. برای هر یک از آنان سهمی از گناهی که مرتکب شده‌اند، (محفوظ) است. و شخصی که بیشترین سهم را در این تهمت داشت، مجازات بزرگی (در پیش) دارد. چرا هنگامی که این تهمت را شنیدید، مردان و زنان مؤمن به خودشان گمان نیک نبردند و نگفتند: «این دروغ بزرگ و آشکاری است»؟ چرا چهار گواه بر ادعایشان نیاوردند؟ و چون گواهانی نیاوردند، به ‌راستی که آنان نزد الله دروغگو هستند. و اگر فضل و رحمت الله در دنیا و آخرت بر شما نبود، به‌طور قطع در جریان تهمتی که میان شما رد و بدل شد، عذاب بزرگی به شما می‌رسید. آن‌گاه که آن را به زبان می‌گرفتید و دهان‌هایتان به سخنانی گشوده می‌شد که به آن علم و دانشی نداشتید و آن را سخن معمولی و آسانی می‌پنداشتید و حال آنکه این بهتان نزد الله بس بزرگ بود. و چرا هنگامی که این تهمت بزرگ را شنیدید، نگفتید: سزاوارمان نیست که در این‌باره سخن بگوییم؛ (پروردگارا!) تو پاک و منزهی و این، تهمت بزرگی است؟. الله، پندتان می‌دهد که اگر مؤمن هستید، هرگز چنین عملی را تکرار نکنید. و الله، آیه‌های (خویش) را برایتان بیان می‌کند. و الله، دانای حکیم است. به‌راستی آنان که دوست دارند کارهای خیلی زشت در میان مؤمنان شایع شود، عذاب دردناکی در دنیا و آخرت خواهند داشت. و الله می‌داند و شما نمی‌دانید. و اگر فضل و رحمت الله بر شما نبود و اینکه الله، بخشاینده‌ی مهرورز است، (مجازات سختی می‌شدید).‌ای مؤمنان! از گام‌های شیطان پیروی نکنید. و هر کس از گام‌های شیطان پیروی ‌کند، بداند که شیطان به کارهای بسیار زشت و ناپسند فرمان می‌دهد. و اگر فضل و رحمت الله بر شما نبود، هرگز هیچیک از شما پاک نمی‌شد؛ ولی الله هر که را بخواهد، پاک می‌گرداند. و الله، شنوای داناست».

و در دنباله می‎فرماید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَرۡمُونَ ٱلۡمُحۡصَنَٰتِ ٱلۡغَٰفِلَٰتِ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ لُعِنُواْ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِ وَلَهُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٞ٢٣ يَوۡمَ تَشۡهَدُ عَلَيۡهِمۡ أَلۡسِنَتُهُمۡ وَأَيۡدِيهِمۡ وَأَرۡجُلُهُم بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ٢٤ يَوۡمَئِذٖ يُوَفِّيهِمُ ٱللَّهُ دِينَهُمُ ٱلۡحَقَّ وَيَعۡلَمُونَ أَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡحَقُّ ٱلۡمُبِينُ٢٥ ٱلۡخَبِيثَٰتُ لِلۡخَبِيثِينَ وَٱلۡخَبِيثُونَ لِلۡخَبِيثَٰتِۖ وَٱلطَّيِّبَٰتُ لِلطَّيِّبِينَ وَٱلطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَٰتِۚ أُوْلَٰٓئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَۖ لَهُم مَّغۡفِرَةٞ وَرِزۡقٞ كَرِيمٞ٢٦﴾ [النور: 23-26]. «بی‌گمان کسانی که به زنان پاک‌دامن، مومن و بی‌خبر از بدکاری، تهمت می‌زنند، در دنیا و آخرت نفرین شدند و عذاب بزرگی (در پیش) دارند. روزی که زبان‌ها و دستان و پاهایشان بر ضد آنان به اعمالی که مرتکب می‌شدند، گواهی می‌دهند. در آن روز الله، سزای قطعی و ثابتشان را به آنها می‌دهد و خواهند دانست که الله، همان پروردگار راستین و ظاهر است. زنان ناپاک، سزاوار مردان ناپاک و مردان ناپاک، سزاوار زنان ناپاکند. و زنان پاک، سزاوار مردان پاکند و مردان پاک، سزاوار زنان پاک. ایشان از آنچه (مردم) می‌گویند، مبرّا و به دور هستند و آمرزش و روزی نیکی دارند».

عبدالرزاق، امام احمد، عبد بن حمید، امام بخاری، ابن جریر، ابن منذر، ابن ابی حاتم، ابن مردویه و بیهقی در «شعب الإیمـان» از ام‌المؤمنین عائشه‌ی صدیقه ل روایت کرده‌اند که او به وسیله‌ی این آیات از آن تهمت ناروا تبرئه شده است[[93]](#footnote-93).

سعید بن منصور، امام احمد، امام بخاری، ابن منذر و ابن مردویه از‌ام رومان ل حدیثی را روایت کرده‌اند که دلالت می‎کند بر اینکه عائشه ل همان فرده‌ی مورد نظری است که به وسیله‌ی آیات فوق الذکر تبرئه شد[[94]](#footnote-94).

بزار و ابن مردویه با سند حسن از ابوهریره چیزی همانند گفته‌ی قبل را روایت نموده‌اند[[95]](#footnote-95).

ابن مردویه و طبرانی هم از ابن عباس س همانند گفته‌ی قبل را روایت کرده‌اند[[96]](#footnote-96).

طبرانی و ابن مردویه هم از ابن عمر ب همانند گفته‌ی قبلی را روایت کرده‌اند[[97]](#footnote-97).

ابن مردویه و طبرانی از ابو إیاس[[98]](#footnote-98) انصاری حدیثی را مانند مضمون حدیث قبل روایت نموده‌اند[[99]](#footnote-99).

ابو حاتم و طبرانی نیز از سعید بن جبیر حدیثی را همانند مضمون حدیث قبل روایت کرده‌اند[[100]](#footnote-100).

طبرانی از حکم بن عتیبه هم، همانند حدیث قبل را روایت کرده است[[101]](#footnote-101).

و از عبدالله بن زبیر مانند آن روایت شده[[102]](#footnote-102)، همچنین از عروه بن زبیر و سعید بن مسیب و علقمه بن وقاص و عبیدالله بن عبدالله بن عتبه بن مسعود، و عمره بنت عبدالرحمن، و عبدالله بن ابوبکر بن حزم، و ابوسلمه بن عبدالرحمن بن عوف، و قاسم بن محمد بن ابوبکر، و اسود بن یزید، و عباد بن عبدالله بن زبیر و مِقسم برده‌ی‌ ابن عباس و دیگران از ام‌المؤمنین عایشه ل مانند آن را روایت کرده‌اند[[103]](#footnote-103).

اینکه حضرت عایشه همان زن تبرئه شده مورد نظر قرآن به وسیله‌ی آیات سوره‌ی نور است، مشهور و بلکه متواتر می‌باشد.

هرگاه این را دانستی، پس بدان هر کس تهمت زنا به وی بزند در حالی که معتقد باشد که او همسر رسول الله ج بوده و اینکه او بعد از این عمل ناروا همچنان زن پیامبر ج بوده است، همانا او دروغ آشکاری سرِ هم کرده و مرتکب گناه شده و مستحق عذاب الهی است و نسبت به مؤمنان گمان بدی داشته و دروغگوست و کاری کرده که به گمان خود، چیزی نیست در حالی که از نظر خداوند کار بس بزرگی است. و تهمت گناه و بدی به خانواده‌ی پیامبر ج زده است. چنین تهمتی مستلزم نسبت دادن نقص به پیامبر ج است و هر کس نسبت نقص به پیامبر ج بدهد همانند آن است که به خداوند نسبت نقص داده باشد و هر کس نقص را به خداوند و پیامبرش نسبت دهد، کفر ورزیده و با این کارش از دایره‌ی ایمان خارج شده و جزو مؤمنان نیست و از گامها و وسوسه‌های شیطان پیروی نموده و در دنیا و آخرت ملعون است و خداوند را در این فرموده:﴿وَٱلطَّيِّبَٰتُ لِلطَّيِّبِينَ﴾ [النور: 26]. «و زنان پاک، سزاوار مردان پاکند». تکذیب نموده، و هر کس خدا را تکذیب نماید، همانا کفر ورزیده است.

اما اگر کسی تهمت زنا را به عایشه ل زند و به گمان او، ایشان همسر پیامبر ج نبوده، و یا بعد از این عمل ناروا دیگر همسر رسول الله ج نبود، در این صورت اگر قائل به این باشیم که به طور قطع و یقین ثابت شده که حضرت عائشه همان زن مورد نظر این آیات بوده و ظاهر همین است متهم کردن او به زنا مستلزم همان اعمال ناشایست و زشتِ مذکور است.

و به طور خلاصه می‎توان گفت تهمت زنا به عایشه ل به هر صورتی که باشد، موجب تکذیب خداوند متعال در آیاتی است که از مبرّا بودن عایشه از آن تهمت ناروا خبر داده است. بعضی از محققین بزرگوار گفته‌اند: اما اکنون تهمت زنا به حضرت عایشه ل، کفر و ارتداد محسوب می‎شود و اجرای حد تهمت (هشتاد ضربه شلاق) بر او کافی نیست؛ زیرا چنین کاری تکذیب هفده آیه از قرآن است، پس باید به جرم ارتداد کشته شود و اینکه پیامبر ج در حیات خود یک بار یا دو بار به شلاق زدن تهمت زنندگان اکتفا کرده، تنها بدین خاطر بود که آیات قرآن درباره‌ی عایشه نازل نشده بود و آنان آیات قرآن را تکذیب ننمودند؛ اما اکنون چنین تهمتی، تکذیب قرآن است. در این آیه تأمل کنیم که خداوند متعال می‎فرماید:﴿يَعِظُكُمُ ٱللَّهُ أَن تَعُودُواْ لِمِثۡلِهِۦٓ أَبَدًا﴾ [النور: 17]. «الله، پندتان می‌دهد که هرگز چنین عملی را تکرار نکنید». و تکذیب کننده‌ی قرآن کافر است و باید با شمشیر گردنش زده شود[[104]](#footnote-104).

این امر مخالف این آیه نیست که می‎فرماید: ﴿ضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلٗا لِّلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱمۡرَأَتَ نُوحٖ وَٱمۡرَأَتَ لُوطٖۖ كَانَتَا تَحۡتَ عَبۡدَيۡنِ مِنۡ عِبَادِنَا صَٰلِحَيۡنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمۡ يُغۡنِيَا عَنۡهُمَا مِنَ ٱللَّهِ شَيۡ‍ٔٗا﴾ [التحریم: 10]. «خداوند از میان کافران، زن نوح و زن لوط را مثل زده است. آنان در حباله‌ی دو تن از بندگان خوب ما بودند و (با ساخت و پاخت با قوم خود، و گزارش اسرار و اخبار بدیشان) به آن دو خیانت کردند و آن دو نتوانستند در پیشگاه الهی کم‌ترین کاری برای ایشان بکنند و (آنان را از عذاب خانمان سوز دنیوی، و سخت کمرشکن اخروی نجات دهند)». زیرا عبدالرزاق و فریابی و سعید بن منصور و عبد بن حمید و ابن ابی دنیا و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و حاکم (که حاکم آن را صحیح دانسته) از طریق ابن عباس ب دربارۀ‌ فرموده‌ی خداوند متعال‌: ﴿َفَخَانَتَاهُمَا﴾ روایت کرده‌اند که: خیانت زن نوح این بود که به مردم می‎گفت: نوح دیوانه است. و خیانت زن لوط این بود که به مهمان گستاخی می‎نمود، خیانت این دو زن تنها این بود[[105]](#footnote-105). ابن عساکر از اشرس که آن را به پیامبر ج اسناد داده، روایت کرده که آن حضرت فرمودند: «مَا بَغَت امرَأةُ نَبِیًّ قَطّ»[[106]](#footnote-106) «زن هیچ پیامبری هیچ گاه مرتکب عمل فاحشه نشده است». و ابن جریر از مجاهد روایت کرده که: «برای زن هیچ پیامبری سزاوار نیست که مرتکب عمل فاحشه شود»[[107]](#footnote-107).

هر کس به عایشه‌ی طاهره؛ همسر رسول الله در دنیا و آخرت همان گونه که از پیامبر ج به ثبوت رسیده[[108]](#footnote-108) تهمت زنا بزند، وی از امثال عبدالله بن اُبی بن سلول، سردسته‌ی‌ منافقان است. و در حالی‌که رسول الله ج با زبان حال می‎گوید: «ای جماعت مسلمانان! چه کسی مرا معذور می‎دارد از کسانی که مرا راجع به خانواده‌ام اذیت می‎کنند[[109]](#footnote-109)؟» ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يُؤۡذُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ لَعَنَهُمُ ٱللَّهُ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمۡ عَذَابٗا مُّهِينٗا٥٧ وَٱلَّذِينَ يُؤۡذُونَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ بِغَيۡرِ مَا ٱكۡتَسَبُواْ فَقَدِ ٱحۡتَمَلُواْ بُهۡتَٰنٗا وَإِثۡمٗا﴾ [الأحزاب: 57-58]. «کسانی که خدا و پیغمبرش را (با کفر و الحاد و سخنان ناروا) آزار می‎رسانند، خداوند آنان را در دنیا و آخرت نفرین می‎کند (و از رحمت خود بی‌نصیب می‎گرداند) و عذاب خوار کننده‌ای برای ایشان تهیه می‎بیند. کسانی که مردان و زنان مؤمن را بدون اینکه کاری کرده باشند و گناهی داشته باشند – آزار می‎رسانند، مرتکب دروغ زشت و گناه آشکاری شده‌اند».

پس کجایند یاریگران دین خدا تا بگویند ما تو را معذور می‎داریم‌ای رسول خدا، پس با شمشیرهایشان به سوی این بدبختانی که خدا و رسول خدا را تکذیب می‎کنند و خدا و پیامبر و دیگر مؤمنان را اذیت می‎کنند، حمله کنند و آنان را بکشند و بدین وسیله به رسول الله ج نزدیک شوند و شفاعت او را شامل خودشان گردانند. خدایا! ما از گفته‌ی این منحرفان و گمراهان برائت و بیزاری می‎جوییم.

موضوع تکفیر کسانی که با علی س جنگیده‌اند

یکی دیگر از عقاید و باورهای باطل رافضیان، تکفیر کسانی است که با علی س جنگیده‌اند. منظورشان ام‌المؤمنین عایشه، طلحه، زبیر و همراهانشان و امیر معاویه ش و همراهانش می‎باشد. این در حالی است که از پیامبر ج احادیث متواتری روایت شده که بر ایمان راستین[[110]](#footnote-110) این بزرگان و مژده بعضی‌شان ‌به بهشت، دلالت دارند. و تکفیر این بزرگواران در واقع تکذیب آن احادیث متواتر پیامبر ج است. پس اگر اینان به خاطر این تکذیب، کافر نشوند بدون شک فاسق می‎شوند و همین برای خسارتشان در تجارت خود کافی است.

اهانت کردن به نام‌های صحابه ش

یکی دیگر از عقاید رافضیان، اهانت کردن به نام‌های صحابه[[111]](#footnote-111) به ویژه عشره‌ی مبشره[[112]](#footnote-112) می‎باشد، در حالی که از پیامبر ج احادیث متواتری نقل شده که بر وجوب احترام و تکریمشان دلالت دارند، و خداوند متعال در چندین جا از قرآن بدان رهنمود کرده است. از اهانت کردن به اصحاب کبار، اهانت به فرموده‌ی پیامبر و رهنمودهای خداوند لازم می‎آید. و هر کس به چیزی اعتقاد داشته باشد که سبب اهانت به صحابه ش شود، همانا رسول الله ج را در احادیثی که به وجوب احترام و تکریمشان خبر داده، تکذیب نموده، و هر کس پیامبر ج را در آنچه که به طور قطعی از وی ثابت شده، تکذیب نماید،همانا کفر ورزیده است. جای بسی شگفت است که آنان از نامگذاری به نامهای صحابه اجتناب می‎کنند در حالی که از نامهای سگها جهت نامگذاری استفاده می‎کنند. اینان چقدر از راه راست به دورند و چقدر به اهل ضلالت و عقاب شباهت دارند!.

منحصر کردن خلافت در دوازده تن[[113]](#footnote-113)

یکی دیگر از عقاید شیعیان این است که ادعا می‎کنند خلافت در دوازده تن از ائمه منحصر است و اینکه هر یک از این امامان به وسیله‌ی امام قبلی برای امامت منصوب شده‌است[[114]](#footnote-114).

این ادعای بدون دلیل، باطل و کذب محض است. بطلان آن آشکارتر از آن است که بیان شود. اهل تشیع به وسیله‌ی این ادعا، خلافت دیگر خلفا را باطل می‎دانند[[115]](#footnote-115). چنین ادعایی مستلزم تکذیب نصوص وارده در خلافت خلفای راشدین و خلافت قریش[[116]](#footnote-116)، می‎باشد.

موضوع عصمت

یکی دیگر از عقاید پوچ و بی‌اساس اهل تشیع، ایجاب عصمت برای دوازده امامشان می‎باشد بر این اساس که عصمت از نظر آنان، شرط امامت است. بطلان و بی‌اساس بودن چنین عقیده‌ای خیلی آشکار است. چنین اعتقادی مستلزم مشارکت این دوازده تن با انبیاء در موضوع عصمت است[[117]](#footnote-117). اگر بگوئیم که عصمت، خاص انبیاست و دیگران معصوم نیستند یا برای دیگران لازم نیست، پس اثبات آن برای ائمه گناه بس بزرگی است. طوسی صاحب کتاب «تجرید» گوید: «امام، لطف است پس منصوب کردن وی برای امامت بر خداوند واجب است تا اینکه مقصود و هدف تحقق پیدا بکند». حلی، شارح این کتاب در شرح این عبارت می‎گوید: «علماء اختلاف نظر دارند در اینکه آیا واجب است که امام معصوم باشد یا نه؟ شیعه‌ی امامیه و اسماعیلیه معتقدند که عصمت برای امام واجب است اما دیگران با این عقیده، مخالفند». سپس در ادامه می‎افزاید: «عصمت امام واجب است...».

ظاهراً ایجاب عصمت برای امامانشان ساخته و پرداخته‌ی خودشان است که هیچ دلیلی از قرآن و سنت و اجماع و قیاس صحیح و عقل سلیم برای آن وجود ندارد. بطلان این ‌عقیده و تناقض آن و مشتمل بودن آن بر بی‌ادبی نسبت به خداوند، آشکارتر از آن است که ذکر شود. اینان بر اساس چنین عقیده‌ی باطلی جماعت در نماز که از برترین شعائر اسلام است، را باطل دانسته‌اند. اما آنان بهره‌ای در جماعت نماز ندارند و از این کرامت بزرگ محروم‌اند. خدا ایشان را بکُشد! چگونه از حق برگردانده می‎شوند و منحرف می‎گردند؟!.

فضیلت و برتری حضرت علی س از دیدگاه شیعه

ابن مطهر[[118]](#footnote-118) حلی[[119]](#footnote-119) می‎گوید: «شیعه امامیه همگی اتفاق نظر دارند که علی بعد از پیامبر ج از همه پیامبران به جز پیامبران اولوالعزم، برتر است. و در مورد اینکه آیا علی از پیامبران اولوالعزم هم برتر است یا نه، اختلاف نظر دارند. او در ادامه می‎گوید: من از کسانی هستم که در این امر چیزی نمی‎گویم. همچنین امامیه بر این باورند که دیگر امامان، از همه پیامبران بجز پیامبران اولوالعزم برترند». طوسی هم در کتاب «تجرید[[120]](#footnote-120)» می‎گوید: «علی از همه صحابه برتر است؛ زیرا تلاش و کوشش زیادی از خود نشان داده... تا آنجا که می‎گوید: همچنین به خاطر ظهور معجزاتی از او، اختصاص او به قرابت و برادری با پیامبر ج و محبت خاص او به پیامبر ج و نصرت و یاری اش، و برابری او با پیامبران، از همه صحابه برتر است.» حلی، شارح این کتاب در شرح آن[[121]](#footnote-121) می‎گوید: «فرموده‌ی پیامبر ج مؤید این مطلب است که می‎فرماید: (هر کس می‎خواهد که به علم آدم، به تقوای نوح، به حلم و بردباری ابراهیم، به هیبت موسی، و به عبادت عیسی بنگرد، پس به علی بن ابی طالب بنگرد). این حدیث برابری علی با پیامبران در صفات و خصلتهای برجسته‌ی‌شان ‌واجب می‎گرداند».

**اولاً** در صحت این روایت، تردید وجود دارد[[122]](#footnote-122). ثانیاً به فرض صحت، مساوات و برابری علی با پیامبران را واجب نمی‎گرداند؛ زیرا مشارکت در بعضی صفات، مقتضی مساوات و برابری نیست. این یک امر بدیهی و آشکار است. و هر کس معتقد باشد که کسی غیر از انبیاء از انبیاء برتر و یا برابر با آنان است، بدون شک کفر ورزیده است. علماء زیادی، اجماع را در این زمینه نقل کرده‌اند. چه خیر و نیکی‌ای در این قوم وجود دارد که اعتقادشان، موجب کفرشان است.

نفی ذریه‌ی حسن س[[123]](#footnote-123)

یکی دیگر از عقاید اهل تشیع این است که حسن بن علی بعد از خود فرزندی را به جا نگذاشته و نسل او منقرض گشته و کسی نمانده است. این باور، در میانشان شیوع پیدا کرده و بر آن اتفاق نظر دارند و نیازی به اثبات آن نیست. بعضی از آنان معتقدند که خیره سری و لجاجت با این امامان، آنان را درمانده و بدبخت می‎گرداند. و مدام این ادعا را دارند تا اینکه امامت را در فرزندان حسین منحصر گردانند[[124]](#footnote-124). و در میان فرزندان حسین فقط در دوازده تن، امامت را منحصر گردانند و امامت داعیانِ خاندان حضرت حسن با وجود فضایل و بزرگی‌شان ‌و جامع بودن شروط امامت و بیعت مردم با آنان و صحت نسبتشان به حضرت حسن و فراوانی علمشان به گونه‌ای که همه‌شان ‌به درجه اجتهاد مطلق رسیده‌اند، را باطل می‎دانند. پس خدا ایشان را بکُشد! چگونه از حق برگردانده می‎شوند و منحرف می‎گردند؟!.

نگاه کن به این دشمنان آل بیت پیامبر ج و اذیت کنندگان رسول الله ج و حضرت فاطمه که نسبت کسانی را به حضرت حسن س انکار می‎کنند که به طور قطع ثابت شده که ذریه‌ی ایشان هستند. ثابت بودن نسبت ذریه‌ی امام حسن، امری متواتر[[125]](#footnote-125) و قطعی است که بر هیچ انسان آگاهی پوشیده نیست. و پیامبر ج طعن و عیب گرفتن در نسب‌ها را از اعمال جاهلی به حساب آورده‌اند[[126]](#footnote-126). روایتی هست که نشان می‎دهد مهدی از ذریه‌ی حسن س می‎باشد، همچنان که ابوداود و دیگران آن را روایت کرده‌اند[[127]](#footnote-127).

مخالفتشان در خارج شدن دیگر مسلمانان از آتش دوزخ

حلی در شرح کتاب تجرید می‎گوید[[128]](#footnote-128): «ائمه درباره‌ دیگر فرق اسلامی‎(غیر از شیعه دوازده امامی) اختلاف نظر دارند در اینکه آیا آنان از آتش دوزخ بیرون می‎آیند و داخل بهشت می‎گردند یا همه‌شان در دوزخ تا ابد می‎مانند. و می‎گوید: اکثر ائمه قول دوم را قبول دارند مبنی بر اینکه دیگر فرق اسلامی‎از آتش دوزخ بیرون نمی‎آیند و تا ابد در آن می‎مانند. تنها عده کمی‎هستند که معتقدند آنان هم از آتش بیرون می‎آیند و داخل بهشت می‎گردند. ابن نوبخت می‎گوید[[129]](#footnote-129): آنان از جهنم بیرون می‎آیند ولی داخل بهشت نمی‎گردند بلکه در اعراف می‎مانند».

بنا به این اعتقادشان، اهل بهشت، کافران و فاسقان هستند در حالی که معتقدند انسان فاسق هرگز از آتش جهنم بیرون نمی‎آید. این اعتقاد مستلزم تکذیب احادیث صحیح پیامبر ج درباره‌ی خارج شدن گناهکاران موحد از جهنم، می‎باشد[[130]](#footnote-130). همچنین این اعتقاد مستلزم تکذیب احادیث صحیحی است که درباره‌ی فضیلت اکثریتی که همان اهل سنت هستند، وارد شده‌اند. و ثابت شده که مذهب و قول صحابه و تابعین بزرگوار، مذهب اهل سنت بوده است.

چنین اعتقاد باطلی شبیه به قول اهل کتاب است که می‎گویند:﴿لَن يَدۡخُلَ ٱلۡجَنَّةَ إِلَّا مَن كَانَ هُودًا أَوۡ نَصَٰرَىٰ﴾ [البقرة: 111]. «جز کسی که یهودی یا مسیحی باشد هرگز (کس دیگری) به بهشت در نمی‎آید». اینان با زبان خود می‎گویند که غیر از رافضی، کسی داخل بهشت نمی‎گردد. نگاه کن که اینان چه دروغهایی را سر هم می‎کنند. قضیه نه تنها چنین نیست بلکه افعال و کردارشان مقتضی حرمان آنان از بهشت می‎باشد.

مخالفت آنان با اهل سنت

یکی دیگر از عقاید رافضیان این است که آنان مخالفت با اهل سنت و جماعت (کسانی که از روش و سنت پیامبر ج و اصحابش پیروی می‎کنند) را مایه‌ی نجات و رستگاری قلمداد می‎کنند در نتیجه هر کاری که اهل سنت انجام بدهند، ترک می‎کنند و هر کاری که اهل سنت ترک بکنند، انجام می‎دهند. بنابراین با این کارشان از دایره‌ی دین اسلام از همان اول خارج شده‌اند؛ زیرا شیطان چنین کاری را برای آنان آراسته و به آنان مهلت داده است. و ادعا می‎کنند که مخالفت با اهل سنت، نشانه‌ی آن است که ایشان فرقه ناجیه هستند[[131]](#footnote-131).

در حالی که پیامبر ج فرموده‌اند: «الفرقة الناجية هي السواد الأعظم وما أنا عليه وأصحابي»[[132]](#footnote-132).«فرقه‌ی ناجیه همانا اکثریت است و کسانی که دنباله رو چیزی هستند که من و اصحابم بر آن هستیم». بنابراین برای اینکه بدانی فرقه‌ی ناجیه کدامین فرقه است به فِرق اسلامی‎ و اعتقادات و کردارشان نگاه کن، هر فرقه‌ای که اعتقادات و کردارشان با راه و روش پیامبر ج و اصحابش موافقت داشته باشد، بدان که آن فرقه‌ی ناجیه است. و تنها اهل سنت هستند که از راه و روش رسول الله ج و راه و روش اصحابش پیروی می‎کنند آن طور که بر هیچ منصفی که به خود حق می‎نگرد، پوشیده نیست. پس تنها اهل سنت مستحق آن هستند که فرقه‌ی ناجیه باشند. دلیل ظاهری نجات و رستگاری اهل سنت به خاطر استقامت و پایداری‌شان ‌بر دین بدون آنکه آن را تحریف بکنند، و گسترش مذهب و اقتدارشان در اغلب مناطق، وجود دانشمندان محقق و محدثین و اولیا و صالحان در میانشان، می‎باشد. ولی ولایت از رافضی‌ها گرفته شده به گونه‌ای که هیچ گاه شنیده نشده که آنان ولی‌ای داشته باشند.

موضوع رجعت[[133]](#footnote-133)

محمد بن بابویه قمی[[134]](#footnote-134) ‎در کتاب «عقائد» خود در مبحث ایمان به رجعت می‎گوید: «ائمه می‎گویند: هر کس به رجعت و بازگشت ما ایمان نداشته باشد، از ما نیست. همه علمای امامیه چنین عقیده‌ای دارند.آنان می‎گویند: همانا پیامبر ج و علی س و دوازده امام در آخر زمان زنده می‎شوند و پس از ظهور مهدی و کشته شدن دجال به دست او، گرد هم می‎آیند و خلفای سه گانه (ابوبکر، عمر و عثمان) و قاتلان ائمه زنده می‎شوند، آنگاه پیامبر ج خلفای سه گانه را به عنوان حدّ می‎کشد و قاتلان ائمه را قصاص می‎کند. و آنان، ظالمان را به دار می‎آویزند و ابتدا ابوبکر و عمر را به درختی می‎آویزند. یکی می‎گوید: آن درخت،‌‌ تر ‌است و پس از به دار آویختن ابوبکر و عمر بر آن، خشک می‎شود و به سبب آن افراد زیادی از اهل حق گمراه می‎شوند. و یکی دیگر می‎گوید: آن درخت، خشک است و پس از به دار آویختن ابوبکر و عمر بر آن، سبز می‎شود و به سبب آن تعداد زیادی از مُحبّان آنان هدایت می‎یابند. گفته شده که امامیه در کتاب‌های خود ذکر کرده‌اند که آن درخت، درخت خرماست و آن قدر دراز است که همه مردم در سراسر زمین آن را می‎بینند. و اینکه دنیا بعد از آن تا پنجاه سال می‎ماند و بعضی گفته‌اند تا صد و بیست هزار سال می‎ماند؛ برای هر یک از دوازده امام، هزار سال هست. و بعضی از آنان گفته‌اند به جز مهدی، که برای او هشتاد هزار سال هست. سپس آدم، سپس ادریس، پس از او نوح، سپس بقیه‌ی پیامبران بر می‎گردند تا اینکه به مهدی منتهی می‎شود. و معتقدند که آن گاه دنیا فانی نیست و آخرت نمی‎آید.

ای انسان مؤمن! نگاه کن به سبک‌عقلیِ این گمراهان که چیزی را می‎سازند که عقل و نقل آن را رد می‎کنند. چنین اعتقادی مستلزم تکذیب آیات و احادیثی است که به طور قطع ثابت شده‌اند و بیان می‎دارند که مردگان به دنیا بر نمی‎گردند. جدال با این الاغ‌ها وقت را ضایع می‎گرداند. اگر اینان عقل می‎داشتند چیزی را نمی‎گفتند که مورد مسخره بچه‌ها قرار گیرد و گوش ایمانداران و اهل یقین، شنیدن آن را ناخوش دارد. اما خداوند عقلشان را گرفته و آنان را در روز قیامت جهت بازستانی حق دوستان خود، خوار می‎کند. آن هم به خاطر شقاوت و بدبختی‌ای است که به سبب اعمال و موضع گیری‌های ناشایست خود، دامنگیرشان می‎شود.

افزودن به اذان

یکی دیگر از بدعت‌هایی که اهل تشیّع ایجاد کرده‌اند، این است که در اذان و اقامه و تشهد بعد از شهادتین (أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمداً رسول الله)، عبارت «أشهد أن علیاً ولی الله» را افزوده‌اند. این، بدعتی است که مخالف دین است و هیچ دلیلی در قرآن و سنت و اجماع و قیاس صحیح برای آن نیست و بنابراین نیازی به رد کردن آن دیده نمی‌شود[[135]](#footnote-135).

جمع میان دو نماز

یکی دیگر از بدعت‌های شیعیان، جایز دانستن جمع میان نماز ظهر و عصر و میان نماز مغرب و عشاء بدون عذر، می‎باشد.

ترمذی روایت کرده که رسول الله ج فرمودند: «من جمع بين صلاتين بغير عذر فقد أتی باباً من الکبائر»[[136]](#footnote-136). «هر کس بدون عذر میان دو نماز جمع نماید، به دری از گناهان کبیره آمده است». و روایت شده که یکی از نشانه‌های قیامت به تأخیر انداختن نماز از وقت خودش می‎باشد. آنچه از ابن عباس س روایت شده که بدون عذر میان نماز ظهر و عصر و میان نماز مغرب و عشاء[[137]](#footnote-137) جمع کرده، حمل می‎شود بر تأخیر نماز اولی تا آخر وقتش و ادای نماز دیگری در اول وقتش.

گفته شده که علت آنکه اهل تشیع نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشاء را در طول روز با هم جمع می‎کنند و به تأخیر انداختن آن را بهتر می‎دانند، این است که منتظر ظهور قائمی هستند که در پناهگاه زیرزمینی مخفی شده[[138]](#footnote-138)، تا به او اقتدا کنند؛ در نتیجه ظهر را تا نزدیکی‌های مغرب به تأخیر می‎اندازند. پس هرگاه از ظهور آن امام مزعوم ناامید شدند و خورشید به زردی گرایید همان موقع در نمازها همانند خروس نوک می‎زنند و دو نماز ظهر و عصر، و مغرب و عشاء را با هم بدون خشوع و طمأنینه و به طور انفرادی نه با جماعت می‎خوانند و سرگردان و ناامید و زیان‌دیده بر می‎گردند.

بخشش و عافیت را از خداوند خواستاریم. اهل تشیّع با این کارشان و با ایستادنشان بر روی کوه و نزدیک سرداب فریاد می‎زنند که مهدی از آن پناهگاه زیرزمینی به سویشان بیرون رود و ظهور کند، و با این اعمال زشت مسخره و خنده‌آور برای خردمندان شده‌اند. شاعر چه زیبا سروده است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ما آن للسرداب أن یلد الذی |  | صیّرتموه بزعمکم إنسانا |
| فعلی عقولکم العَفاءُ فإنکــم |  | ثلّثتُم العنقاء والغیـــلانا |

«وقت آن فرا نرسید که سرداب تولّد کند (بیرون آورد) آنکه را که شما به گمان خود انسان تصور کرده‌اید (که در آن داخل شده و از چشم مردمان غائب گردیده است)».

«به راستی بر روی عقل و خردهایتان، پوشیدگی وجود دارد. همانا شما برای عنقاء (پرنده‌ی خیالی) و غول، سوّمی نیز به وجود آورده‌اید (که مهدی مزعوم باشد؛ یعنی چنانچه این دو وجود خارجی نداشته‌اند مهدی نیز شخصیت خیالی است و وجود خارجی ندارد)».

عصمت ائمه

و از جمله خرافات شیعیان موضوع اشتراط عصمت برای امامان است و اینکه عقیده دارند بر خداوند واجب و لازم است که جهان را از وجود امام معصوم خالی نگه ندارد، و دیگر اینکه شیعیان ائمه را در دوازده تن منحصر کرده‌اند[[139]](#footnote-139).

بطلان این عقیده و تناقض آن، و اشتمالش بر بی‌ادبی با الله آشکارتر از این است که ذکر شود. و با این گفته‌ی باطل جماعت در نماز که از والاترین شعائر اسلام است را از بین برده‌اند، که روافض در آن (نماز جماعت) هیچ نصیب و حصه‌ای نداشته و از این بزرگی و عزت محروم گشته‌اند.

متعه

یکی دیگر از انحرافات شیعیان، مباح دانستن متعه است. بلکه حتی آنان، متعه را هفتاد بار بهتر از نکاح دائم می‎دانند. یکی از علمای اهل تشیع به نام محمد بن عالی جایز دانسته که دوازده نفر در یک شب از یک زن به وسیله‌ی متعه لذت ببرند، و هرگاه فرزندی از آنان به دنیا آورد، درمیانشان قرعه‌کشی می‎شود؛ قرعه به نام هر کی در آمد، فرزند از آنِ اوست. گویم: چنین نکاحی همانند نکاح‌های جاهلیتی است که شریعت آن‌ها را باطل اعلام کرده، همان طور که در حدیث صحیح آمده است[[140]](#footnote-140). و از علی س روایت شده که گفت: «رسول الله ج از نکاح متعه نهی کرده است»[[141]](#footnote-141). امام بخاری، امام مسلم و دیگران آن را روایت نموده‌اند[[142]](#footnote-142). و از سلمه بن أکوع س روایت شده که پیامبر ج ابتدا نکاح متعه را مباح دانسته و سپس آن را حرام اعلام کردند، به روایت شیخین[[143]](#footnote-143).

و امام مسلم در صحیح خود از سبره همانند آن را روایت کرده است[[144]](#footnote-144). و از ابن عمر ب روایت است: «رسول الله ج ما را از نکاح متعه نهی کردند»[[145]](#footnote-145). و از ابن عباس نقل شده که از فتوای خویش که نکاح متعه را مباح دانسته بود، برگشت[[146]](#footnote-146). و طبرانی از ابوهریره س روایت کرده است: «متعه، نکاح و طلاق و عده و میراث را منهدم می‌سازد». اسناد این روایت، حسن است[[147]](#footnote-147). از ابن عباس س هم روایت شده که گفت: «متعه در اوایل اسلام، رایج بود تا اینکه آیه‌ی:﴿حُرِّمَتۡ عَلَيۡكُمۡ﴾ [النساء: 23]. «خداوند بر شما حرام نموده است...». نازل شد. و قرآن آن را تصدیق می‎کند آنجا که می‎فرماید:﴿إِلَّا عَلَىٰٓ أَزۡوَٰجِهِمۡ أَوۡ مَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُهُمۡ﴾ [المؤمنون: 6]. «(و عورت خود را حفظ می‎کنند) مگر از همسران یا کنیزان خود...» و غیر از این دو، حرام است. طبرانی و بیهقی آن را روایت کرده‌اند»[[148]](#footnote-148).

خلاصه، نکاح متعه نخست حلال بود سپس این حکم نسخ شد و برای همیشه حرام گردید. پس هر کسی این کار را بکند، درِ زنا را بر روی خود گشوده است[[149]](#footnote-149).

نکاح بدون حضور ولی و شاهد

یکی دیگر از بدعت‌های اهل تشیع، مباح دانستن نکاح بدون حضور ولی و شاهد می‎باشد. و این، عین زنا است. حلی می‎گوید: «در نکاح دختر رشیده، حضور ولی شرط نیست و در هیچ یک از نکاح‌ها حضور شاهد شرط نیست و اگر هر دو در پنهان نمودن نکاح همدست شوند، نکاح باطل نیست»[[150]](#footnote-150).

این در حالی است که احادیث زیادی از پیامبر ج روایت شده، از جمله این که از عمران بن حصین روایت شده که فرمودند: «لا نکاح إلا بولي وشاهدَي عدل»:نکاح بدون حضور ولیِ زوجه و دو نفر شاهد عادل صحیح نیست». امام شافعی، طبرانی، بیهقی و دارقطنی آن را روایت کرده‌اند[[151]](#footnote-151).

این روایت اگر چه منقطع است ولی علما آن را قبول دارند و قائل به آن هستند.

از ابوموسی روایت است که گوید: رسول الله ج فرمود: «لا نکاح إلا بولي**»**  «بدون حضور ولی هیچ نکاحی صحیح نیست». امام احمد و ترمذی و ابن ماجه و حاکم آن را روایت کرده‌اند[[152]](#footnote-152). حاکم گوید: چنین روایتی از همسران پیامبر ج، عایشه و زینب بنت جحش به ثبوت رسیده است.او در ادامه گوید: در این باب از علی روایت شده که گوید: «لا نکاح إلا بولی وشاهدی عدل»[[153]](#footnote-153): هیچ نکاحی بدون حضور ولی و دو نفر شاهد عادل صحیح نیست». همچنین ابن عباس[[154]](#footnote-154) و دیگران روایت شده، و او اسامیِ سی صحابی را آورده که آن را روایت کرده‌اند.

از ام‌المؤمنین عایشه ل روایت است که گوید: رسول الله ج فرمود: «أيما امرأة أنکحت نفسها بغير إذن وليها فنکاحها باطل»: «هر زنی که بدون اجازه‌ی ولی‌اش خود را به نکاح کسی در آورد، نکاحش باطل است». امام شافعی، امام احمد، ابوداود، ترمذی، ابن ماجه، ابوعوانه، ابن حبان و حاکم آن را روایت کرده‌اند[[155]](#footnote-155).

از ابوهریره روایت است که گفت: رسول الله ج فرمودند: **«**لا تنکح الـمرأةُ الـمرأةولا نفسها إنما الزانية التي تنکح نفسها»: «زن نمی‎تواند زنِ دیگری یا خودش را به نکاح کسی در آورد. همانا زن زناکار کسی است که خودش را به نکاح کسی در آورد**»**. و در لفظ دیگری آمده است: **«**التي تنکح نفسها هي الزانية»: «زنی که خودش را به نکاح کسی در آورد، زناکار است**»** به روایت ابن ماجه و دارقطنی[[156]](#footnote-156).

از عکرمه بن خالد روایت شده که گوید: «چند کاروان در راهی با هم یکجا شدند. زن بیوه‌ای از میان زنان بود که امرش را دراختیار مردی غیر از ولی‌اش قرار داد. آن مرد، زن را به نکاح کسی در آورد. این جریان به عمر فاروق رسید. پس او ناکح (مرد نکاح کننده) و منکح (مرد نکاح دهنده) را شلاق زد». به روایت امام شافعی و دارقطنی[[157]](#footnote-157).

دارقطنی از شعبی روایت کرده که می‎گوید: «در میان اصحاب پیامبر ج کسی در امر نکاح سخت‌گیرتر از علی بن ابی‌طالب نبود. او در این زمینه زبانزد عام و خاص بود». به روایت امام شافعی و دارقطنی[[158]](#footnote-158).

ابن خیثمه[[159]](#footnote-159) به طور مرفوع روایت کرده است: «لا نکاح إلا بولي وشاهدي عدل»[[160]](#footnote-160) «هیچ نکاحی بدون حضور ولی و دو نفر شاهد عادل صحیح نیست».

از ابوهریره به طور مرفوع و موقوف روایت شده است: «لا نکاح إلا بأربعة خاطب وولي وشاهدين»[[161]](#footnote-161). «نکاح تنها زمانی منعقد می‎شود و صحیح است که این چهار نفر حضور داشته باشند: مرد خواستگار، ولی زن، دو نفر شاهد (عادل)».

و از ابن عباس س روایت است که گوید: «حداقل کسانی که باید در هنگام نکاح حضور داشته باشند تا نکاح منعقد گردد، چهار کس هستند: 1- مردی که ازدواج می‎کند، 2- مردی که زن را به ازدواج در می‎آورد، 3و4- دو نفر شاهد (عادل)» به روایت ابن ابی‌شیبه، و بیهقی آن را صحیح دانسته و دارقطنی روایت کرده[[162]](#footnote-162)، و از ام‌المؤمنین عائشه‌ی صدیقه همانند آن روایت شده[[163]](#footnote-163).

ترمذی از ابن عباس س روایت کرده که پیامبر ج فرمودند: **«**البغايا اللاتي ينکحن أنفسهن بغير بيّنة**»**[[164]](#footnote-164)**.** «زنان فاحشه و بد کاره آنهای هستند که بدون حضور شاهد خود را به عقد نکاح مردی در می‎آورند».

امام مالک از ابوزبیر روایت کرده که عمر فاروق از نکاحی مطلع شد که تنها یک مرد و یک زن به عنوان شاهد در هنگام نکاح حضور داشتند. عمر گفت: «این نکاح مخفیانه است و من آن را جایز و صحیح نمی‎دانم و اگر آن موقع می‎بودم، آن مرد (زوج) را سنگسار می‎کردم»[[165]](#footnote-165).

از عبدالله بن زبیر روایت شده که پیامبر ج فرمودند: «أعلنوا النکاح» «نکاح را علنی سازید و به همگان اعلان کنید». به روایت امام احمد و حاکم، و آن را صحیح گفته[[166]](#footnote-166).

بعضی از علمای بزرگوار گفته‌اند: «وقتی که احادیث مذکور را پی در پی برای تو نقل کردیم، بطلان مذهب آنان در جایز دانستن نکاح بدون حضور ولی و شهود، برای تو روشن گردید، والله أعلم».

مباح دانستن نزدیکی همه با کنیز

یکی دیگر از کارهای ناشایست و دور از انسانیت رافضیان، مباح دانستن نزدیکی دیگران (کسانی غیر از مالک) با کنیز است.

حلی گفته: «نزدیکی دیگران با کنیز مباح است به شرطی که فرد مباح کننده (صاحب کنیز) در آن موقع مالک کنیز و جایز التصرف باشد و کنیز از محارم آن شخص نبوده و نزدیکی با او برایش مباح شده باشد[[167]](#footnote-167). برای رد کردن این رأی باطل، دو آیه‌ی زیر کافی است: یکی، آنکه خداوند متعال می‎فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِفُرُوجِهِمۡ حَٰفِظُونَ٥ إِلَّا عَلَىٰٓ أَزۡوَٰجِهِمۡ أَوۡ مَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُهُمۡ﴾ [المؤمنون: 5-6]. «و آنان‌که حافظ شرمگاه‌هایشان هستند. جز بر همسرانشان و کنیزانشان که در این صورت سرزنش نمی‌شوند». و به طور قطع معلوم است که نزدیکی دیگران با کنیز کسی دیگر، نه از طریق نکاح است و نه از طریق ملک یمین. دیگری، اینکه خداوند متعال می‎فرماید:﴿وَلَا تُكۡرِهُواْ فَتَيَٰتِكُمۡ عَلَى ٱلۡبِغَآءِ﴾ [النور: 33]. «و کنیزان خود را وادار به زنا نکنید».

جمع میان زن و عمه‌ی زن در یک نکاح

یکی دیگر از اعمال ناشایست رافضیان، جایز دانستن جمع میان زن و عمه و خاله‌اش در یک نکاح می‎باشد[[168]](#footnote-168).

در حالی که از علی س روایت است که گفت: رسول الله ج فرمود: «لا تنکح الـمرأة علی عمتها ولا العمة علی خالتها والخالة علی بنت أختها ولا تنکح الصغرى علی الکبری ولا الکبری علی الکبری»[[169]](#footnote-169). «نکاح با زن و عمه‌اش با هم جایز نیست. و نکاح با زن و برادرزاده‌اش با هم جایز نیست. همچنین ازدواج با زن و خاله‌اش با هم جایز نیست. و ازدواج با زن و خواهرزاده‌اش جایز نیست، و نه صغری (کوچک‌تر) بر کبری (بزرگ‌تر) و نه کبری بر کبری نکاح می‌شود». به روایت بزار[[170]](#footnote-170).

همچنین از ابن عباس س حدیثی همانند حدیث علی روایت شده که پیامبر ج فرمودند: «لا تنکح الـمرأة علی عمتها...»همانند حدیث علی، امام احمد و ابوداود و ترمذی و ابن حبان آن را روایت کرده‌اند، و در حدیث ابن عباس این عبارت افزوده شده: «إنکم إذا فعلتم قطعتم أرحامکم»[[171]](#footnote-171). «همانا اگر شما چنین کاری بکنید، رابطه‌ی خویشاوندی را قطع می‎نمائید». و ابن ماجه از ابوسعید خدری همانند آن را روایت کرده است[[172]](#footnote-172).

و ابن حبان از ابن عمر س نیز همانند آن را روایت کرده است[[173]](#footnote-173). ابوداود و ترمذی و نسائی هم از ابوهریره مانند آن را روایت نموده‌اند[[174]](#footnote-174). و امام احمد و امام بخاری و ترمذی و نسائی نیز از جابر چنین حدیثی را روایت کرده‌اند[[175]](#footnote-175). و همه‌شان ‌مرفوع است.

ابن عبدالبر اجماع را بر تحریم آن نقل کرده است[[176]](#footnote-176)، بدین صورت معلوم می‎گردد که رافضیان از همه مردم بیشتر اوامر و دستورات خداوند را ترک نموده و نواهی او را انجام می‎دهند. و همانا بسیاری از آنان از نطفه‌ی ناپاکی که در رحم قرار داده شده، به وجود آمده‌اند؛ از این رو جز اعتقاد و عمل ناپاک چیزی از آنان دیده نمی‎شود. از قدیم گفته‌اند: هر چز به اصل خود می‎گردد.

مباح دانستن نزدیکی با زن از دُبر– خدا آنان را رسوا و هلاک گرداند-!

یکی دیگر از اعمال شنیع ودور از انسانیت رافضیان، مباح دانستن نزدیکی با زن و کنیز از دُبر، می‎باشد[[177]](#footnote-177).

در حالی که از پیامبر ج و اصحابش به ثبوت رسیده که مراد از آیه‌ی: ﴿نِسَآؤُكُمۡ حَرۡثٞ لَّكُمۡ فَأۡتُواْ حَرۡثَكُمۡ أَنَّىٰ شِئۡتُمۡ﴾ [البقرة: 223][[178]](#footnote-178). «زنانتان کشتزار شما هستند؛ هر طور که می­خواهید به سراغ کشتزارتان بروید (و زناشوئی نمائید به شرط آنکه از موضع نسل تجاوز نکنید)». نزدیکی با زن از جلو می‎باشد. و لفظ «حرث» بر آن دلالت دارد[[179]](#footnote-179) بلکه صراحتاً همین مراد را می‎رساند. و از پیامبر ج روایت شده که ایشان بر فاعل چنین کاری لعنت فرستاده‌اند و لفظ کفر را بر آن اطلاق نموده‌اند[[180]](#footnote-180). شایسته است که چنین عملی به طور قطع حرام باشد[[181]](#footnote-181) و امکان دارد که حلال دانستن آن کفر باشد، و خداوند ما را نگاه دارد.

مسح پاها

یکی دیگر از بدعت‌های اهل تشیع، واجب کردن مسح پاها و منع نمودن شستن آن‌ها و مسح بر موزه‌ها می‎باشد[[182]](#footnote-182).

در حالی که در حدیث صحیحی که علی[[183]](#footnote-183) س آن را روایت کرده از پیامبر ج درباره‌ی آیه:﴿وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلذِّكۡرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيۡهِمۡ﴾ [النحل: 44]. «و قرآن را بر تو نازل کردیم تا شریعتی را که به سویشان نازل شده، برایشان بیان کنی» روایت شده که ایشان پاهایشان را شسته‌اند و به شستن آن‌ها دستور داده‌اند.

همچنین از طریق عثمان ذی‌النورین، ابن عباس، زید بن عاصم[[184]](#footnote-184)، معاویه بن مره[[185]](#footnote-185)، مقداد بن معدیکرب، انس، ام‌المؤمنین عایشه، ابوهریره، عبدالله بن عمر[[186]](#footnote-186)، عمرو بن عَبَسه و دیگران، چنین حدیثی روایت شده است[[187]](#footnote-187).

همچنین از پیامبر ج به ثبوت رسیده که ایشان فرموده‌اند: «ويل للأعقاب من النار»[[188]](#footnote-188) «وای بر کسانی که پاشنه پاهایشان را – در هنگام وضو – نمی‎شویند»!.

مجموع سنت‌های قولی و فعلی پیامبر ج مبنی بر شستن پاها، مفید علم ضروری است و هر کس آن را انکار نماید، سنت متواتر را انکار نموده است و حکم انکار کننده‌ی سنت متواتر روشن است؛ حداقل آن، این است که چنین فردی فاسق بوده و بلکه نمازش باطل است و در روز قیامت با حالت ادای نماز بدون طهارت شرعی، برانگیخته می‎شود.

درباره‌ی مسح بر موزه‌ها که اهل تشیع آن را جایز نمی‎دانند، از پیامبر ج با روایت در حدود پنجاه صحابی یا هشتاد صحابی و حتی بیشتر از آن، به ثبوت رسیده که ایشان بر موزه‌ها مسح نموده‌اند؛ پس منکر آن، مبتدع است[[189]](#footnote-189).

بنابراین هیچ خیر و نیکی‌ای در قومی ‎وجود ندارد که افعال متواتر پیامبر ج را ترک می‎کنند، افعالی که تبعیت کردن از آن در همه کارها واجب است. هر کس از آن تبعیت کند، هدایت می‎یابد و هر کس از آن تبعیت نکند، گمراه و منحرف می‎شود. خداوند ما را بر سنت پیامبر ج زنده گرداند و ما را بر ملت و امتش بمیراند و ما را در زمره‌ی پیروان ایشان محشور گرداند!.

موضوع سه طلاق با یک لفظ

اهل تشیع معتقدند که اگر کسی زنش را با یک لفظ، سه طلاقه دهد، طلاقش واقع نمی‎شود[[190]](#footnote-190).

این رأی مخالف احادیث صحیح و اجماع مسلمانان است؛ زیرا علمای اسلامی ‎بر وقوع طلاق اتفاق نظر دارند تنها اختلافشان در عدد طلاق است که آیا در این صورت هر سه طلاق واقع می‎شود یا تنها یک طلاق واقع می‎شود[[191]](#footnote-191)؟ ابن ماجه از شعبی روایت کرده که او می‎گوید: «به فاطمه بنت قیس گفتم: ماجرای طلاقت را برایم بازگو کن. گفت: شوهرم مرا سه طلاق داد و به یمن رفت، رسول الله ج چنین طلاقی را جایز دانست و آن را سه طلاق به حساب آورد»[[192]](#footnote-192).

بیهقی از علی س درباره‌ی مردی که زنش را سه طلاقه داد قبل از آنکه با وی نزدیکی کند، روایت کرده که او گفت: «آن زن برای شوهرش حلال نیست مگر اینکه با مرد دیگری ازدواج کند[[193]](#footnote-193). (که هرگاه با مرد دیگری ازدواج نمود و مدتی با هم باشند و هرگاه از آن مرد جدا شود یا فوت کند، پس از سپری شدن عده، می‎تواند با شوهر اولی‌اش ازدواج کند)».

ابن عدی از علی س روایت کرده که او گفت: «هرگاه مرد، زنش را در یک آن سه طلاقه داد، آن زن از وی جدا می‎شود و دیگر نزدیکی با او حرام است مگر اینکه با مرد دیگری ازدواج کند»[[194]](#footnote-194).

بیهقی از مسلمه بن جعفر أحمسی روایت کرده که او گفت: «به جعفر بن محمد گفتم که عده‌ای گمان می‎کنند اگر کسی زنش را سه طلاقه دهد، با آن وقوع یک طلاق را به حساب می‎آورند و این را از شما روایت می‎کنند. گفت: پناه به خدا که این، قول ما باشد. هر کس زنش را سه طلاقه دهد، هر سه طلاقش واقع می‎شود»[[195]](#footnote-195).

بدین صورت، افترا و تهمت رافضیان دروغگو بر اهل بیت معلوم و روشن می‎گردد. و معلوم می‎شود که مذهب اهل بیت، مذهب اهل سنت و جماعت می‎باشد. از چندین نفر از صحابه روایت شده که این را تأیید می‎کند. و از حسن س گفته‌ای که این را تأیید می‎کند، روایت شده است[[196]](#footnote-196).

بنابراین، شیعه‌ی امامیه از سنت و بلکه از امت محمد ج خارجند و در زنا در افتاده‌اند. اینان خیلی زیاد درهای زنا را در قُبُل و دُبر، بر روی خود گشوده‌اند. چقدر لایقشان است که اولاد زنا باشند. خداوند ما و شما برادران عزیز را از پیروی کردن از گامها و وسوسه‌های شیطان، حفظ نماید.

نفی تقدیر خداوند

یکی دیگر از عقاید باطل و بی‌اساس رافضیان، نفی تقدیر خداوند است. اینان می‎گویند: خداوند در ازل چیزی را مقدر ننموده و خدا شر را نخواسته و نمی‎خواهد[[197]](#footnote-197).

در حالی که امام مسلم روایت کرده که آیه‌ی:﴿إِنَّا كُلَّ شَيۡءٍ خَلَقۡنَٰهُ بِقَدَرٖ٤٩﴾ [القمر: 49]. «به‌راستی ما هر چیزی را به اندازه‌ آفریده‌ایم». زمانی نازل شد که مشرکان با آن مواجه بودند[[198]](#footnote-198). بعضی از علمای بزرگوار گفته‌اند: راجع به اثبات قدر و مسائل مربوط به آن، احادیث زیادی از بیشتر از صد صحابی روایت شده است[[199]](#footnote-199).

و از پیامبر ج روایت شده که فرموده‌اند: «لکل أمة مجوس ومجوس هذه الأمة الذين يقولون لا قدر»[[200]](#footnote-200). «هر امتی، برای خود مجوسیانی دارد و مجوس این امت، کسانی هستند که می‎گویند چیزی از ازل مقدر نشده است».

وقتی این را دانستی پس بدان که همانا خداوند متعال، قبل از اینکه چیزها به وجود آیند، علم اجمالی و تفصیلی و علم جزئی نسبت به آن‌ها و آنچه که مربوط به آنهاست، داشته و در ازل برای هر چیزی، اندازه‌ی مشخصی مقدر فرموده که از آن اندازه‌ی معین، ذره‌ای زیاد و کم نمی‎شود و لحظه‌ای جلو یا عقب نمی‎افتد. و همانا چیزی بدون اراده و مشیت خداوند، به وجود نمی‎آید و خداوند به هر چیز آگاه و داناست. هر آنچه خداوند مقدرش فرموده به وجود می‎آید و هر چیزی که خداوند آن را خواسته، به وجود آمده و هر چیزی که نخواسته به وجود نیامده است. چنین امری از راه بداهت عقل و تواتر، نقل شده و مفید علم یقینی است؛ پس اگر کسی این امر متواتر و بدیهی را انکار نماید، اگر کافر نشود، حدّ اقل فاسق می‎گردد.

شباهت رافضیان با یهودیان

یکی دیگر از قبایح و زشتی‌های رافضیان، شباهت آنان با یهودیان است. اهل تشیع با یهودیان شباهت‌های فراوانی دارند، از جمله:

* آنان در تهمت زدن به عایشه‌ی پاکدامن و بی‌گناه؛ همسر رسول اللهج، با یهودیان شباهت دارند که آنان هم به مریم پاکدامن تهمت زنا زدند.
* رافضیان در این ادعا که عمر فاروق با زور دختر علی س را گرفته، همانند یهودیان هستند که آنان هم معتقد بودند که «دینا» دختر یعقوب با حالت دوشیزگی از خانه بیرون رفت اما در راه مشرکی بکارت او را پاره کرد.
* همچنین رافضیان با گذاشتن تاج بر سرشان همانند یهودیان هستند؛ زیرا تاج از پوشش یهودیان است.
* با کوتاه کردن ریش یا تراشیدن آن و یا انبوه گردانیدن سبیل، به یهودیان شبیه هستند؛ زیرا چنین اعمالی، آئین یهود است و رافضیان هم برادران یهود در کفر هستند.
* یکی دیگر از شباهت‌های رافضیان با یهودیان در این است که یهودیان مسخ شدند و به شکل بوزینه و خوک در آمدند[[201]](#footnote-201)، نقل شده که چنین چیزی برای بعضی از رافضیان در مدینه‌ی منوره و جاهای دیگر، پیش آمده است. به علاوه آنان هنگام مرگ، شکل و صورتشان، خیلی زشت می‎شود، و خدا داناتر است.
* یکی دیگر از شباهت‌های رافضیان با یهودیان، ترک جمعه و جماعت می‎باشد؛ زیرا آنان تنها به صورت فرادی نماز می‎خوانند.
* از دیگر بدعت‌های اهل تشیع این است که آنان در نماز پشت سر امام، آمین نمی‎گویند با این گمان که اگر آمین بگویند نمازشان باطل می‎شود.
* همچنین آنان در پایان نماز، سلام نمی‎دهند و بر خلاف سنت، از نماز خارج می‎شوند؛ یعنی آنان به جای گفتن «السلام علیکم ورحمة الله»، فقط دستانشان را بلند می‎کنند و آن را بر زانوهایشان می‎زنند همانند دمهای اسبان سرکش.
* یکی دیگر از اعمال ناشایست و ناپسند رافضیان، دشمنی شدید با مسلمانان است. خداوند این عمل را از یهودیان نقل کرده است آنجا که می‎فرماید:﴿لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ ٱلنَّاسِ عَدَٰوَةٗ لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱلۡيَهُودَ﴾ [المائدة: 82]. «(ای پیغمبر) خواهی دید که دشمن‌ترین مردم برای مؤمنان، یهودیان‌اند».. بنابراین در این مورد هم با یهودیان شباهت دارند. هر کس در میان آنان باشد، این را به وضوح می‎بیند که آنان دشمن‌ترین مردم برای اهل سنت و جماعت هستند تا جایی که سنیان را نجس می‎دانند.
* از دیگر شباهت‌های رافضیان با یهودیان این است که رافضیان با زن و عمه‌اش یا زن و خاله‌اش همزمان ازدواج می‎کنند. یهودیان نیز در زمان حضرت یعقوب، با دو خواهر همزمان ازدواج می‎نمودند.
* رافضیان معتقدند که از میان امت اسلامی ‎هرکس با آنان دشمنی ورزد، داخل بهشت نمی‎گردد بلکه تا ابد در جهنم می‎ماند و یهود و نصارا هم گفته‌اند:﴿لَن يَدۡخُلَ ٱلۡجَنَّةَ إِلَّا مَن كَانَ هُودًا أَوۡ نَصَٰرَىٰ﴾ [البقرة: 111]. «جز کسی که یهودی یا مسیحی باشد هرگز (کس دیگری) به بهشت در نمی‎آید».
* همچنین رافضیان همانند یهود و نصارا، عکس و تصویر جانداران را اتخاذ می‎کنند. در حالی که تهدید سختی راجع به کشیدن عکس و صورت جانداران، وارد شده است؛ در صحیح بخاری و دیگر کتاب‌های حدیثی آمده که رسول الله ج فرمودند: «لعن الله الـمصورين»[[202]](#footnote-202) «خدا، کسانی را که عکس می‎کشند، را لعنت کند»! در جای دیگر فرموده است: «إن الـمصور يکلف يوم القيامة أن ينفخ الروح فيمـا صوّره وليس بنافخ ولا تدخل الـملائکة بيتاً فيه صورة ذات روح»[[203]](#footnote-203). «همانا در روز قیامت از تصویرگر و عکاس خواسته می‎شود که در عکس‌های جاندارانی که کشیده، روح بدمد ولی او نمی‎تواند چنین کاری بکند. و فرشتگان داخل خانه‌ای نمی‎شوند که در آن عکس جانداران باشد».
* از دیگر شباهت‌های شیعیان با یهود این است که شیعه از نصرت و یاری امامان خود سر باز زدند و آنان را تنها و بی‌یاور گذاشتند همچنان که علی و حسین و زید[[204]](#footnote-204) و دیگران را رها کردند و آنان را یاری نکردند. خدا، این رافضیان را از خیر و نیکی دور گرداند اینان چقدر ادعای دوستی با اهل بیت را دارند در حالی که اصلاً آنان را یاری نکرده‌اند. یهودین هم به موسی گفتنند:﴿فَٱذۡهَبۡ أَنتَ وَرَبُّكَ فَقَٰتِلَآ إِنَّا هَٰهُنَا قَٰعِدُونَ﴾ [المائدة: 24]. «پس تو و پروردگارت بروید و (با آن زورمندان قوی هیکل) بجنگید؛ ما در اینجا نشسته‌ایم (و منتظر پیروزی شما هستیم)»!.
* یکی دیگر از شباهت‌های رافضیان با یهود این است که بعضی از یهودیان مسخ شده‌اند، و روایت شده: «کسانی که در زمین فرو می‎روند و مسخ می‎شوند، تکذیب کنندگان تقدیر خداوندی هستند»[[205]](#footnote-205). و این شیعیان هم تقدیر خداوند را تکذیب می‎کنند. و بارها چندین روستا از مناطق اهل تشیّع، در زمین فرو رفته است.
* یکی دیگر از شباهت‌های رافضیان با یهودیان این است که یهودیان در هر جایی که بودند گرفار خواری و تنگدستی شدند، رافضیان هم به همین صورت گرفتار خواری و ذلت شده‌اند تا جایی که از شدت خواری و ترسشان، تقیه را احیاء نموده و بدان معتقدند.
* همچنین یهودیان با دستان خود، آنچه که مطابق خواسته‌ها و آمال و آرزویشان بود، را می‎نوشتند و می‎گفتند این از طرف خدا نازل شده، رافضیان هم، دروغ و افترا سرِ هم می‎کنند و می‎گویند این کلام خداست و به رسول خدا ج و اهل بیت او دروغ می‎بندند.

شباهت رافضیان با مسیحیان

رافضیان نه تنها با یهودیان بلکه با مسیحیان نیز شباهت‌هایی دارند؛

* از جمله مسیحیان عیسی ÷ را پرستش می‎کردند، غلاة شیعه هم علی و اهل بیت علی س را پرستش می‎کنند.
* مسیحیان بیش از حد حضرت عیسی را ستایش و تمجید کرده‌اند، غلاة شیعه هم بیش از حد اهل بیت را ستایش و تمجید کرده‌اند تا جایی که آنان را با پیامبران مساوی دانسته‌اند.
* رافضیان در ایام قاعدگی (حیض) زنان، از دبر با آنان نزدیکی می‎کنند، مسیحیان نیز در ایام قاعدگی زنان، با آنان نزدیکی می‎کنند.
* یکی دیگر از شباهت‌های رافضیان با مسیحیان این است که پوشش بعضی از آنان همانند پوشش مسیحیان می‎باشد.

شباهت رافضیان با مجوسی‌ها

رافضیان نه تنها با یهودیان و مسیحیان بلکه با مجوسی‌ها هم شباهت‌هایی دارند؛ از جمله:

* مجوسی‌ها قائل به دو خدا هستند: نور و ظلمت، رافضیان هم می‎گویند: خداوند خالق نیکی‌هاست و شیطان خالق بدی‌ها.
* مجوسیان با محارم خود ازدواج می‎کنند، غلاة شیعه هم همین کار را می‎کنند.
* مجوسیان تناسخیه[[206]](#footnote-206)‌اند، غلاة شیعه هم تناسخیه هستند[[207]](#footnote-207).

عزاداری در روز عاشوراء[[208]](#footnote-208)

یکی دیگر از اعمال قبیح و زشت شیعیان این است که در روز وفات حسین س در ماتم و عزا به سر می‎برند؛ زینت و شادی را رها می‎کنند و اظهار حزن و اندوه می‎نمایند. و نوحه‌خوانان و روضه‌خوانان را جمع می‎کنند و گریه و زاری سر می‌دهند. نقشه‌ی قبر حسین را می‎کشند و آن را تزئین و آراسته می‎کنند و در دسته‌ها و صفهای متعددی، آن را طواف می‎کنند و می‎گویند: یا حسین! و در این راه خیلی اسراف می‎کنند. تمامی این‌ها بدعت و حرام‌اند؛ ترک زینت بدین خاطر حرام است که جزو سوگواریی است که رسول الله ج آن را حرام کرده، آن گونه که در احادیث صحیح آمده است[[209]](#footnote-209).

نوحه‌خوانی هم یکی از بزرگترین اعمال ناپسند عصر جاهلیت است. بر کارهای حرام و اعمال ناپسندی که شیعیان در ماه محرم و به ویژه در ایام عاشورا انجام می‎دهند، آثار وخیم و ناگوار بیش از حدی مترتب می‎شود. و تمامی ‎اینها بدعت و ناپسند و حرام هستد که هم انجام دهنده‌ی آن، هم کسی که به آن راضی است، هم کسی که بر انجام آن کمک می‌کند، و هم فرد اجیر شده، همگی در این بدعت و عمل ناپسند و خلاف شرع، شریک‌اند. بنابراین بر هر انسان مؤمنی واجب است که این مبتدعان را از این بدعت زشت، منع کند. به راستی هر کس به خاطر رضای خدا، در راه باطل کردن و از بین بردن آن تلاش نماید، اجر و پاداش زیادی نصیبش می‎شود.

شیخ الإسلام ابن تیمیه حرانی : نوشته[[210]](#footnote-210): «بدان – خداوند من و تو را توفیق دهد! – شهادتی که در روز عاشورا نصیب حسین س شد، همانا کرامت و تجلیلی از طرف خداوند بود که وی را به سبب آن اکرام کرد و عنایت ویژه و بالا بردن مرتبه و درجه‌ی او نزد پروردگارش و ملحق کردن او به درجات خاندان پاکش بود. همچنین شهادت حسین بدین خاطر بود تا اینکه ظلم و تجاوز دشمنانش از سر او کوتاه شود. پیامبر ج هنگامی ‎که از ایشان سؤال شد که سخت‌ترین بلا شامل چه کسانی می‎شود، فرمودند: «پیامبران، پس از آنان، صالحان و نیکان، و سپس کسانی که مثل آنان هستند. هر فردی به تناسب دین و ایمانش دچار بلا و مصیبت می‎شود و مورد آزمایش قرار می‎گیرد: اگر در دین و ایمانش، قوی و استوار باشد، به بلایش افزوده می‎گردد و اگر در دین و ایمانش، ضعیف باشد، از بلایش کاسته می‎گردد. و انسان مؤمن تا زمانی پیوسته دچار انواع بلاها و مصائب می‎گردد، که بر روی زمین راه رود و هیچ گناه و خطای بر او نباشد[[211]](#footnote-211)». بنابراین وقتی انسان مؤمن یادآور عاشورا و مصائب وارده بر حسین س می‎گردد، مشغول گفتن: «إنا لله وإنا الیه راجعون» می‎شود؛ چیزی که خداوند عزّ وجل به وی امر کرده که هنگام مصیبت و بلا بگوید تا اجر و پاداش وعده داده شده در آیه‌ی: ﴿أُوْلَٰٓئِكَ عَلَيۡهِمۡ صَلَوَٰتٞ مِّن رَّبِّهِمۡ وَرَحۡمَةٞۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُهۡتَدُونَ١٥٧﴾ [البقرة: 157]. «درود و رحمت الله، شامل حال این گروه می­شود؛ و اینها، هدایت یافته‏اند». نصیبش گردد و نتیجه‌ی بلا و آنچه که خداوند به صابران وعده داده را، ببیند؛ آنجا که می‎فرماید: ﴿إِنَّمَا يُوَفَّى ٱلصَّٰبِرُونَ أَجۡرَهُم بِغَيۡرِ حِسَابٖ﴾ [الزمر: 10]. «و جز این نیست که بردباران، پاداش خویش را کامل و بدون حساب دریافت می‌کنند». و گواهی می‌دهد که چنان بلا و مصیبتی از طرف خداوند است و در نتیجه با این احساس، تلخی و سنگینی بلا از وی ناپدید می‌گردد.

خداوند متعال می‎فرماید:﴿وَٱصۡبِرۡ لِحُكۡمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعۡيُنِنَا﴾ [الطور: 48]. «پس در انتظار حکم پروردگارت صبر نما که تو زیر نظر و رعایت ما هستی». به بعضی از افراد زیرک گفته شد: چه وقتی زدن و بریدن بر شما آسان می‎گردد؟ گفتند: هرگاه ما در جلو چشمان کسی باشیم که او را دوست داریم، آن موقع بلا و مصیبت را راحتی و آسایش به حساب می‎آوریم و ظلم و ستم را بخشش و عطا و رنج و سختی را نیکی و بخشش به شمار می‎آوریم.

پس انسان عاقل در هنگام یادآوری شهادت حسین س و بلا و مصائبی که برایش پیش آمده، چنین چیزهایی را به یاد می‎آورد و در دل خود می‎پروراند و تمامی ‎مصائب و بلایا و سختیهای دنیا که برای خودش پیش می‌آید، را کوچک می‎شمارد و در برابر آن همه مصائب و بلاها، شکیبائی می‎نماید و خاطرش تسلی می‎یابد. و در آن روز تا آنجایی که می‎تواند مشغول عبادت و اعمال صالح می‎گردد؛ زیرا پیامبر ج به عبادت و انجام اعمال صالح در روز عاشورا، تشویق و تأکید نموده‌اند. و بدین صورت وقت خود را در آن روز در انواع طاعات و قربات الهی سپری می‎کند به امید اینکه از محبان و دوستداران اهل بیت پیامبر ج به حساب آید و در آن روز به نوحه‌خوانی و شیون و زاری و اندوه مشغول نمی‎شود آن طور که انسان‌های جاهل و نادان چنین کاری می‎کنند؛ چون چنین اعمالی از اخلاق و روش اهل بیت پیامبر ج نیست و اگر چنین اعمالی از اخلاق و روش آنان می‎بود، قطعاً همه ساله در سالگرد وفات پیامبرشان، حضرت محمد ج عزاداری و شیون و زاری می‎کردند. بنابراین چنین اعمالی جز تزئین شیطان و فریب و وسوسه‌ی او چیز دیگری نیست.

شیخ الاسلام ابن تیمیه در دنباله‌ی آن می‎گوید[[212]](#footnote-212): در مقابل این طایفه، گروه دیگری از مردم در مخالفت با اینان، در روز عاشورا جشن و پایکوبی و شادی و خوشحالی به راه می‎اندازند، یا به خاطر اینکه از نواصب و دشمنان حسین س و اهل بیت او هستند و یا از انسان‌های جاهل و نادانی هستند که در برابر شرّ و فساد با شر و فساد و بدعت مقابله می‎کنند. از این رو زینت و شادی را آشکار می‎کنند؛ مانند رنگ کردن موی سر و پوشیدن لباسهای تازه و سرمه کشیدن چشمان و پخش مواد خوراکی و پختن غذاها که همگی خارج از عادت هستند و در این روز همانند سایر اعیاد و جشن‌ها رفتار می‎کنند و می‎پندارند که این کار جزو سنت و رسم و عادت است. در حالی که سنت، ترک تمامی این اعمال است؛ زیرا در آن مورد، هیچ دلیل معتبری که بتوان بدان اعتماد کرد و هیچ اثر صحیحی که بتوان بدان رجوع کرد، وارد نشده است... تا آنجا که می‎گوید: «پس این نادانان در روز عاشورا همانند سایر اعیاد، جشن و سرور و شادی راه می‎اندازند و در مقابل، آن رافضیان اندوه و شیون و زاری به راه می‎اندازند. هر دو طایفه، خطاکارند و از سنت نبوی خارجند و مرتکب کار حرام و گناه شده‌اند».

حافظ ابن قیم نوشته است[[213]](#footnote-213): «احادیثی که درباره‌ی سرمه کشیدن چشمان و روغن زدن موی سر و استعمال بوی خوش در روز عاشورا وارد شده، همگی ساختگی و موضوع هستند که انسان‌های دروغگو آن‌ها را وضع کرده‌اند و در مقابل آنان، عده دیگری هستند که در این روز، شیون و زاری و اندوه به راه می‎اندازند و در ماتم و عزا به سر می‎برند. هر دو طایفه، مبتدع و از سنت خارجند. اما آنچه که از رافضیان نقل می‎شود که در روز عاشورا، گوشت حیوانات مأکول را حرام می‎دانند تا اینکه کتاب مصرع حسین س را می‎خوانند، این هم از نادانی‌ها و مطالب مسخره‌آمیزی است که نیازی به باطل کردن آن دیده نمی‌شود. خدای برای ما بس است و او بهترین وکیل است.» سخن ابن قیم با کمی‎اختصار به پایان رسید.

اعمال قبیح و ناپسند این رافضیان بیشتر از آن است که ذکر شوند و فضایح و رسوائی‌هایشان مشهورتر از آن است که در اینجا خاطر نشان شوند. برای شناخت و آگاهی از مذهب نارواج و عقیده‌ی باطل و فاسدشان، همین مقدار کافی است.

خاتمه

(خداوند حسن خاتمه را به ما عطا فرماید!)

در کتاب: مطالب عالیه از نوف بکالی آمده که روزی علی س به مسجد رفت و در راه جندب بن نصیر و ربیع بن خُثیم و برادرزاده‌اش – که همگی از یاران گوش به فرمان بودند – به وی روی آوردند. حضرت علی و آن کسانی که با وی بودند به سوی چند نفری رفتند، آنان به سرعت به پا خواسته و به طرف علی رفتند و به وی سلام کردند. سپس علی س گفت: این افراد چه کسانی هستند؟ گفتند: گروهی از شیعیان و پیروان تو‌ای امیر مؤمنان! گفت: آرزوی خیر برایشان دارم. آنگاه گفت:‌ای جماعت! چه شده که من علامت شیعه‌ی ما و دوستداران ما را در شما نمی‎بینم؟ آن قوم حیا کردند و چیزی نگفتند. جندب و ربیع به وی روی آوردند و گفتند: علامت شیعه و پیروان شما چیست‌ای امیر مؤمنان؟! حضرت علی ساکت شد. آنگاه همام که فرد مجتهدی بود برخاست و گفت: به خاطر کسی که شما اهل بیت را اکرام کرده و لطف و عنایت خاص شامل حالتان کرده و شما را دوشت داشته از شما می‎پرسم چرا ویژگی شیعیان و پیروانتان را به ما نگفتی؟ حضرت علی س گفت: همه آن ویژگی‌ها را به شما خواهم گفت. دستش را بر شانه‌ی همام گذاشت و گفت: شیعه و پیروان ما، عارفان به خداوند و عمل‌کنندگان به اوامر و دستورات خداوند هستند. اهل فضایل و نیکی‌هایند و سخن راست بر زبان می‎آورند. خوراکشان، قوت و نیرو، و لباسشان، میانه روی است. وروش و خلق و خویشان، تواضع و فروتنی برای خداوند با اطاعت کردن از اوامر اوست. آنان خاضعانه خدای را پرستش می‎نمایند و چشمانشان را از محرمات الهی باز می‎دارند و گوش‌هایشان را بر علم و آگاهی از دینشان وقف نموده‌اند. آنان در هنگام بلا و شداید همانند زمان خوشی و آسایش هستند به خاطر اینکه راضی به قدر و قضای خداوند هستند. اگر زمان‌های معین مرگ که خداوند برایشان مقرر نموده، نمی‎بود، به خاطر اشتیاق به دیدار خداوند و دیدن پاداش اعمالشان و به خاطر ترس از عذاب دردناک، روحشان در بدنشان حتی یک چشم به هم زدن هم استقرار نمی‎یافت. خالق را در درون خود بزرگ می‎دانند و غیر خالق را در برابر چشمان خود، کوچک می‎دانند. آنان و بهشت به گونه‌ای هستند که هر کس آن را می‎بیند، گویی بر تخت‌های مزیّن تکیه زده‌اند و آنان و جهنم به گونه‌ای هستند که هر کس بدان می‎نگرد گویی آنان را در عذاب می‎بیند. چند روز کمی در این دنیا در برابر سختی‌ها و ناملایمات زندگی صبر و شکیبایی پیشه می‎کنند اما در عوض آسایش و راحتی طولانی‌ای به دنبال آن سختی‌ها و ناخوشی‌ها می‎آید. دنیا آنان را خواست ولی آنان دنیا را نخواستند. دنیا در طلبشان بود ولی آن‌ها دنیا را ناامید کردند. شب هنگام گامهایشان به صف ایستاده‌اند و در قسمت‌های شب قرآن را به تأنی می‎خوانند. خودشان را با مثالهای قرآنی پند و اندرز می‎دهند و باری از درمان قرآن، دردهای خود را معالجه و مداوا می‎کنند و بار دیگر پیشانی‌ها و کف دستان و زانوها و اطراف پاهایشان را می‎گسترانند در حالی که اشک از رخسارشان سرازیر می‎شود و خداوند جبار و بزرگ را تمجید و ستایش می‎کنند و به خداوند پناه می‎برند. این گذران شبشان بود. اما در روز، انسان‌های بردبار، عالم، خوب و پرهیزگارند. می‎پنداری که آنان مریض هستند و اختلال حواس پیدا کرده‌اند در حالی که چنین نیستند بلکه از عظمت پروردگارشان و شدت قدرت و فرمانروایی اوست که قلبشان این چنین برای او سبک گردیده و عقل و اندیشه‌ی‌شان ‌از او گیج و سرگشته شده است.

هرگاه از این امور می‎ترسند، با اعمال پاک و شایسته به سوی خداوند متعال می‎شتابند و به اعمال کم راضی نیستند و اعمال صالح زیادی که انجام می‎دهند، زیاد نمی‎دانند. آنان در هنگام انجام دادن اعمال نیک مدام خودشان را متهم می‎نمایند و دلشان برای خودشان می‎سوزد. در هر یک از آنان دین و اعتقاد قوی و راسخ، دور اندیشی، ایمان قوی، حرص برای کسب علم، فهم و درک بالایی در فقه، بردباری آگاهانه، زیرکی در صرفه‌جویی، صرفه جویی در حالت بی‌نیازی، خودآرایی هنگام نیازمندی، صبر و شکیبایی در هنگام سختی، خضوع و خشوع در عبادت، دلسوزی برای تلاشی که کرده‌اند، رفت و آمد به خاطر حق، رفق و مدارا در کسب و کار، می‎بینی. می‎بینی که آنان به دنبال روزی‌ای حلال می‎روند و در مسیر دین، به آرامی ‎و آهسته حرکت می‎کنند و شهوت خود را کنترل می‎کنند. هر چیزی که برایشان مجهول و نامشخص باشد، آنان را مغرور و سرگردان نمی‎کند. هر عملی که انجام می‎دهند، شمارش نمی‎کنند. خودشان را در اعمالشان کُند می‎دانند در حالی که بهترین و نیکوترین عمل را انجام می‎دهند. در حالی صبح می‌کنند که مشغول ذکر و یاد خدا هستند و در حالی که شب می‌کنند که همّ و غمشان شک در اعمالی است که در روز انجام داده‌اند. در نیمه‌های شب، نماز تهجد را می‎خوانند و از شادی به خاطر فضل و رحمتی که نصیبشان شده، به صبح می‎آیند. در آنچه که باقی مانده و هنوز از بین نرفته، مهربانی و دلسوزی به خرج می‎دهند و به آنچه که از بین رفته هیچ گونه اهمیت و رغبتی نشان نمی‎دهند. علم را با عمل و حلم و بردباری را با علم همراه می‎کنند. همیشه نشیط و پر تحرک‌اند و از کسالت و تنبلی به دورند. منتظر لقای پروردگار خویش هستند. قلبشان خاشع و نفسشان قانع است. مدام در یاد پروردگار خویش‌اند.

دینشان را نگاه می‎دارند. خشم خود را فرو می‎خورند و همسایگانشان از آنان در امانند. کارشان، آسان و صبرشان، زیاد است. از تکبر و غرور به دورند و زیاد ذکر خدای را به جای می‎آورند. هیچ کار خیری را از روی ریا انجام نمی‎دهند و به خاطر شرم و حیا از دیگران، آن را ترک نمی‎کنند. اینان، شیعیان و دوستان ما هستند. و آنان از ما و همراه ما هستند. آگاه باشید به آنان شوق و اشتیاق داشته باشید. همام ناله‌ای سر داد و بیهوش بر زمین افتاد. وی را تکان دادند و دیدند که جان باخته است. امیرالمؤمنین علی س او را غسل داد و با همراهان خود بر وی نماز جنازه خواند[[214]](#footnote-214).

مؤلف کتاب مذکور گوید: این صفات و خصال شیعه‌ی اهل بیت نبوی است که امامشان، علی س آنان را این گونه توصیف نموده است. و این تنها صفات و ویژگی مؤمنانِ برگزیده است نه کسانی که مشغول تعصب و چیزهای مسخره هستند؛ زیرا تنها با این صفات است که علامت محبت آشکار می‎شود. علامت محبت هم، اطاعت و پیروی از محبوب و به دست آوردن رضایت و آنچه که او دوست دارد و متأدب شدن به آداب و اخلاق او، می‎باشد. به همین خاطر است که علی س می‎گوید: «لا يجتمع حبّي وبغض أبي بکر وعمر[[215]](#footnote-215)» «حبّ و دوست داشتن من و دشمنی با ابوبکر و عمر با هم جمع نمی‎شوند»؛ زیرا با تحقیق و پژوهش، به دست آمده که محبت مستوجب متخلق شدن به اخلاق محبوب و تبعیت کردن از راه و روش او و دوست داشتن کسی که محبوب دوستش دارد، می‎باشد. از جمله روش و اخلاق علی س حب و دوستی ابوبکر و عمر و عثمان ش می‎باشد[[216]](#footnote-216). خداوند محبت و دوستی به آنان را نصیب ما و شما نموده و ما را از زمره‌ی رستگاران به همراه رسول الله ج و اهل بیت و اصحابش گرداند. آمین[[217]](#footnote-217).

1. - بنگر به: القاموس المحیط، از فیروز آبادی 4/332، و مقایس اللغه از ابن فارس 2/422. [↑](#footnote-ref-1)
2. - طبقات الحنابلة: ابویعلی 1/33. [↑](#footnote-ref-2)
3. - خلال: السنة شماره 777، و محقق می‌گوید که سندش صحیح است. [↑](#footnote-ref-3)
4. - الحجه فی بیان المحجه 2/435. [↑](#footnote-ref-4)
5. - مجموع الفتاوی 4/435. [↑](#footnote-ref-5)
6. - مقصودشان ابوبکر و عمر س است و در تفسیر عیاشی 1/246- که از مهم‌ترین کتب تفسیرشان است در ذیل آیه ی (الم‌تر ‌الی الذین اوتوا نصیبا من الکتاب یؤمنون بالجبت والطاغوت) سوره نساء /51 این مطلب را ذکر نموده است. [↑](#footnote-ref-6)
7. - المحاسن النفسانیة، محمد آل عصفور درازی ص 145. [↑](#footnote-ref-7)
8. - مقالات الاسلامیین 1/137. [↑](#footnote-ref-8)
9. - الحجه فی بیان الحجه 2/478. [↑](#footnote-ref-9)
10. - اعتقادات فرق المسلمین و المشرکین ص 52. [↑](#footnote-ref-10)
11. - الملل و النحل 1/155. [↑](#footnote-ref-11)
12. - منهاج السنه 1/8 مجموع الفتاوی 13/36. [↑](#footnote-ref-12)
13. - مقالات الاسلامیین 1/89. [↑](#footnote-ref-13)
14. - اعیان الشیعه 1/20. [↑](#footnote-ref-14)
15. - مقالات الاسلامیین، اشعری 1/65، الملل و النحل، شهرستانی 1/144. [↑](#footnote-ref-15)
16. - مقالات الاسلامیین، اشعری 1/69، 88/137، الملل و النحل، شهرستانی 1/145. [↑](#footnote-ref-16)
17. - منهاج السنه 1/13. [↑](#footnote-ref-17)
18. - میزان الاعتدال 1/5-6. [↑](#footnote-ref-18)
19. - تاریخ طبری 4/340. [↑](#footnote-ref-19)
20. - تاریخ مدینه دمشق (نسخه خطی) ق 167. [↑](#footnote-ref-20)
21. - فتح الباری7/368. [↑](#footnote-ref-21)
22. - همان منبع. [↑](#footnote-ref-22)
23. - شیخ سلمان العوده می‌گوید که این إسنادها را برای شیخ ناصرالدین آلبانی- جزاه الله خیرا- فرستادم تا آنها را بررسی کند. او آنها را بین صحیح، حسن و صحیح لغیره قرار داد. برگرفته از کتاب (عبدالله بن سبأ وأثره فی أحداث الفتنه فی صدر الإسلام) (ص) 98. [↑](#footnote-ref-23)
24. - التعریفات ص 103. [↑](#footnote-ref-24)
25. - التنبیه والرد علی أهل الا هواء والبدع ص 18. [↑](#footnote-ref-25)
26. - صحیح البخاری- کتاب (استتابه المرتدین.... فصل المرتد و المرتده) فتح الباری 12/267ح6922. [↑](#footnote-ref-26)
27. - الفصل فی الملل و النحل، ابن حزم 5/36، التبصیر فی الدین: اسفراینیی ص 123 الملل و النحل، شهرستانی 1/177، الانساب، سمعانی 7/46. [↑](#footnote-ref-27)
28. - فتح الباری 12/270. [↑](#footnote-ref-28)
29. - همان منبع. [↑](#footnote-ref-29)
30. - مجموع الفتاوی 35/184-185. [↑](#footnote-ref-30)
31. - مجموع الفتاوی 28/490. [↑](#footnote-ref-31)
32. - تاریخ طبری 4/341. [↑](#footnote-ref-32)
33. - تاریخ طبری 4/494. [↑](#footnote-ref-33)
34. - الفصل في الملل و الاهواء و النحل 4/239. [↑](#footnote-ref-34)
35. - همان منبع. [↑](#footnote-ref-35)
36. - البدایة والنهایة 7/251. [↑](#footnote-ref-36)
37. - تاریخ طبری 5/551. [↑](#footnote-ref-37)
38. - تاریخ طبری 5/551. [↑](#footnote-ref-38)
39. - البدایة والنهایة، ابن کثیر 8/254. [↑](#footnote-ref-39)
40. - همان منبع 8/251. [↑](#footnote-ref-40)
41. - همان منبع 8/257. [↑](#footnote-ref-41)
42. - تاریخ طبری 5/9و598، البدایة والنهایة 8/7و256. [↑](#footnote-ref-42)
43. - البدایه والنهایة 8/258. [↑](#footnote-ref-43)
44. - همان منبع. [↑](#footnote-ref-44)
45. - البدایة والنهایة 8/271. [↑](#footnote-ref-45)
46. - تاریخ طبری 7/160. [↑](#footnote-ref-46)
47. - مجموع الفتاوی 13/36. [↑](#footnote-ref-47)
48. - منهاج السنة 1/35. [↑](#footnote-ref-48)
49. - تعداد زیادی از علماء و دانشمندان سوانح زندگی شیخ محمد بن عبدالوهاب را نگاشته‌اند، از جمله: ابن غنام در روضة الأفکار والأفهام 1/ 36، و ابن بشر در کتاب: «عنوان المجد فی تاریخ النجد»، و عبدالرحمن بن حسن در کتاب الدرر السنیة، و عبدالله بن عبدالرحمن البسام در کتاب: علماء نجد خلال ثمانیة قرون، و زرکلی در الأعلام. و هم چنین شیخ ابن باز / گوشه‌ای از زندگی ایشان را آورده چنانکه در مجموع فتاوی ابن باز 1/ 354 آمده است. و برادر فاضل و دانشمند محمدبن علی الضالعی برایم گفت که 52 کتاب مستقل در زندگی و سوانح شیخ محمدبن عبدالوهاب تألیف شده است، و در تراجم عامه نیز در بیش از سی جا سوانح او نوشته شده، و در باره‌ی او و دعوت مبارکش بیش از بیست رساله‌ی ماستری/ فوق لیسانس و دکترا به رشته‌ی تحریر آمده است. [↑](#footnote-ref-49)
50. - این مقدمه از سخنان ناسخ است. [↑](#footnote-ref-50)
51. - او ابوعبدالله محمدبن محمد بن نعمان مشهور به شیخ مفید است که حدود 200 کتاب در تأیید و تقویه‌ی بدعت‌ها و بدعت‌گرایان و تردید گستاخی سلف صالح تألیف نمود، مفید به سال413 هجری بمرد. خطیب بغدادی گفته: کتاب‌های زیادی در تأیید گمراهی‌های روافض و دفاع از عقاید باطل آنان نوشته، و بر صحابه‌ی کرام، تابعین و ائمه‌ی مجتهدین طعن فراوان وارد کرده، و با این کتابهایش عده‌ی زیادی را به وادی هلاکت کشاند تا اینکه خداوند متعال مردم را از شر او راحت ساخت. (لسان المیزان) [↑](#footnote-ref-51)
52. - کتاب مذکور تألیف محمدبن قتال نیشابوری است، و شاید نسبت دادن کتاب به ابن معلم (مفید) اشتباه ناسخ باشد. به هر حال کتاب از روافض است چه آن را ابن قتال تألیف کرده باشد یا دیگری. [↑](#footnote-ref-52)
53. - این اندازه از حدیث را ترمذی در سنن خود به شماره‌ی: 3722، و امام احمد در مسند، حدیث شماره: 22841، و نسائی در خصائص، صفحه‌ی: 99 آورده که از تعدادی از صحابه‌ی کرام از جمله: سعدبن ابی‌وقاص روایت نموده‌اند. و این جزء. حدیث صحیح است که شیخ آلبانی در صحیح الجامع، حدیث شماره: 6523 و شیخ وادعی در «الصحیح المسند مما لیس فی الصحیحین» جلد اول، صفحه‌ی 259 آن را صحیح گفته‌اند. [↑](#footnote-ref-53)
54. - به طور مثال به کتاب‌های ذیل مراجعه فرمائید:

    رجال الکشی، صفحه‌ی: 61، منهاج الکرامة 194- 202، کتاب الکافی اثر کلینی 1/ 434 طبع دارالأضواء، سال 1413هجری، تفسیر عیاشی 1/ 178 و تفسیر البرهان 1/ 293. [↑](#footnote-ref-54)
55. - بلکه اجماع امت اسلامی بر تقدیم ابوبکر و عمر ب در خلافت است، شیخ ابن عثیمین در شرح عقیده‌ی واسطیه: 2/ 72 هنگام شرح گفته‌ی شیخ الإسلام ابن تیمیه: «و این اجماع اهل سنت و جماعت در مسأله‌ی خلافت است» نوشته: و از سایر فرقه‌ها‌ی مسلمین نیز کسی با این اجماع اختلاف نکرده است، به جز روافض که اختلاف آنان ارزشی ندارد. [↑](#footnote-ref-55)
56. - و چه زیبا است روایتی که امام احمد / در مسند، حدیث شماره: 3600 از عبدالله بن مسعود س روایت نموده که گفت: خداوند متعال به دلهای بندگان نگاه کرد، پس قلب محمد ج را بهترین دلهای بندگان یافت و آن را برای خود برگزید و او را به پیامبری‌اش انتخاب کرد، سپس به دلهای بندگان نگاه کرد و دل‌های صحابه‌ی جان‌نثار را بهترین دلها بعد از قلب پاک پیامبر ج یافت، و در نتیجه آنان را وزیران. فرستاده‌ی خویش قرار داد که در راه اعلای کلمه‌ی الله رزمیدند، و هر آنچه را مسلمانان نیک ببینند آن کار در نزد الله پسندیده است، و هرچه را نپسندند در نزد الله زشت است. و این روایت را شیخ ما شیخ وادعی در «الجامع الصحیح مما لیس في الصحیحین» در فضائل الصحابة ش (جلد: 4 صفحه‌ی: 8-9) آورده، و در حاشیه‌اش گفته است: در این حدیث دلیلی برای بدعت‌پسندان نیست؛ زیرا مسلمانان کامل هرگز بدعت را نمی‌پسندند، و دیگر اینکه این روایت بر عبدالله بن مسعود س موقوف است. [↑](#footnote-ref-56)
57. - حاکم آن را در مستدرک، حدیث شماره: 4761 روایت نموده و آن ضعیف است، در سند آن موسی بن مطیر آمده که یحیی بن معین او را دروغ‌گو دانسته. ابوحاتم، نسائی و جماعتی دیگر گفته‌اند: او متروک است، چنانچه در «المیزان» آمده. [↑](#footnote-ref-57)
58. - امام بخاری و امام مسلم آن را روایت کرده‌اند. [↑](#footnote-ref-58)
59. - ابن عساکر آن را در تاریخ دمشق در ترجمه‌ی ابوبکر صدیق، شماره: 6332 روایت نموده که بسیار ضعیف است، و در سند آن چند راوی ضعیف وجود دارد، از جمله: غلام خلیل که ذهبی درباره‌ی او در «المیزان» گفته: او دروغهای فاحشی روایت می‌کرد و جعل حدیث را روا می‌پنداشت. و حدیث جبیر بن مطعم که قبلا ذکر شد انسان را از این حدیث بی‌نیاز می‌سازد و آن حدیثی صحیح است که در صحیحین آمده و به خلافت ابوبکر صدیق اشاره‌ دارد. [↑](#footnote-ref-59)
60. - ابوالقاسم بغوی آن را در معجم الصحابه، حدیث شماره: 1389 آورده، و هم چنین طبرانی در معجم الکبیر (1/ 54- 56) حدیث شماره: 12 و در معجم الأوسط (8746) و ابونعیم اصفهانی در «معرفة الصحابة» شماره: 64، و ابن عدی در الکامل (ج 4/ صفحه‌ی: 1524) در ترجمه‌ی عبدالله بن صالح کاتب لیث آورده و آن روایت ضعیف است که در سند آن ربیعه بن سیف معافری آمده و امام بخاری در باره‌ی او گفته: او احادیثی منکری روایت می‌کند چنانکه در «المیزان» آمده و قسمت اول حدیث صحیح است، که از جابر بن سمره در صحیح بخاری حدیث شماره: 7222 و صحیح مسلم، حدیث شماره: 1821 روایت شده است. [↑](#footnote-ref-60)
61. - طبرانی آن را در مسندالشامیین (ج2 ص 57) ط مؤسسة الرسالة، و ابن عساکر آن را در تاریخ دمشق (30/229) روایت نموده که در سند آن مجاهیل وجود دارند. هیثمی در المجمع (9/ 53) گفته: در سند راویانی وجود دارند که من آنها را نمی‌شناسم، و شیخ آلبانی آن را در «سلسلة الأحادیث الضعیفة» (2330) آورده که لفظ آن: «اقتدوا باللذین من بعدی أبی‌بکر وعمر، فإنهما حبل الله الـممدود، ومن تمسّك بهما فقد تمسك بالعروة الوثقی لا انفصام لها» می‌باشد. [↑](#footnote-ref-61)
62. - ابن ماجه آن را در سنن خود، حدیث شماره: (97)، و امام احمد در مسند، حدیث شماره: (23138)، و ترمذی در سنن، حدیث شماره: (3671)، و حاکم در المستدرک، حدیث شماره: (4516) از طریق ربعی بن حراش از حذیفه روایت نموده‌اند، و ربعی آن را از حذیفه نشنیده است، چنانکه مناوی در فیض القدیر (2/56) ذکر کرده. و به روایت ابن مسعود س در مستدرک حاکم، حدیث شماره: 4518، و در سنن ترمذی، حدیث شماره: 3814، و در المعجم الکبیر طبرانی، حدیث شماره: 8426 از طریق اسماعیل بن ابراهیم بن یحیی بن سلمه بن کهیل آمده، و یحیی بن سلمه و فرزندش اسماعیل هر دو متروک اند، و ابراهیم بن اسماعیل ضعیف است چنانکه در «التقریب» آمده، و شیخ ما امام وادعی / آن را در «أحادیث معلة ظاهرها الصحة»، صفحه‌ی: 118 طبع دارالآثار ذکر کرده، و بعد از اینکه حدیث حذیفه را آورده گفته: و اینکه گفته‌اند که حدیث ابن مسعود و حدیث انس برای آن شاهد‌اند صحیح نیست؛ زیرا این حدیث منقطع و آن دو نیز خیلی ضعیف‌اند، و الله داناتر است. [↑](#footnote-ref-62)
63. - امام احمد آن را در مسند، حدیث شماره: 22765، و ابن حبان چنانکه در الإحسان، حدیث شماره: 6902 آمده، و ترمذی در سنن، حدیث شماره: 3663 از طریق ربعی بن حراش از حذیفه س روایت نموده‌اند، و چنانکه گذشت این حدیثی است منقطع. [↑](#footnote-ref-63)
64. - ابن عدی آن را در الکامل (ج2 ص666) روایت نموده که از طریق عمروبن هرم از انسس است، و از او طبقه‌ی ششم است که ملاقات با هیچ کدام از صحابه‌ی کرام ش برای آنان ثابت نیست، چنانکه حافظ ابن حجر در مقدمه‌ی تقریب التهذیب 1/6 گفته است. [↑](#footnote-ref-64)
65. - حاکم آن را در المستدرک، حدیث شماره: (4522) روایت نموده و در سندش نصربن منصور مروزی است، شیخ مقبل / در تتبع اوهامی که ذهبی بر آن سکوت نموده چنانکه در المستدرک است گفته: نصر بن منصور در حدیث انس آمده که هیچ کس را نمی‌شناسم او را توثیق نموده باشد. [↑](#footnote-ref-65)
66. - امام مسلم و امام احمد آن را روایت کرده‌اند. [↑](#footnote-ref-66)
67. - دار قطنی آن را در «افراد» روایت نموده چنانکه شوکانی در «الفوائد المجموعة فی الأحادیث الموضوعة» (346)، و خطیب در تاریخ بغداد (ج11 ص213) در ترجمه‌ی عمربن محمد بن حکم، و ابن عساکر در تاریخ دمشق (ج45 ص322)، و ابن جوزی در العلل المتناهیة، شماره: 229روایت نموده سپس گفته: این روایت از رسول الله ج ثابت نیست، علی و یحیی هر دو مجهول‌اند. می‌گویم: علی همان ابن حسن کلبی است، و یحیی همان ابن ضریس می‌باشد. ذهبی در المیزان گفته: علی بن حسن کلبی با اخبار باطلی از یحیی بن ضریس به خبر باطل که شاید او آفتش باشد، از مالک بن مِغوَل از عون بن ابی جحیفه از پدرش مرفوعا روایت نموده (که آنحضرت ج فرمودند:) «ای علی! از الله خواستم که تو را (در خلافت) مقدم بدارد اما خداوند از این کار امتناع ورزید و تنها ابوبکر را [برای خلافت بر همه] مقدم داشت». المیزان (ج3/ ص122). [↑](#footnote-ref-67)
68. - ابن حبان آن را در کتاب «المجروحین» در ترجمه‌ی حشرج بن نباته، شماره‌ی: (291)، و حاکم در «المستدرک» شماره: 4343، و ابن جوزی در العلل المتناهیه فی الأحادیث الواهیه، شماره: 331 روایت نموده اما صحیح نیست، در سند آن حشرج بن نباته آمده که ذهبی در «المیزان» در باره‌اش گفته: امام احمد و ابن معین و علی بن مدینی و غیره او را توثیق نموده‌اند. و ابوحاتم گفته: به او احتجاج نمی‌شود، و نسائی گفته: قوی نیست، و در جای دیگر گفته: به او پروای نیست، و ابن عدی در الکامل او را ذکر کرده و چند حدیث منکر و غریب او را آورده و گفته: اینها بعد از من خلیفه‌اند. امام بخاری در کتاب «الضعفاء» گفته: روایت او متابعی ندارد؛ زیرا عمر و علی گفته‌اند: پیامبر ج هنگام وفات، خلیفه‌ی برای خویش تعیین نکرده‌اند. می‌گویم: مؤلف / احادیث صحیحی آورده که به خلافت ابوبکر صدیق و عمر فاروق ب اشاره دارد که احادیث صحیح ما را از احادیث ضعیف بی‌نیاز می‌سازد، و به حمدالله اهل‌سنت به احادیث صحیح عمل نموده و احادیث ضعیف را ترک می‌کنند، آنها همانند روافض نیستند که احادیث و روایات صحیح را ترک کرده و به روایات موضوعی و نادرست چسپیده‌اند بلکه روافض همیشه روایاتی وضع می‌کنند و آن را به دروغ به پیامبر و اهل بیت ایشان نسبت می‌دهند. حمادبن سلمه گفته: شیخی از شیوخ روافض برایم گفت که آنها با یکدیگر جمع شده و احادیث و روایات موضوعی به کمک و مشوره‌ی هم درست می‌کردند. (الباعث الحثیث، ص257، طبع المعارف). [↑](#footnote-ref-68)
69. - طبرانی در «المعجم الکبیر» (12640) آن را ضمن روایت طویلی آورده و محل شاهد آنست که ایشان برای ام المؤمنین حفصه ل فرمودند: پدر تو بعد از ابوبکر امر خلافت را به عهده می‌گیرد، و در سند این روایت اسماعیل بن عمرو بجلی است، ابوحاتم و دارقطنی گفته‌اند: ضعیف است چنانکه در «المیزان» آمده و در آن انقطاع نیز وجود دارد؛ زیرا ضحاک از ابن عباس ب نشنیده است. دارقطنی در (ج4 ص153- 154) آن را روایت نموده که در سندش محمدبن سائب کلبی آمده و او متروک است، او از ابوصالح روایت کرده و او باذام است که ضعیف می‌باشد چنانچه در التقریب آمده است. و ابن مردویه نیز آن را در تفسیرش روایت نموده چنانچه در «تخریج الأحادیث والآثار الواقعة فی تفسیر الکشاف للزمخشری» اثر حافظ جمال الدین زیلعی (ج4 ص60) آمده و در آن موسی بن جعفر انصاری از عمویش روایت کرده، ذهبی در «المیزان» گفته: او شناخته شده نیست و خبرش ساقط است. [↑](#footnote-ref-69)
70. - این یکی از تفاسیر است چنانچه در تفسیر حافظ ابن کثیر آمده، و آیت کریمه عامتر است. [↑](#footnote-ref-70)
71. - حاکم آن را به شماره‌ی: (4760)، و ابوداود به شماره‌ی: (4646) به لفظ: «خلافة النبوة ثلاثون سنة: خلافت بر منهج پیامبری سی سال است»، و ترمذی به شماره‌ی: 2231 به لفظ: «الخلافة في أمتی ثلاثون سنة ثم ملك بعد ذلك»، و امام احمد به شماره‌ی: 22264 به لفظ: «الخلافة ثلاثون عاما ثم یکون بعد ذلك الـملك»، و ابن حبان چنانچه در الإحسان آمده به شماره‌‌ی: 6943 به لفظ: «الخلافة بعدی ثلاثون سنة» آن را روایت نموده. و این روایت صحیح است که راوی آن سفینه صحابی رسول الله ج می‌باشد، و شیخ ما علامه وادعی / آن را در «الصحیح الـمسند مما لیس فی الصحیحین» (ج1 ص315) روایت نموده، اما لفظ «خلافة رحمة» را ابن ابی‌عاصم در «السنة» (1130) از معاذ و ابوعبیده به لفظ: «إن هذا الأمر بدأ رحمة ونبوة ثم خلافة ورحمة» آورده و در آن لیث بن ابی سلیم آمده که ضعیف است، و در آن بین مکحول و ابوثعلبه انقطاع نیز وجود دارد. [↑](#footnote-ref-71)
72. - شیخ به حدیث ابوموسی اشعری س که امام بخاری آن را در صحیح خود، حدیث شماره: (678) و امام مسلم به شماره‌ی: (420) روایت نموده‌اند اشاره دارد، که چون بیماریِ رسول الله ج شدت گرفت به صحابه‌ی خویش فرمودند: «مروا أبابکر فلیصلّ بالناس: به ابوبکر امر کنید که برای مردم امامت دهد» ام‌المؤمنین عائشه‌ی صدیقه ل گفت: ابوبکر شخصی نرم‌دل است و چون به جای شما ایستاد شود امامت داده نمی‌تواند (به گریه می‌افتد)، پیامبر ÷ به ام‌المؤمنین دستور دادند: «مری أبابکر فلیصل بالناس؛ فإنکن صواحب یوسف: به ابوبکر دستور بده امامت مردم را بدهد؛ شما همانند اصحاب یوسف هستید» پس ابوبکر صدیق در زندگی رسول مهربان ج برای مردم امامت داد. این حدیث به طریق دیگری از ام‌المؤمنین عائشه در صحیح بخاری، حدیث شماره: 679 و از ابن عمر به شماره‌ی: (682) روایت شده است. [↑](#footnote-ref-72)
73. - او ابوعمرو محمدبن عمر بن عبدالعزیز کشی از علمای شیعه در قرن هفتم است، و گفته‌اند که خانه‌اش مرکز روافض بوده. نجاشی در کتاب رجال خود (2/ 282) سوانح او را ذکر کرده است. [↑](#footnote-ref-73)
74. - او جعفربن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب ملقب به صادق است، و مادرش امّ‌فروه بنت قاسم بن محمد بن ابوبکر صدیق بوده، و مادرش اسماء بنت عبدالرحمن بن ابوبکر است، و لذا می‌گفت: ابوبکر صدیق دوبار مرا تولد کرده است. روافض بر او تهمت‌ها بسته و اشیای ناروای را به او نسبت داده‌اند، و جعفر صادق از روافض سخت نفرت داشت. ذهبی در «السیر» (1/ 255) در ترجمه‌اش گفته: او از رافضه نفرت عجیبی داشت و آنان را زشت می‌دید؛ زیرا می‌دانست که روافض جدش ابوبکر صدیق را بد می‌گفتند. در این سخن هیچ تردیدی وجود ندارد اما روافض گروهی‌اند نادان که هوا و هوس آنان را به جهنم کشانیده است. [↑](#footnote-ref-74)
75. - از عقائد فاسد شیعه قول به تحریف قرآن است، و اگرچه برخی از آنان این قول را از باب تقیه و فریب مسلمانان انکار نموده‌اند، چنانکه صباح بیاتی رافضی که بر این رساله‌ی شیخ ردیه نوشته نیز این گمان باطل را کرده است، کتاب‌های آنان گفته‌ی‌شان ‌مبنی بر تحریف قرآن را ثابت می‌کند، بلکه برخی از آنان کتاب‌های مستقلی در قول به تحریف قرآن نوشته‌اند، مانند کتاب: «فصل الخطاب في إثبات تحریف کتاب ربّ الأرباب» تألیف حسین نوری طبرسی رافضی که شیعیان او را تعظیم و اکرام می‌کنند. و هم چنین قول به تحریف قرآن در کتاب الکافی (ج1 ص413) و بعد از آن وجود دارد، و قمی نیز آن را در تفسیرش، و طبرسی در الاحتجاج ص225، و ملا حسن در تفسیر صافی ص11 آورده‌اند. به نقل از بطلان عقائد الشیعة (ص37- 39). و برای تفصیل بیشتر به کتاب الشیعة والقرآن تألیف شهید علامه احسان الهی ظهیر مراجعه فرمائید که او از کتب روافض با ذکر مرجع و صفحه اعتقاد آنان مبنی بر تحریف قرآن و گمان‌شان که قرآن ناقص است را آورده. و هم چنین به کتاب دوست فاضل ما محمد مال الله (الشیعة وتحریف القرآن) مراجعه کنید که طعن شیعه مبنی بر تحریف قرآن را آورده است. [↑](#footnote-ref-75)
76. - صحیح بخاری، حدیث شماره: 5019، گفته: قتیبه بن سعید برای ما حدیث بیان کرد، گفت: سفیان برای ما حدیث گفت، و او از عبدالعزیز بن رفیع روایت کرد که گفت: من و شدادبن معقل بر ابن عباس داخل شدیم، شداد بن معقل برایش گفت: آیا پیامبر ج چیز (خاصی برای کسی) ترک نمود؟ گفت: بجز آنچه در بین دو غلاف قرآن است چیز دیگری برای کسی ترک نکرد، و گفت: و بر محمدبن حنفیه وارد شدیم او نیز گفت: به جز بین هر دو غلاف چیز دیگری ترک نکرد. [↑](#footnote-ref-76)
77. - بحارالأنوار، مجلسی (4/ 385)، اصول کافی، کلینی (ج1 ص434) طبع دارالأضواء. [↑](#footnote-ref-77)
78. - صحیح مسلم، حدیث شماره: 2531 از ابوموسی اشعری س. [↑](#footnote-ref-78)
79. - حاکم آن را به شماره‌ی: (4937) روایت نموده به این لفظ: «خیرالناس قرنی، ثم الذین یلونهم، ثم الذین یلونهم، ثم الآخرون أردی: بهترین مردمان قرن من استند، سپس کسانی که بعد از آنها می‌آیند، سپس کسانی که بعد از آنها می‌آیند، سپس دیگران می‌آیند که بدتر‌اند»، و در سند آن یزیدبن عبدالرحمن اودی آمده که مستورالحال است، و این حدیث را شیخ آلبانی در سلسلة الأحادیث الضعیفة، شماره‌ی: (3569) آورده، و اما اصل آن در صحیحین است که در صحیح بخاری، حدیث شماره: 3651، و صحیح مسلم، حدیث شماره: 2533 آمده. و این حدیث در سنن ترمذی، حدیث شماره: 3868 به این الفاظ: «خیر الناس قرنی، ثم الذین یلونهم، ثم الذین یلونهم، ثم یأتی قوم من بعد ذلك تسبق أیمانهم شهادتهم، وشهادتهم أیمانهم: بهترین مردمان قرن من هستند، سپس آنانی که بعد از آنها می‌آیند، سپس آنانی که بعد از آنها می‌آیند، سپس بعد از آنها قومی می‌آیند که قسَمهای‌شان ‌از گواهی ایشان سبقت می‌گیرد و گواهی‌شان ‌از قسم‌شان ‌(خیلی قسم می‌خورند)» از ابن مسعود س روایت شده. و همانند آن از عمران بن حصین در نزد امام بخاری، حدیث شماره: 3650، و صحیح مسلم، حدیث شماره: 2535 روایت شده، اما لفظی که شیخ / ذکر کرده و آن: «خیر أمتی أولها وآخرها، وفي وسطها الکدر» است که شیخ آلبانی / آن را در سلسلة الأحادیث الضعیفة، شماره‌ی: 3572 آورده است. [↑](#footnote-ref-79)
80. - شیخ / به حدیث ابوسعید خدری س اشاره دارد که گفت: رسول الله ج فرمودند: «زمانی می‌آید که مردم به جنگ می‌روند و می‌گویند: آیا فردی از اصحاب رسول الله ج در بین شما هست؟ در پاسخ می‌گویند: بلی، پس فتح نصیب آنان می‌شود، سپس بر مردم زمانی می‌آید که گروهی به جنگ می‌روند، و گفته می‌شود: آیا در بین شما کسی است که با اصحاب رسول الله ج مصاحبت کرده باشد؟ می‌گویند: بلی، پس آنان نیز به فتح و نصرت دست می‌یابند. صحیح بخاری، حدیث شماره: (3649) و صحیح مسلم، حدیث شماره: 2532. [↑](#footnote-ref-80)
81. - صحیح بخاری، حدیث شماره: (3673)، و صحیح مسلم، حدیث شماره: (2540)، و در صحیح بخاری لفظ: «فوالذی نفسی بیده: قسم به ذاتی که جان من در دست اوست» نیامده. [↑](#footnote-ref-81)
82. - اثر صحیحی که ابن ماجه آن را در سنن خویش (ج1 ص57) روایت نموده و گفته: علی بن محمد و عمرو بن عبدالله برایم حدیث گفتند که وکیع برایمان گفت که سفیان برایم حدیث بیان کرد از نُسیر بن ذُعلوق که گفت: ابن عمر می‌گفت: اصحاب محمد ج را دشنام ندهید، ایستاده‌شدن یک لحظه‌ی یکی از آنان (در راه خدا) از عمل تمام عمر یکی از شما برتر است. [↑](#footnote-ref-82)
83. - قسمتی از حدیث طویلی که علی س در داستان حاطب بن ابی‌بلتعه روایت نموده، و امام بخاری آن را به شماره‌ی: (4274)، و امام مسلم به شماره‌ی: (2494) آورده‌اند. [↑](#footnote-ref-83)
84. - امام مسلم آن را به شماره‌ی: (2496) از مبشّر روایت نموده که او از رسول الله ج شنید که برای حفصه فرمودند: «إن شاء الله هیچ فردی از اصحاب شجره (بیعت الرضوان) که در زیر آن بیعت کردند وارد جهنم نمی‌شوند»، حفصه گفت: وارد می‌شوند یا رسول الله»!، پیامبر ؛ او را سرزنش کردند، حفصه گفت: (به این خاطر می‌گویم که خداوند فرموده است:) ﴿وَإِن مِّنكُمۡ إِلَّا وَارِدُهَا﴾ [مریم: 71]. «و هیچ‌کس از شما نیست مگر آنکه بر دوزخ گذر خواهد کرد» پیامبر ج فرمودند: «خداوند متعال فرموده است:﴿ثُمَّ نُنَجِّي ٱلَّذِينَ ٱتَّقَواْ وَّنَذَرُ ٱلظَّٰلِمِينَ فِيهَا جِثِيّٗا٧٢﴾ [مریم: 72] «آن‌گاه پرهیزکاران را نجات می‌دهیم و ستمگران را که به زانو درآمده‌اند، در دوزخ رها می‌کنیم». و ترمذی آن را به شماره‌ی: (3869) از جابر س روایت نموده که گفت: رسول الله ج فرمودند: «هیچ‌یک از کسانی که زیر درخت بیعت نموده‌اند به آتش دوزخ داخل نمی‌شود». [↑](#footnote-ref-84)
85. 1- شیخ آلبانی / آن را در سلسلة الأحادیث الصحیحة، حدیث شماره: 2340 به لفظ: «من سبّ أصحابی فعلیه لعنة الله والـملائکة والناس أجمعین: هر که اصحابم را دشنام دهد، لعنت الله و فرشتگان و همه‌ی مردم بر او باد» روایت نموده، مجموع طرق این حدیث آن را به درجه‌ی حَسن ارتقا داده است. [↑](#footnote-ref-85)
86. - این حدیث ضعیف است، ابن جوزی آن را در «العلل الـمتناهیة في الأحادیث الواهیة» (ج1 ص166) آوده و گفته: این روایت از رسول الله ج صحیح نیست. من می‌گویم: حدیث ضعیف است، این حدیث از چند طریق روایت شده که خالی از گفته نیست، اما این حال روافض است که در زیر پرده‌ی دوستیِ اهل‌بیت خود را می‌پوشانند. [↑](#footnote-ref-86)
87. - مانند امام احمد و امام مالک، چنانچه خلّال در «السّنة» ص (493) طبع دارالرایة روایت نموده و گفته: ابوبکر مروزی به ما گفت که از ابوعبدالله درباره‌ی کسی که ابوبکر و عمر و ام‌المؤمنین عائشه ش را دشنام دهد پرسیدم؟ گفت: او را بر دین اسلام نمی‌بینم. گفت: و از ابوعبدالله شنیدم که می‌گفت: امام مالک گفت: آنکه اصحاب پیامبر ج را دشنام می‌دهد در اسلام هیچ حصه‌ای ندارد. و این روایت صحیح است. [↑](#footnote-ref-87)
88. - آنانی که اصحاب رسول الله ج را دشنام می‌دهند به خطر بزرگ مواجه‌اند، و برخی از مؤلفین مانند لالکائی در «أصول اعتقاد أهل السنة» (7/ 1327) فصلی در رابطه به عقوبت آنکه اصحاب بزرگوار را دشنام می‌دهد منعقدکرده، و هم چنین عقوبات دنیوی‌ای که شامل حال او می‌شود را بر شمرده. و علمای کرام گفته‌اند: آنکه اصحاب رسول الله ج و به ویژه شیخین و ام‌المؤمنین عائشه‌ی صدیقه را دشنام می‌دهد به سوء خاتمه مبتلا می‌گردد.

    در اینجا نوشته‌ی شیخ الإسلام ابن تیمیه / در کتاب «الصارم المسلول علی شاتم الرسول» ص437، طبع دار الحدیث را خدمت شما خواننده‌ی گرامی تقدیم می‌کنیم: فصل: در تفصیل قول در دشنام‌دادن صحابه‌ی کرام: اما آنکه به همراه سب صحابه‌ی کرام این ادعا را نیز داشته باشد که علی اله بوده و یا پیامبر است و جبرئیل در رساندن پیغام الهی به او اشتباه کرده این شخص کافر بوده، بلکه هر که در کفر او تردید روا دارد نیز کافر است، و هم چنین هر که گمان کند که برخی از آیات قرآن کم شده و یا کتمان شده، و یا گمان کند که آیات قرآنی تأویلات باطنی داشته و اعمال مشروعه و همانند آن را ساقط می‌کند، و آنها قرامطه و باطنیه نامیده می‌شوند، و برخی از آنان تناسخیه‌اند، و در کفر آنها هیچ شکی وجود ندارد، و اما هر که آنان را دشنام دهد که در عدالت و در دین آنان ایرادی وارد نکند، مثل توصیف کردن آنان به بخل و ترس و یا قلت علم و زهد و همانند آن، که چنین شخصی باید تأدیب و تعزیر شود، و صرف به مجرد این گستاخی‌ها بر کفرش فتوا داده نمی‌شود، و کلام آن عده از اهل علم که گستاخ صحابه‌ی کرام را تکفیر نمی‌کنند بر همین قسم حمل می‌شود، و اما آنکه مطلقا صحابه‌ی کرام را لعن کند و بد بگوید، این گروه مورد اختلاف علمای دین‌اند؛ زیرا بین لعن خشم و لعن اعتقاد فرق است. و اما آنکه سخن را به حدی بکشاند که بگوید آنان به جز عده‌ی اندکی که به چند ده نفر نمی‌رسند بعد از رسول الله ج مرتد شدند، و یا به طور عموم فاسق شدند، در کفر این شخص نیز هیچ تردیدی وجود ندارد؛ زیرا او نص قرآن کریم را که خداوند متعال در چند جای آن رضایت خویش را از آنان اعلام نموده است تکذیب کرده، بلکه هر که در کفر این شخص تردیدی داشته باشد خود کافر است، و مضمون گفته‌اش این است که ناقلین قرآن و سنت عده‌ای کافر و فاسق بوده، و این آیه‌ی کریمه: ﴿كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ﴾ [آل عمران: 110] «شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدید آمده‏اید» و بهترین آنها که همان قرن اول بودند عموم‌شان کافر و فاسق بوده‌اند، و مضمون این سخن اینست که این امت بدترین امت‌ها است، و سابقین این امت بدترین آن‌اند و کفر این قائل از لوازم و امور بدیهی در دین است، و لذا می‌بینیم بیشتر کسانی که این سخنان را بر زبان می‌آورند زنادقه و بی‌دینان‌اند، و بیشتر زنادقه تابع مذهب تشیع و رفض‌اند و از این راه خویشتن را به اسلام منسوب می‌دانند، و برخی از آنان مثال برای دیگران شده و در زندگی و بعد از مرگ چهره‌هایشان هم چون چهره‌ی خنزیر گشته است، و برخی از علماء این نمونه‌ها را در کتاب‌های مستقلی آورده‌اند، از جمله حافظ صالح ابوعبدالله محمدبن عبدالواحد مقدسی در کتابش: «النهی عن سبّ الأصحاب وما جاء فی الإثم والعقاب». خلاصه اینکه کسانی که اصحاب کبار را دشنام می‌دهند به چند بخش تقسیم می‌شوند که در کفر برخی از آنان ادنی تردیدی وجود ندارد، و برخی محکوم به کفر نمی‌شوند، و برخی از علماء در کفر آنان شک کرده‌اند، و در این جا ما نمی‌خواهیم تفصیل موضوع را بیاوریم، و این مسائل را نیز به این دلیل آوردیم که تکمیل‌کننده‌ی موضوعی است که ما می‌خواستیم آن را توضیح دهیم.

    و آنچه را که قاضی عیاض در کتابش: «الشفا بتعریف حقوق الـمصطفی ج» ص(299-301) (ط دار ابن رجب) نوشته را برای شما نقل می‌کنم: فصل: و دشنام دادن آل‌بیت پیامبر، ازواج و اصحاب ایشان حرام بوده و هر که این کار زشت را انجام دهد ملعون است...». تا آنجا که نوشته: و امام مالک گفته است: و هر که پیامبر ج را دشنام دهد به قتل می‌رسد و هر که اصحابش را دشنام بدهد تأدیب می‌شود. و هم چنین گفته: و هر که یکی از اصحاب پیامبر ج؛ ابوبکر یا عمر یا عثمان یا علی یا معاویه و یا عمروبن عاص ش را دشنام دهد و بگوید: آنها بر گمراهی و کفر بودند کشته می‌شود، و اگر دشنامی دیگر از دشنام‌های مردم را بدهد به سختی عذاب می‌شود. و ابن حبیب گفته: آن‌عده از شیعیان که در بغض عثمان ذی‌النورین س غلو نموده‌اند و از او برائت می‌جویند باید به سختی تأدیب شوند، و هر که گستاخی را بیشتر کند و بغض ابوبکر و عمر برا به دل راه دهد عقوبت او سخت‌تر است، و باید مورد مورد لت و کوب قرار گرفته و در زندان باقی بماند تا هم در آنجا بمیرد، و اما قتل مستقیم صرف در دشنام‌دادن پیامبر ج است. و سحنون گفته: هر که یکی از اصحاب پیامبر ج؛ علی یا عثمان و یا دیگران را تکفیر کند باید مورد لت و کوب قرار بگیرد. و ابومحمدبن ابوزید از سحنون حکایت نموده که گفت: هر که بر این رأی باطل باشد که ابوبکر و عمر و عثمان و علی بر گمراهی و کفر بوده‌اند به قتل می‌رسد، و هر که بقیه‌ی صحابه غیر این بزرگواران را دشنام دهد و بر گمراهی آنان عقیده داشته باشد به سختی تأدیب می‌شود. و همانند این از امام مالک نیز روایت شده است: هر که ابوبکر صدیق را دشنام دهد شلاق زده می‌شود و هر که عائشه‌ی صدیقه را دشنام دهد کشته می‌شود، برایش گفته شد: چرا؟ فرمود: هر که عائشه‌ی صدیقه را دشنام دهد با قرآن کریم مخالفت کرده است. و ابن شعبان از او روایت نموده: زیرا الله متعال فرموده:﴿يَعِظُكُمُ ٱللَّهُ أَن تَعُودُواْ لِمِثۡلِهِۦٓ أَبَدًا إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ١٧﴾ [النور: 17] «الله، پندتان می‌دهد که اگر مؤمن هستید، هرگز چنین عملی را تکرار نکنید». (النور: 17). و ابوالحسن صقلی حکایت نموده که قاضی ابوبکر بن طیب گفته: الله متعال چون در قرآن آنچه مشرکان به او نسبت می‌دهد یاد می‌کند پاکی خویش را بیان می‌کند، مانند فرموده‌اش:﴿وَقَالُواْ ٱتَّخَذَ ٱلرَّحۡمَٰنُ وَلَدٗاۗ سُبۡحَٰنَهُ﴾ [الأنبیاء: 26]. «و گفتند: (پروردگار) رحمان (از فرشتگان) فرزندی برگزیده است. او پاک و منزه است». (الأنبیاء: 26) آیات مشابه فراوانی در این مورد وجود دارد. و هم چنین خداوند متعال تهمتی را که به عائشه‌ی صدیقه روا داشته‌اند ذکر نموده و فرمود: ﴿وَلَوۡلَآ إِذۡ سَمِعۡتُمُوهُ قُلۡتُم مَّا يَكُونُ لَنَآ أَن نَّتَكَلَّمَ بِهَٰذَا سُبۡحَٰنَكَ هَٰذَا بُهۡتَٰنٌ عَظِيمٞ١٦﴾ [النور: 16] «و چرا هنگامی که این تهمت بزرگ را شنیدید، نگفتید: سزاوارمان نیست که در این‌باره سخن بگوییم؛ (پروردگارا!) تو پاک و منزّهی و این، تهمت بزرگی است»؟ در هنگام بیان پاکیِ عائشه‌ی صدیقه الله متعال پاکی و تنزیه خویش را بیان فرمود، چنانکه در تبرئه و تنزیه ذات خویش نیز پاکیِ خود را بیان کرد، و این فرموده‌ی الهی دلیلی بر قول امام مالک مبنی بر قتل دشنام‌دهنده‌ی عائشه‌ی صدیقه است، و معنای این گفته‌ی امام مالک –والله اعلم- این است که چون الله متعال دشنام دادن عائشه را بزرگ پنداشت چنانکه دشنام دادن خویش را بزرگ پنداشت، و تهمت زدن به عائشه‌ی صدیقه در واقع دشنام پیامبر است و خداوند دشنام و اذیت رساندن به پیامبر خویش را به دشنام و اذیت خود مقترن ساخت و اذیت او را اذیت خویش دانست، و حکم آن که الله را اذیت کند قتل است پس همین طور اذیت‌کننده‌ی پیامبر ج نیز به قتل می‌رسد چنانکه قبلا نیز تذکر دادیم. و شخصی در کوفه ام‌المؤمنین عائشه را دشنام داد و او را نزد موسی بن عیسی عباسی بردند، پس او گفت: چه کسی شاهد است که او این سخن را گفته است؟ ابن ابی‌لیلی گفت: من، پس او را هشتاد درّه شلاق زدند و سرش را تراشید و او را به حجام‌ها سپردند. و از عمر فاروق س روایت شده که او نذر کرد زبان عبیدالله بن عمر که به مقداد بن اسود دشنام داده بود را قطع نماید و در این باره سخن گفت و فرمود: بگذاریدم زبانش را قطع نمایم تا اینکه بعد از این هیچ فردی اصحاب محمد ج را دشنام ندهد. امام مالک / فرموده: هر که یکی از اصحاب پیامبر ج را به بدی یاد کند در این فیئ بهره‌ای ندارد؛ زیرا خداوند فیئ را به سه حصه تقسیم نموده است، و فرمود: ﴿لِلۡفُقَرَآءِ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ ٱلَّذِينَ أُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِمۡ وَأَمۡوَٰلِهِمۡ يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗا وَيَنصُرُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّٰدِقُونَ٨﴾ [الحشر: 8]. «(و نیز بخشی از اموال فی‌ء) از آنِ فقیران مهاجری است که از دیار و اموالشان بیرون رانده شده‌اند؛ فضل (و نعمت الله) و خشنودی او را می‌طلبند و الله و پیامبرش را یاری می‌کنند. ایشان، همان راستگویانند»، سپس فرمود: ﴿وَٱلَّذِينَ تَبَوَّءُو ٱلدَّارَ وَٱلۡإِيمَٰنَ مِن قَبۡلِهِمۡ يُحِبُّونَ مَنۡ هَاجَرَ إِلَيۡهِمۡ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمۡ حَاجَةٗ مِّمَّآ أُوتُواْ وَيُؤۡثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ وَلَوۡ كَانَ بِهِمۡ خَصَاصَةٞ﴾ [الحشر: 9]. (و همچنین از آنِ) کسانی (است) که پیش از مهاجران در سرای هجرت جای گرفتند و راه ایمان را برگزیدند؛ کسانی را که به سویشان هجرت کرده‌اند، دوست دارند و در دل‌هایشان دغدغه و نیازی به آنچه به مهاجران داده شده، احساس نمی‌کنند و (آنان را) بر خود ترجیح می‌دهند» و اینان همان انصاریان وفادار‌اند.

    سپس فرمود: ﴿وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَا تَجۡعَلۡ فِي قُلُوبِنَا غِلّٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ رَبَّنَآ إِنَّكَ رَءُوفٞ رَّحِيمٌ١٠﴾ [الحشر: 10]. «و (نیز از آنِ) آیندگان ایشان است که می‌گویند:‌ای پروردگارمان! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند، بیامرز و در دل‌هایمان هیچ کینه‌ای نسبت به مؤمنان قرار مده؛‌ای پروردگارمان! بی‌گمان تو، بخشاینده‌ی مهرورزی». (الحشر: 10). پس هر که از‌شان ‌و بزرگیِ صحابه‌ی کرام بکاهد در فیئ متعلق به مسلمانان حقی ندارد». [↑](#footnote-ref-88)
89. - تقیه‌‌ی که شیعه از آن سخن به میان می‌آورند همان دروغ محض و نفاق آشکار است، چنانچه مفید آن را در شرح عقائد صدوق ص261 (ملحق به کتاب اوائل المقالات) با این گفته‌اش تعریف نموده: تقیه کتمان حق و پوشیدن اعتقاد و پنهان ساختن امور از مخالفین و همنوائی با آنان است که اگر ضرری دینی یا دنیوی از آنان برای شخص تقیه‌کننده متوجه می‌شد. (ص317). [↑](#footnote-ref-89)
90. - کافی، کلینی (2/ 228) طبع دارالأضواء، و شرح عقائد الصدوق ص115 از ابن المفید. [↑](#footnote-ref-90)
91. - لفظ حدیث: «مَن فسّر القرآن برأیه فلیتبوّأ مقعده من النار» و آن ضعیف است، شوکانی آن را در الفوائد المجموعة ص317 آورده. [↑](#footnote-ref-91)
92. - به طور نمونه به کتاب‌های: رجال الکشی ص (55 و 56 و 57)، الاحتجاج طبرسی، ص82 طبع ایران (1302) به نقل از کتاب السنة والشیعة ص41، و کتاب حق الیقین تألیف ملا باقر مجلسی به نقل از بطلان عقائد الشیعة اثر علامه تونسوی، ص54. [↑](#footnote-ref-92)
93. - امام بخاری آن را در صحیحش، به شماره‌ی: (2661) روایت نموده، و در چند جای دیگر آن را تکرار کرده، از جمله: حدیث شماره: (2879) به اختصار، و به شماره‌ی: (4025) به اختصار، و به شماره‌ی: (4141) و شماره‌ی: (4690)، و شماره‌ی: (4750)، و شماره‌ی: (6662) به اختصار، و شماره‌ی: (6679)، و شماره‌ی: (7369). و امام مسلم نیز آن را در صحیح مسلم، کتاب التوبه، حدیث شماره: (2770)، و ترمذی در سنن، کتاب التفسیر، حدیث شماره: (3193)، و نسائی در سنن کبری، حدیث شماره: (45)، و امام احمد در مسند، حدیث شماره: 24198، و عبدالرزاق در مصنف، حدیث شماره: 9748، و ابن جریر طبری در تفسیرش در ذیل آیه‌ی افک، حدیث شماره: 25854، و ابن ابی‌حاتم در تفسیرش ذیل آیه‌ی افک، حدیث شماره: 14206، و بیهقی در شعب الإیمان، شماره: 7028 روایت کرده‌اند. [↑](#footnote-ref-93)
94. - امام بخاری آن را در صحیح خود، حدیث شماره: (3388) روایت نموده، و در چند جا از جمله: حدیث شماره: (4143)، و حدیث شماره: (4691)، و حدیث شماره: (4751)، و امام احمد در مسند، حدیث شماره: 26949 روایت کرده‌اند. [↑](#footnote-ref-94)
95. - بزار آن را به شماره‌ی: (2663) روایت نموده چنانکه در کشف الأستار آمده، و طبرانی آن را به شماره‌ی: 165 در معجم الکبیر آورده. هیثمی در مجمع الزوائد (ج9 ص230) گفته: و در سند آن محمدبن عمرو آمده که حسن الحدیث است، و رجال دیگر آن ثقه‌اند. می‌گویم: حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-95)
96. - طبرانی آن را به شماره‌ی: 162 در معجم الکبیر آورده. هیثمی در مجمع الزوائد (ج9 ص237) گفته: و در سند این حدیث اسماعیل بن یحیی بن سلمه بن کهیل آمده که متروک است. [↑](#footnote-ref-96)
97. - طبرانی آن را به شماره‌ی: 164 در معجم الکبیر آورده. هیثمی در مجمع الزوائد (ج9 ص240) گفته: طبرانی آن را روایت کرده و در سند این حدیث اسماعیل بن یحیی بن عبیدالله تیمی آمده که کذاب است. [↑](#footnote-ref-97)
98. - در اصل چنین آمده، و درست آن: ابوالیسر است، و اسم او کعب بن عمروبن عباد سلمی انصاری ابوالیَسَر، صحابی جلیل القدر و بدری، به سال: 55 هجری در مدینه وفات یافت که عمرش از صد گذشته بود، امام بخاری و امام مسلم احادیث او را روایت کرده‌اند، چنانکه در التقریب آمده است. [↑](#footnote-ref-98)
99. - طبرانی آن را به شماره‌ی: 163 در معجم الکبیر آورده. ابن مردویه چنانکه در «الفتح» آمده آن را در شرح حدیث افک به شماره‌ی: (4750) آورده است. هیثمی در مجمع الزوائد (ج9 ص279، 280) گفته: طبرانی آن را روایت کرده و در سند این حدیث اسماعیل بن یحیی بن عبیدالله تیمی آمده که کذاب است. [↑](#footnote-ref-99)
100. - ابن ابی‌حاتم آن را در تفسیرش ذیل آیه‌ی افک، حدیث شماره: (14207) آورده و آن را در چند قسمت ذکر کرده، و طبرانی نیز آن را معجم الکبیر، حدیث شماره: (184) آورده و در چند جا تکرار کرده است. هیثمی در مجمع الزوائد (ج7 ص77) گفته: در سند این حدیث ابن لهیعه آمده که در او ضعف بوده و گاهی حدیثش حسن است، و رجال دیگر آن رجال صحیح‌اند. [↑](#footnote-ref-100)
101. - طبرانی آن را به شماره‌ی: 251 در معجم الکبیر به طور مرسل آورده. هیثمی در مجمع الزوائد (ج7 ص82) گفته: طبرانی آن را مرسل روایت کرده و راویان آن صحیح‌اند. [↑](#footnote-ref-101)
102. - امام بخاری آن را بعد از حدیث طویل افک، به شماره‌ی: (2661) مرفوعا از روایت فُلَیح از هشام بن عروه از عروه از ام‌المؤمنین عائشه‌ی صدیقه و عبدالله بن زبیر همانند آن را آورده است. [↑](#footnote-ref-102)
103. - شیخ / به حدیث طویل افک و به رواتی که آن را از ام‌المؤمنین صدیقه‌ی کبری روایت نموده‌اند اشاره می‌کند.

     و اما روایت عروه بن زبیر و سعیدبن مسیب و علقمه بن وقاص و عبیدالله بن عبدالله بن عتبه بن مسعود را امام بخاری در صحیح خود، حدیث شماره: (4750) از روایت زهری از آنان از عائشه‌ی صدیقه آورده است. و اما روایت عمره از ام‌المؤمنین عائشه، حافظ ابن حجر در تشریح حدیث افک در فتح الباری گفته: مصنف آن را در کتاب شهادات از روایت عمره بنت عبدالرحمن از عائشه ل آورده، و ابوعوانه نیز آن را در صحیحش، و طبرانی از طریق ابواویس ذکر کرده، و هم چنین ابوعوانه و طبری از طریق محمدبن اسحاق، هر دو از عبدالله بن ابوبکر بن حزم از عمره بنت عبدالرحمن روایت کرده‌اند. و هم چنین ابوعوانه آن را از روایت ابوسلمه بن عبدالرحمن از عائشه آورده است. فتح الباری 8/ 579- 580. و آن نزد طبرانی در المعجم الکبیر، حدیث شماره: 151 از روایت عبدالله بن ابوبکر از عمره از عائشه آمده است، و به شماره‌ی: (155) به روایت ابوسلمه بن عبدالرحمن از عائشه‌ی صدیقه. و طبری نیز آن را به شماره‌ی: (25856) آورده. و ابن اسحاق آن را چنانکه در سیره‌ی ابن هشام (3/ 325) آمده از روایت عبدالله بن ابوبکر از عمره از عائشه‌ی صدیقه آورده است. و اما روایت قاسم بن محمدبن ابوبکر را امام بخاری به دنبال حدیث افک، شماره‌ی: (2661) آورده و گفته: فلیح از ربیعه بن ابوعبدالرحمن و یحیی بن سعید از قاسم بن محمد بن ابوبکر برای ما همانند آن را حدیث بیان کرد. و اما روایت اسودبن یزید را طبرانی به شماره‌ی: (153) تخریج کرده و در آن ابوسعد بقال سعیدبن مرزبان آمده که ضعیف و مدلّس است چنانکه در «التقریب» آمده. و اما روایت عبادبن عبدالله بن زبیر را ابن اسحاق تخریج نموده چنانکه در سیره‌ی ابن هشام (3/ 325)، و طبرانی، شماره: (159) آمده. و روایت مِقسَم مولای ابن عباس را طبرانی به شماره‌ی: (152) تخریج نموده. هیثمی در مجمع الزوائد (9/ 230) گفته: و در سند آن خصیف آمده که عده‌ای از علماء او را توثیق و برخی تضعیف کرده‌اند، و راویان دیگر آن راویان صحیح‌اند. [↑](#footnote-ref-103)
104. - حافظ ابن کثیر / گفته: جمهور علمای امت بر این امر اجماع نموده‌اند که اگر کسی ام‌المؤمنین عائشه‌ی صدیقه را بعد از این آیه‌ی کریمه متهم کند و دشنام بزند کافر است؛ زیرا با قرآن کریم معانده نموده. برای تفصیل بیشتر به تفسیر سوره‌ی نور، آیه‌ی: 24 مراجعه فرمائید. [↑](#footnote-ref-104)
105. - حاکم آن را به شماره‌ی: (3890) و طبری در تفسیرش، شماره‌ی: (34461)، و ابن ابوحاتم در تفسیرش، روایت شماره: (8927)، و ابن ابودنیا در «الصمت»، شماره‌ی: 271 روایت نموده‌اند، و آن روایتی صحیح است. [↑](#footnote-ref-105)
106. - این روایت نزد ابن عساکر در تاریخ دمشق (ج50 ص318) آمده که روایتی معضل است. اشرس همان ابن ابی اشرس است که ابن ابوحاتم در «الجرح والتعدیل» ترجمه‌ی او را آورده و گفته: از معاویه بن قُرّه روایت نموده، و از او سفیان ثوری روایت کرده است. و این روایت موقوف بر ابن عباس صحیح است، طبری آن را در تفسیر سوره‌ی هود ذیل آیه‌ی شماره: 46 و عبدالرزاق در تفسیرش آورده‌اند چنانکه در «تخریج أحادیث وآثار الکشاف» اثر حافظ جمال الدین زیلعی (ج4 ص66) آمده، و جمیع اهل علم اتفاق دارند که این روایت از ابن عباس موقوفا صحیح است. [↑](#footnote-ref-106)
107. - حافظ ابن کثیر در تفسیر سوره‌ی هود به این روایت اشاره نموده در ذیل فرموده‌ی خداوند متعال: ﴿َوَنَادَىٰ نُوحٌ ٱبۡنَهُۥ﴾ [هود: 42] «و نوح، فرزندش را صدا زد» گفته: برخی از علماء گفته‌اند: هرگز زن هیچ پیامبری مرتکب فحشاء نشده است. و از مجاهد بن جبر نیز این گفته روایت شده، و جلال الدین سیوطی آن را در «الدر المنثور» در تفسیر سوره‌ی تحریم از ابن جریج روایت کرده، و آن را به ابن منذر نسبت داده است. [↑](#footnote-ref-107)
108. - امام بخاری در صحیح خود، حدیث شماره: (3772) این حدیث را روایت کرده و گفته: برای ما محمدبن بشار حدیث گفت از شعبه از الحکم که گفت: از اباوائل شنیدم که گفت: چون علی س عمار و حسن را به کوفه فرستاد تا اهل آن شهر را (برای جنگ) بیرون آورند، عمار در بین آنان سخنرانی کرد و گفت: من خوب می‌دانم که عائشه‌ی صدیقه همسر پیامبر شما است در دنیا و آخرت، اما خداوند شما را به او مبتلا کرد تا از علی و یا از عائشه پیروی کنید.

     حاکم در المستدرک، حدیث شماره: (6808) و ابن حبان، به شماره‌ی: (7095) از عائشه ل روایت نموده‌اند که پیامبر ج برای من فرمودند: «آیا نمی‌پسندی که در دنیا و آخرت همسر من باشی؟»، گفتم: سوگند به خدا که می‌پسندم. فرمودند: «تو همسر دنیا و آخرت من هستی». و آن روایتی صحیح است. [↑](#footnote-ref-108)
109. - جزئی از حدیث افک که امام بخاری آن را به شماره‌ی: (4750)، و امام مسلم به شماره‌ی: (2770) روایت نموده‌اند. [↑](#footnote-ref-109)
110. - مانند حدیث ابوبکره س که گفت: از پیامبر ج شنیدم که بر منبر در حالی که حسن س در پهلوی ایشان نشسته بود، و ایشان گاهی به حسن و گاهی به مردم نگاه می‌کردند، فرمودند: «این فرزندم سردار است، و شاید که خداوند متعال به وسیله‌ی او بین دو گروه از مسلمانان صلح آورد»، امام بخاری آن را در صحیح خود، حدیث شماره: (3746)، و امام مسلم به شماره‌ی: (1065) روایت نموده‌اند.

     و از ابوسعید خدری س روایت شده که گفت: رسول الله ج فرمودند: «گروهی سرکش هنگام اختلاف مسلمین بیرون می‌شود که نزدیک‌ترین این دو گروه به حق با آن مارقین جنگ می‌کنند». پس دو گروه درگیر که از یک جهت علی، و از جهت دیگر عائشه، طلحه و زبیر ش بوده‌اند، و یا از یک طرف علی، و از جهت دیگر معاویه بوده، همه مسلمان‌اند، چنانکه خداوند متعال فرموده است: ﴿وَإِن طَآئِفَتَانِ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱقۡتَتَلُواْ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَاۖ فَإِنۢ بَغَتۡ إِحۡدَىٰهُمَا عَلَى ٱلۡأُخۡرَىٰ فَقَٰتِلُواْ ٱلَّتِي تَبۡغِي حَتَّىٰ تَفِيٓءَ إِلَىٰٓ أَمۡرِ ٱللَّهِۚ فَإِن فَآءَتۡ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَا بِٱلۡعَدۡلِ وَأَقۡسِطُوٓاْۖ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُقۡسِطِينَ٩ إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٞ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَ أَخَوَيۡكُمۡۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمۡ تُرۡحَمُونَ١٠﴾ [الحجرات: 9-10]. «و اگر دو گروه از مؤمنان با یکدیگر جنگیدند، میانشان صلح برقرار کنید. و اگر یکی از این دو گروه، به گروه دیگر تجاوز نمود، با گروه تجاوزگر بجنگید تا به حکم الله بازگردد. و اگر (به حکم الله) بازگشت، در میانشان به عدالت و انصاف، صلح برقرار کنید. و تقوای الله پیشه نمایید تا مشمول رحمت شوید».

     آنچه بین علی و معاویه ب به وقوع پیوسته موضوعی است که رسول الله ج بدان خبر داده، و با این فرموده‌ی ایشان زبان روافض؛ این طعنه‌زنندگان بدبخت به صحابه‌ی رسول الله ج بسته می‌شود، از خداوند متعال می‌خواهم که مسلمانان را از شر روافض راحت گرداند. [↑](#footnote-ref-110)
111. - به طور مثال به تفسیر قمی: 1/ 214 مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-111)
112. - آنها همان ده یار بهشتی‌اند که در حدیث سعید بن زید س به روایت ترمذی در سنن، حدیث شماره: (3756)، و به روایت ابوداود، حدیث شماره: (4649) آمده‌اند که رسول گرامی اسلام ج فرمودند: «این ده فرد در بهشت‌اند: ابوبکر در بهشت است، عمر در بهشت است، عثمان در بهشت است، علی در بهشت است، طلحه در بهشت است، زبیر در بهشت است، عبدالرحمن بن عوف در بهشت است، سعد در بهشت است، سعید در بهشت است و ابوعبیده در بهشت است». و آن روایتی است صحیح، و علامه آلبانی / آن را در صحیح الجامع، حدیث شماره: 4010 صحیح دانسته. و این صحابه‌ی خوش‌نصیب در این قول شاعر جمع شده‌اند:

     |  |  |  |
     | --- | --- | --- |
     | للمصطفی خیر صحب نصّ أنهم |  | في جنة الخلد نصا زادهم شرفا |
     | هم طلحة وابن عوف والزبیر مع |  | ابی ‌عبیـده والسعـدین والخلفـا |

     «برای محمد مصطفی ج بهترین اصحابی است که ایشان به صراحت بیان فرموده‌اند آنها در بهشت جاودان‌اند، و این نص پیامبر عزت و شرافت آنها را بیشتر کرده است؛ آنان: طلحه بن عبیدالله، عبدالرحمن بن عوف و زبیر بن عوام با ابوعبیده و سعد بن ابی وقاص و سعیدبن زید و خلفای راشدین (ابوبکر صدیق، عمر فاروق، عثمان ذی‌النورین و علی مرتضی) می‌باشند. [↑](#footnote-ref-112)
113. - شیعه‌ی دوازده امامی به امامت این دوازده تن اعتقاد دارند:

     1- علی بن ابی‌طالب، 2- حسن بن علی، 3- حسین بن علی، 4- زین العابدین بن حسین، 5- محمدبن علی بن حسین مشهور به باقر، 6- جعفربن محمد مشهور به صادق، 7- موسی بن جعفر مشهور به کاظم، 8- علی بن موسی مشهور به رضا، 9- محمدبن علی مشهور به جواد، 10- علی بن محمد مشهور به هادی، 11- حسن بن علی عسکری، 12- محمدبن حسن مشهور به مهدی، که امام دوازدهم روافض است.

     برای تفصیل بیشتر به کتاب: منهاج السنة النبویة، اثر شیخ الإسلام ابن تیمیه : (1/ 124) مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-113)
114. - در اصل کتاب چنین آمده است، و معنایش این است که گمان می‌کنند که تعیین ائمه‌ی‌شان ‌به نص بوده است. نگا: منهاج الکرامة، صفحه‌ی: 78. [↑](#footnote-ref-114)
115. - برای تفصیل بیشتر مراجعه شود به: اصول کافی، کلینی (ج1 ص434) طبع دارالأضواء. [↑](#footnote-ref-115)
116. - از آنجمله روایتی است که امام بخاری آن را به شماره‌ی: (3664)، و امام مسلم به شماره‌ی: (2392) از ابوهریره س روایت کرده‌اند که گفت: از پیامبر ج شنیدم که فرمودند: «در خواب دیدم که بر چاهی آب ایستاده هستم و دلوی بر آن قرار دارد و هر چقدر که خداوند خواست از آن آب بالا کشیدم، سپس پسر ابوقحافه (ابوبکر صدیق) آن را گرفت و چند یا دو دلو بزرگ از آن کشید، و در کشیدن او ضعف بود و الله برایش بیامرزد، سپس آن دلو به دلوی خیلی بزرگ مبدّل شد که ابن خطاب (عمر فاروق) آن را گرفت، و من هیچ فرد زیرک و پهلوانی را ندیدم که همانند عمر آب بالا کشیده بتواند، تا اینکه مردم سیراب شده و برای مواشی آب ذخیره کردند». و امام بخاری نیز آن را به شماره‌ی: (3634)، و امام مسلم به شماره‌ی: (2393) از ابن عمر روایت نموده. و از دلایل مبنی بر خلافت قریش حدیثی است که از ابن عمر روایت شده که رسول الله ج فرمودند: «تا هنگامی که فقط دو تن از قریش باقی بماند، این امر (خلافت) در آنها خواهد بود»، امام بخاری آنرا در صحیحش، حدیث شماره: (3501) و امام مسلم به شماره‌ی: (1820) روایت کرده‌اند. و از ابوهریره س روایت شده که رسول الله ج فرمودند: «مردم در این کار (خلافت و حکومت) تابع قریش‌اند، مسلمانِ آنها تابع قریشی مسلمان، و کافرشان تابع کافرِ قریشی»، امام مسلم آن را در صحیح خود، حدیث شماره: (1818) روایت کرده. و از عمروبن عاص س روایت شده که گفت: از رسول الله ج شنیدم که می‌فرمود: «قریش تا روز قیامت والیان مردم در خیر و شر‌اند»، ترمذی آن را در سنن، حدیث شماره: (2232) روایت نموده که صحیح است، و شیخ ما الوادعی / آن را در «الصحیح المسند مما لیس فی الصحیحین» (ج2 ص122) آورده است. [↑](#footnote-ref-116)
117. - عصمت عبارت از آن است که آنها اعتقاد دارند که امامانشان از وقوع در خطا، گناه و معاصی معصوم می‌باشند، ملا باقر مجلسی در بحارالأنوار (25/ 211) می‌نویسد: همه‌ی شیعیان بر عصمت ائمه از گناهان صغیره و کبیره اتفاق نموده‌اند، پس هیچ گناه به عمد و یا به فراموشی و یا خطاء در تأویل از آنها سر نمی‌زند. به نقل از کتاب «مسألة التقریب بین أهل السنة والشیعة» اثر غفاری (1/ 323).

     و کلینی در کتاب «کافی» (ج1 ص317) بابی آورده به این عنوان: «باب أن الأئمة یعلمون متی یموتون وأنهم لایموتون إلا باختیار منهم: باب در بیان اینکه ائمه‌ی شیعه می‌دانند که چه وقت می‌میرند، و آنها جز به اراده و اختیار خود نمی‌میرند».

     و این خمینی رافضی است که در کتابش «الحکومة الإسلامیة» می‌گوید: از لوازم و ضروریات مذهب ما اینست که که ائمه‌ی ما مقامی دارند که هیچ فرشته‌ی مقرّب و پیامبری مرسل بدان نمی‌رسد».

     می‌گویم: شیخ ما امام وادعی / در کتابش «الإلحاد الخمینی فی أرض الحرمین» ص: (109 و 110) پس از توضیح سوانح عبدالله بن سباء یهودی به تفصیل ذکر می‌کند که خمینی از اتباع خاص ابن سباء است و می‌گوید: «گمان مبر که اتباع ابن سباء منقرض شده‌اند، این خمینی امام گمراهی است که به ظاهر خویشتن را غیور بر اسلام جلوه می‌دهد، در حالی که ارکان اسلام را از ریشه منهدم می‌کند، و برخی از نادانان اخوان المسلمین فریب او را خورده‌اند، و در منابر مسلمین برای او دعا می‌کنند، تا اینکه کتاب: «وجاء دور المجوس» را برادر مان عبدالله محمد الغریب به رشته‌ی تحریر در آورد و چون این کتاب را دیدند شرمنده گشته و مدح او را ترک گفتند. دیروز خمینیِ دجال امریکا و روس را دشنام می‌داد، و امروز دستش را به سوی آنان دراز کرده و به کمک آنها مسلمانان را سرکوب می‌کند، پس همه شکر و ثنا برای پروردگاری است که او را شرمسار کرد در حالی که خودش زنده بود، و من بر خمینی و صدام بعثی هیچ کینه و عداوت شخصی ندارم، و می‌گویم: خداوند متعال اسلام و مسلمین را از شرّ هر دوی آنها راحت گرداند. [↑](#footnote-ref-117)
118. - او ابومنصور حسن بن یوسف بن مطهر حلی عراقی شیعه شیخ روافض است که نزد نصیر کفر و وزیر ملحدین خواجه نصیر طوسی درس خوانده، کینه‌ی صحابه‌ی کرام را به دل داشته و کتابهایش را از گستاخی و طعن به ساحه‌ی مبارک صحابه‌ی کرام مشحون نموده، او مؤلف کتاب بدنام منهاج الکرامه است که شیخ الإسلام ابن تیمیه با کتاب ارزشمند و کم‌نظیر خود «منهاج السنة النبویة فی نقض کلام الشیعة والقدریة» بر آن تردید نموده. این تردید خیلی دندان شکن بوده و ردی علمی است که شیعه هرگز آن را پاسخ داده نمی‌‌تواند، خداوند شیخ الإسلام ابن تیمیه را غریق رحمت خویش گرداند. نگا: البدایة والنهایة، حافظ ابن کثیر (ج14 ص100)، و لسان المیزان، ابن حجر به اسم حسین، شماره: 2841. [↑](#footnote-ref-118)
119. - مختصر تحفه‌ی اثنی عشریه، صفحه‌ی: 100. [↑](#footnote-ref-119)
120. - شرح تجرید، ورقه‌ی: 162. [↑](#footnote-ref-120)
121. - شرح تجرید، ورقه‌ی: 164. [↑](#footnote-ref-121)
122. - این روایت موضوعی است که کنانی آن را در کتاب «تنزیه الشریعة الـمرفوعة عن الأخبار الشنیعة الـموضوعة» (ج1 ص365)، و ابن الجوزی در الموضوعات (ج1 ص370) آورده و گفته: این روایت موضوع است. [↑](#footnote-ref-122)
123. - شیخ / در این جا عقیده‌ی روافض مبنی بر نفی ذریه‌ی حسن س را ذکر کرده؛ زیرا شیعیان –که خداوند هلاکشان گرداند- از حسن بن علی به دلیل اینکه او از خلافت به نفع امیرمعاویه س تنازل کرده و خون مسلمانان را محفوظ داشته نفرت دارند. اما در حقیقت حسن س با این کار خود فرموده‌ی رسول الله ج را: «این فرزندم سید است، و شاید که خداوند به وسیله‌ی او بین دو گروه از مسلمانان صلح آورد» را استجابت کرد. حدیث مذکور را امام بخاری / در صحیح خود، حدیث شماره: (3746) آورده، چنانکه حافظ ابن کثیر / آن را در کتاب البدایة والنهایة (8/ 16) نقل کرده است. [↑](#footnote-ref-123)
124. - به دلیل اینکه ائمه‌ی که دارند از نسل حسین بن علی س است؛ از حسین بن علی تا مهدی مزعوم محمدبن حسن عسکری که در حقیقت داستان او خرافاتی بیش نیست. [↑](#footnote-ref-124)
125. - برای تفصیل بیشتر به کتاب «ریاض الجنة» (ص64) اثر شیخ ما امام وادعی / مراجعه فرمائید که از علامه‌ی یمن محمدبن اسماعیل امیر صنعانی در کتابش: «المسائل الثمان» نقل کرده، او گفته‌ی مصنف را در کتابش مبنی بر اینکه ذریه‌ی امام حسن س تا اکنون موجود است را مورد تائید قرار می‌دهد، نگا: سِیَر أعلام النبلاء 3/ 279. [↑](#footnote-ref-125)
126. - شیخ به حدیثی اشاره دارد که امام مسلم آن را به شماره‌ی: (934) از ابومالک اشعری س آورده که رسول الله ج فرمودند: «چهار چیز در امت من از امر جاهلیت است که آن را ترک نمی‌کنند: افتخار کردن به حسب و جایگاه، و طعنه زدن در نسب، و طلب باران از ستاره‌ها و نوحه‌گری بر مرده‌ها». [↑](#footnote-ref-126)
127. - این روایت نزد ابوداود، حدیث شماره: (4290) از طریق ابواسحاق سبیعی از علی بن ابوطالب آمده است، و منذری در عون المعبود گفته: این روایتی منقطع است، ابواسحاق سبیعی علی س را صرف به یک نظر دیده است. علامه آلبانی نیز این روایت را در «المشکاة» (5462) ضعیف دانسته.

     فائده: حافظ ابن قیّم / در کتاب المنار المنیف، ص118 ط دارالعاصمه گفته: و در این که مهدی از فرزندان حسن است سرّی نازک وجود دارد، و آن اینکه حسن خلافت را برای رضای الله ترک کرد و در بدست آوردن آن خیلی تلاش به کار نبرد، پس خداوند نیز از ذریه‌ی او کسی را می‌آورد که سرپرست خلافت حق و عدالت گردد، و این سنت الهی است که اگر کسی چیزی را صرف برای رضای الله ترک کند، خداوند برای او –یا برای ذریه‌اش- بهتر از آن را عطا می‌کند. و این برخلاف حسین است که برای بدست آوردن خلافت تلاشها نمود و جنگ کرد، و آن را به دست آورده نتوانست، والله أعلم. [↑](#footnote-ref-127)
128. - مختصر التحفة الاثنی عشریه (207). [↑](#footnote-ref-128)
129. - مختصر التحفة الاثنی عشریه (207). و ابن نوبخت همان ابوسهل اسماعیل بن نوبخت از بزرگان شیعه است که ابن ندیم در الفهرست 2209 سوانح او را ذکر کرده. [↑](#footnote-ref-129)
130. - شیخ / به احادیث شفاعت اشاره دارد که دلالت بر بیرون شدن موحّدین از آتش جهنم دارند، از آنجمله: حدیث جابر س که آن حضرت ج فرمودند: «یخرج من النار قوم بالشفاعة کأنهم الثعاریر: گروهی به شفاعت از آتش جهنم بیرون می‌شوند که گویا ذره‌ها‌اند»، صحیح بخاری، حدیث شماره: (6568)، و صحیح مسلم، حدیث شماره: (191) با این اختلاف که لفظ: «الثعاریر» در آن نیامده است. [↑](#footnote-ref-130)
131. - رمضات الجنات: 6/ 306. [↑](#footnote-ref-131)
132. - شیخ / حدیث را به معنی روایت کرده و لفظ آن این است: «افترقت بنوإسرائیل علی إحدی وسبعین فرقة، أو قال اثنتین وسبعین فرقة، وتزید هذه الأمة فرقة واحدة، کلها فی النار إلا السواد الأعظم: بنو اسرائیل به هفتاد و یک فرقه تقسیم شدند، و یا فرمود: به هفتاد و دو فرقه، و این امت یک فرقه زیاد می‌شود (به هفتاد و سه فرقه تقسیم خواهد شد)، همه در آتش‌اند مگر سواد اعظم (اکثریت مطلق که همان اهل‌سنت‌اند»، طبرانی آن را در المعجم الکبیر (8/ 74) و در المعجم الأوسط، حدیث شماره: 5302، و ابن ابی‌عاصم در السنة، حدیث شماره: 68 از ابو امامه س روایت کرده‌اند، و آن حدیثی حسن است.

     احادیث دیگری نیز در این باب وجود دارند، مانند حدیث امیر معاویه س که پیامبر ج فرمودند: «آگاه باشید اهل کتاب که قبل از شما بودند به هفتاد و دو گروه تقسیم شدند، و این امت به هفتاد و سه فرقه تقسیم خواهند شد، هفتاد و دوتای آن در آتش جهنم، و یکی در بهشت؛ همه در دوزخ به جز یکی و آن جماعت است»، سنن ابوداود، حدیث شماره: (4597) و آن حدیثی است صحیح.

     و ابن ماجه آن را در سنن خود، حدیث شماره: (2/ 1322) از انس س به این لفظ آورده: «بنواسرائیل به هفتاد و یک فرقه تقسیم شدند، و این امت به هفتاد و سه فرقه تقسیم خواهند شد که همه در دوزخ‌اند به جز یک گروه؛ و آنان پیروان جماعت‌اند» روایتی صحیح. و اما لفظی را که مصنف / ذکر کرده و آن اینکه: «(صرف یک گروه نجات می‌یابد) و آنان کسانی‌اند که بر مثل آنچه که من و اصحابم بر آن هستیم باشند» را ترمذی در سنن، حدیث شماره: 2646 آورده و در سند آن عبدالرحمن بن زیاد بن انعم افریقی است که ضعیف می‌‌باشد، چنانکه در تقریب التهذیب آمده.

     و شاهد از روایاتی که گذشت این است که اهل سنت همان فرقه‌ی نجات‌یافته‌اند، و آنان سواد اعظم و اکثریت قریب به اتفاق امت اسلامی را تشکیل می‌دهند، پس برای مسلمان شایسته است بیزاری خویش را از تمام گروه‌های گمراه و فرقه‌های منحرف که پیامبر ج از آنان برحذرمان داشته اعلام نموده و به کاروان اهل حدیث که همان اهل سنت‌اند بپیوندد، و چه زیبا است روایتی که امام احمد / در مسند، ج4 ص383 از سعیدبن جمهان آورده که گفت: نزد عبدالله بن ابی‌اوفی –در حالی که کور شده بود- آمده و سلام کردم، او گفت: تو کی هستی؟ گفتم: سعیدبن جمهان هستم. گفت: پدرت چکار می‌کند؟

     گفتم: پدرم به دست ازارقه (بخشی از خوارج) به قتل رسید. گفت: خداوند ازارقه را لعنت کند، خداوند ازارقه را لعنت کند، پیامبر خدا ج به ما گفتند که خوارج سگ‌های آتش‌اند، گفتم: تنها ازارقه یا همه‌ی خوارج؟. گفت: بلکه تمام خوارج. گفت: گفتم: پادشاه بر مردم ظلم کرده و کارهای زشتی در برابر آنان انجام می‌دهد. گفت: وای بر تو‌ای ابن جمهان! با جماعت بیشتر همراه باش، با جماعت بیشتر همراه باش، اگر پادشاه از تو می‌شنود در خانه‌اش برو و آنچه می‌دانی به او خبر ده، اگر از تو پذیرفت (که خوب است) و الا رهایش کن، که تو از او داناتر نیستی.

     این حدیث را شیخ وادعی / در کتاب ارزشمند خود «الجامع الصحیح مما لیس في الصحیحین» (ج5 ص113) باب فتنة الخوارج روایت نموده. والله المستعان. [↑](#footnote-ref-132)
133. - آن اینکه: آنها اعتقاد دارند که ائمه‌ی‌شان ‌پس از مرگ به دنیا بر می‌گردند، علامه احسان الهی ظهیر شهید / در کتابش: «السنة والشیعة» (ص55) نگاشته: از عقائد فاسد شیعه عقیده‌ی رجعت است، تمام شیعیان این عقیده را دارند، هر که کتابهای‌شان ‌را بخواند و به مذهب آنان اطلاع داشته باشد این عقیده‌ی آنان را می‌داند، و آنها عقیده دارند که تمام ائمه‌ی‌شان ‌از علی بن ابی‌طالب تا ابن حسن عسکری مزعوم بعد از مرگ خود دوباره بر می‌گردند. [↑](#footnote-ref-133)
134. - او محمدبن علی بن حسین قمی ابوجعفر مشهور به صدوق و به ابن بابویه از بزرگان شیعه است که تصنیفاتی در مذهب تشیع دارد، ابن ندیم در الفهرست، و نجاشی در «الرجال» ج2 ص311 ترجمه‌ی او را آورده‌اند. و این عقیده‌ی فاسد شیعه را در کتابهای آنان از جمله: أوائل المقالات، تألیف مفید، صفحه‌ی: 15، و کتاب: «الإیقاظ من الهجعه بالبرهان علی الرجعه» اثر حرّ عاملی، صفحه‌ی: 29، و کتاب: «الغیبة» اثر نعمانی، صفحه‌ی: 123، و کتاب: «مَن لایحضره الفقیه» تألیف ابن بابویه قمی (ج2 ص128) و کتاب الوسائل، حرّ عاملی و تفسیر صافی (1/ 347) می‌توان مشاهده کرد. به نقل از کتاب مسألة التقریب بین أهل السنة والشیعة، اثر غفاری (1/ 340). [↑](#footnote-ref-134)
135. - و از جملاتی که روافض در اذان افزوده‌اند جمله‌ی: «حیّ علی خیرِ العمل» می‌باشد که افزودن آن بدعت است. شیخ الإسلام ابن تیمیه / در کتاب منهاج السنة (6/ 293- 294) گفته: و آنان –یعنی روافض- در اذان جمله‌ای را افزوده‌اند که در زمان پیامبر ج اصلا شناخته شده نبوده، و هیچکس نقل نکرده که آن حضرت ج به آن دستور داده باشد، و آن جمله‌ی «حیّ علی خیر العمل» است. [↑](#footnote-ref-135)
136. - سنن ترمذی، حدیث شماره: (188) و آن روایتی ضعیف است که در سند آن حسین بن قیس رحبی ملقب به حنش آمده و او متروک است چنانکه در «التقریب» آمده. و فرموده‌ی خداوند متعال: ﴿إِنَّ ٱلصَّلَوٰةَ كَانَتۡ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ كِتَٰبٗا مَّوۡقُوتٗا﴾ [النساء: 103] «بی‌گمان نماز در اوقات مشخص و معینی، بر مومنان فرض است.» در نهی از جمع بین صلاتین بدون عذر شرعی از آن روایت بی‌نیاز می‌سازد. شیخ عبدالرحمن سعدی در تفسیرش گفته: یعنی نماز در وقت معین و مشخص خود بر مؤمنان فرض شده است، پس این آیت کریمه دلالت بر فرضیت نماز داشته و می‌رساند که هر نماز وقتی دارد که جز در همان وقت ادای آن صحیح نمی‌شود.

     و مانند حدیث طویل جبرئیل که نزد پیامبر ج آمد و وقت‌های نماز را به ایشان آموخت، نسائی آن را از جابر س در سنن خود (ج1 ص255) روایت نموده و آن حدیثی صحیح است.

     و حدیث مالک بن حویرث که امام بخاری آن را در صحیح خود، حدیث شماره: (685) روایت نموده و در آن آمده است: «و چون وقت نماز فرا رسد یکی از شما اذان گوید و بزرگ‌تر شما امامت دهد»، شاهد در حدیث این است که جمع بین صلاتین جز برای مسافر که با مشقت روبرو است جواز ندارد. در صحیح بخاری، حدیث شماره: (1091)، و صحیح مسلم، حدیث شماره: (703) از ابن عمر س روایت شده که گفت: پیامبر ج را دیدم که چون در سفر عجله داشتند نماز مغرب را به تأخیر می‌انداختند تا اینکه آن را با نماز عشاء یکجا ادا می‌نمودند، پس با این روایت دانسته شد که جمع بین صلاتین صرف برای مسافر است، و اما آنکه مسافر نیست جمع نیز برایش نمی‌باشد، مگر اینکه یکدفعه در عمر برای سختی‌ای که با آن مواجه شود این عمل را انجام دهد؛ زیرا ثابت است که پیامبر ج یکدفعه بدون ترس و یا اینکه باران باشد دو نماز را جمع کردند، برای عبدالله بن عباس گفته شد: پیامبر ج با این کار خویش چه قصدی داشتند؟ گفت: می‌خواستند که امت‌شان ‌در حرج واقع نشوند، پس شایسته است که هر یک از دلائل را در جایش بگذاریم.

     برای تفصیل بیشتر به: «إجابة السائل» تألیف شیخ وادعی / (ص599) مراجعه شود.

     شیخ فاضل محمدبن عبدالوهاب وصابی عبدلی در تعلیق آنچه گفتم نوشته: جمع بین دو نماز جز در حالات ذیل جایز نیست: سفر، باران، مرض شدید، مستحاضه در برخی حالات، حاجی که در عرفه بین ظهر و عصر جمع می‌کند، و حاجی که در مزدلفه بین مغرب و عشاء جمع می‌کند. و اما شخصی که به خواب رفته و یا فراموش کرده، در حدیث آمده: هر که از نمازی خوابید یا آن را فراموش کرد، باید هر گاه به یادش می‌آید آن را بخواند و جز این کفاره‌ی دیگری نیز ندارد. برای تفصیل بیشتر به: «فتاوی اللجنة الدائمة» مراجعه فرمائید. [↑](#footnote-ref-136)
137. - صحیح مسلم، حدیث شماره: (705). [↑](#footnote-ref-137)
138. - او مهدی مزعوم آنان محمدبن حسن عسکری است که می‌گویند: او چهار ساله بود که به سرداب داخل شد، و در آخر زمان از سرداب بیرون می‌شود و زمین را بعد از این که از جور و ستم پر بوده از عدل و داد پر می‌کند. روافض این چنین گمان کرده‌اند، اما اهل‌علم و دانش می‌دانند که این داستان خرافاتی بیش نیست، و در کتب موثق تاریخ به صراحت آمده که امام یازدهم روافض (حسن عسکری) در حالی فوت کرد که هیچ فرزندی از خود بر جای نگذاشت، چنانکه طبری در حوادث سال: 302 هجری آورده. و برای تفصیل بیشتر به حاشیه‌ی کتاب: «المنتقی من منهاج الاعتدال» ذهبی، ص31 مراجعه کنید. [↑](#footnote-ref-138)
139. - برای تفصیل این عقیده‌ی روافض به کتب: الکافی با شرح مازندرانی (12/ 371)، و بحار الأنوار مجلسی (25/ 113) و کتاب الغیبه، اثر نعمانی ص56- 57 مراجعه کنید. به نقل از «مسألة التقریب بین أهل السنة والشیعة»، اثر غفاری (1/ 310). [↑](#footnote-ref-139)
140. - از جمله حدیث طویلی که امام بخاری از ام‌المؤمنین عائشه به شماره‌ی: (5127) روایت نموده. [↑](#footnote-ref-140)
141. - شیخ ما علامه وادعی / گفته: «پس متعه تا روز قیامت حرام است، و احادیث روایت شده از علی بن ابی‌طالب س دلیل خوبی است که متعه‌کنندگان از این صحابیِ جلیل پیروی نمی‌کنند؛ زیرا علی س از رسول الله ج روایت نموده که متعه تا روز قیامت حرام است». «إجابة السائل» ص535.

     علامه شوکانی / در کتاب: «السیل الجرار المتدفق علی حدائق الأزهار» (2/ 268) در تحریم نکاح متعه گفته: سپس باید خاطر نشان ساخت که تمام مسلمان‌ها بر تحریم این نکاح اجماع نموده‌اند، و جز رافضه کسی دیگر آن را جایز نمی‌داند، و روافض نیز طائفه‌ای‌اند که علمای کرام نیازی نمی‌بینند اقوال آنان را رد کنند (زیرا این گروه با اسلام هیچ نسبتی نداشته و اقول آنان به کلی باطل است)، و آنها در بیشتر گفته‌های‌شان ‌مخالف کتاب الله، سنت رسول الله و اجماع مسلمانها‌اند. [↑](#footnote-ref-141)
142. - صحیح بخاری، حدیث شماره: 5115، صحیح مسلم، حدیث شماره: 1407 و لفظ آن: «أن رسول الله ج نهی عن متعة النساء یوم خیبر وعن أکل لحوم الحمر الإنسیة: پیامبر ج در روز غزوه‌ی خیبر از متعه با زنها و از خوردن گوشت خران اهلی نهی فرمودند». [↑](#footnote-ref-142)
143. - صحیح بخاری، حدیث شماره: 5118 و صحیح مسلم، حدیث شماره: 1405 از ایاس بن سلمه از پدرش که گفت: در سال اوطاس، پیامبر ج سه مرتبه متعه را اجازه دادند، سپس از آن نهی فرمودند. [↑](#footnote-ref-143)
144. - صحیح مسلم، حدیث شماره: (1406) و لفظ آن: «أن النبی ج نهی عن نکاح الـمتعة: پیامبر ج از نکاح متعه نهی فرمودند». [↑](#footnote-ref-144)
145. - طبرانی آن را در المعجم الأوسط، حدیث شماره: 9295، و ابوعوانه در مسند، حدیث شماره: 4083 و بیهقی در سنن، ج7 ص206 روایت نموده‌اند که حدیثی صحیح است. [↑](#footnote-ref-145)
146. - ترمذی آن را در سنن، حدیث شماره: 1134، و بیهقی در سنن خود (ج7، ص206- 207) روایت نموده‌اند که ضعیف است، و در سند آن موسی بن عبده الزبدی آمده و او ضعیف می‌باشد. شیخ آلبانی در «إرواء الغلیل» (ج6 ص319) بعد از این که حدیث ابن عباس را ذکر کرده گفته است: خلاصه‌ی کلام اینکه از ابن عباس س در مورد متعه سه قول ذکر شده است: نخست- اباحت متعه مطلقا. دوم- اباحت آن هنگام ضرورت. سوم- تحریم مطلقًا، و این گفته از او به صراحت نقل نشده، به خلاف دو گفته‌ی قبلی که از او به صراحت ثابت شده‌اند، والله أعلم. شیخ ما علامه وادعی / در کتاب «إجابة السائل» (ص354) نوشته: عامه‌ی مسلمانان قول به تحریم متعه کرده‌اند، البته برخی از صحابه از جمله عبدالله بن عباس آن را هنگام ضرورت جائز دانسته‌اند، و ابن عباس گمان کرده که هنگام ضرورت روا است، و علی بن ابی‌طالب این گفته‌اش را مورد تردید قرار داده و برایش گفته: تو مردی سرگردان هستی. و علی س حق دارد که ابن عباس را مورد سرزنش قرار دهد. [↑](#footnote-ref-146)
147. - بیهقی آن را در «السنن» (ج7 ص207) و ابن حبان چنانچه در الإحسان آمده، حدیث شماره: 4149، و دارقطنی (ج3 ص259، و ابویعلی (11/ 6625) روایت نمود‌اند که ضعیف است، در سند آن مؤمّل بن اسماعیل از عکرمه بن عمار آمده، ذهبی در المیزان در ترجمه‌ی مؤمل گفته: این حدیث منکر است. ابن حجر در فتح الباری ذیل حدیث علی در تحریم متعه، حدیث شماره: 5115 نگاشته: بر علاوه اینکه در حدیث ابوهریره اعتراضی نیز وجود دارد؛ زیرا این حدیث از روایت مؤمل بن اسماعیل از عکرمه بن عمار است و در هر یک از آنها گفته‌ی (اعتراضی) است. [↑](#footnote-ref-147)
148. - ترمذی آن را در سنن، حدیث شماره: 1124، و طبرانی، حدیث شماره: 10782، و بیهقی، ج7 ص205 و 206 آورده‌اند که روایتی ضعیف است، در سند آن موسی بن عبیده زبدی آمده که ضعیف می‌باشد؛ چنانکه در تقریب آمده. و علامه آلبانی / نیز آن را ضعیف شمرده چنانکه در إرواء الغلیل، حدیث شماره: 1903 آمده است. [↑](#footnote-ref-148)
149. - امام نووی گفته: درست این است که تحریم و اباحه‌ی متعه دو مرتبه بوده؛ متعه قبل از غزوه‌ی خیبر جایز بوده، سپس در روز خیبر حرام شده، و بعدا در زمان فتح مکه مباح شده و در اوطاس نیز همین حکم بوده چون این دو واقعه با هم متصل بوده‌اند. و بعد از آن روز دیگر برای همیش تا روز قیامت حرام گشته. قاضی گفته: علمای کرام بر این امر اتفاق نظر دارند که این متعه نکاحی موقت بوده که احکام میراث در آن جاری نمی‌شده، و چون مدت به اتمام می‌رسید بدون طلاق خود به خود از هم جدا می‌شده‌اند، و بعد از آن تمام امت به جز روافض بر تحریم آن اجماع دارند. صحیح مسلم (ج2 ص1022) با تعلیق محمد فؤاد عبدالباقی.

     می‌گویم: اختلاف روافض در این مسأله مهم نبوده و ارزشی ندارد، و برای تفصیل عجائب و غرائبی که شیعیان در نکاح متعه دارند به کتاب برادر دانشمندمان محمدمال الله «الشیعة والمتعة» مراجعه کنید که آنها فایده‌گرفتن از دُبر زن را نیز جایز می‌شمارند، هم چنین متعه با زن شوهردار، و به عاریت گرفتن فرج؛ این همه در زیر پرده‌ی نکاح متعه. هم چنین دوست و یار آنها حسین موسوی در کتابش «لله ثم للتاریخ» آنان را فضیح نمود. و شما خواننده‌ی گرامی با مطالعه‌ی این کتابها مسائل عجیب و غریبی را از پیروان عبدالله بن سبأ یهودی (روافض) مشاهده می‌کنید، خداوند اینان را بکشد چطور به دین تهمت وارد می‌کنند؟!. [↑](#footnote-ref-149)
150. - برای تفصیل بیشتر مراجعه کنید به کتاب: الکافی، کلینی (5/ 293 و 494)، طبع دارالأضواء، و الاستبصار (3/ 329) طبع دارالأضواء، و مَن لایحضره الفقیه، اثر ابن بابویه (3/ 287)، و کتاب شرائع الإسلام فی الفقه الإسلامی، اثر جعفری حلی (2/ 8). [↑](#footnote-ref-150)
151. - بیهقی آن را در سنن (ج7 ص125)، و عبدالرزاق در مصنف، حدیث شماره: 10473، و دارقطنی در سنن، (ج3 ص225)، و طبرانی در المعجم الکبیر، حدیث شماره: 299 روایت کرده‌اند که ضعیف است و در سند آن عبدالله بن محرر جزری قاضی است که –چنانکه در تقریب آمده- متروک می‌باشد. [↑](#footnote-ref-151)
152. - امام احمد آن را به شماره‌ی: (19747، ابوداود در سنن خود به شماره‌ی: (2085)، و ترمذی در سنن، حدیث شماره: (1102)، و ابن ماجه در سنن (ج1 ص605) و حاکم در مستدرک، حدیث شماره: 2776 روایت نموده‌اند و آن صحیح است، شیخ ما علامه وادعی / آن را در «الصحیح المسند مما لیس فی الصحیحین» (ج2 ص6) ذکر نموده است. [↑](#footnote-ref-152)
153. - بیهقی آن را در سنن (7/ 111) از طریق مجالد از شعبی از علی روایت کرده. ابن معین مجالد را ضعیف دانسته. و عبدالرزاق در مصنف، حدیث شماره: 10476 آورده که در سندش قیس بن ربیع است که به سبب فرزندش ضعیف دانسته شده؛ زیرا آنچه از حدیث او نبوده را بر او داخل کرده. بیهقی گفته: و ما این روایت را از عبیدالله بن ابی‌رافع از علی روایت کرده ایم. [↑](#footnote-ref-153)
154. - روایت صحیح است، بیهقی آن را در سنن (ج7 ص112) به لفظ: «لا نکاح إلا بولی مرشد وشاهدی عدل: جز به حضور ولی‌ای مرشد و دو شاهد عدل نکاح درست نمی‌شود» روایت کرده، و در سند آن مسلم بن خالد زنجی آمده که امام بخاری درباره‌اش گفته: منکر الحدیث است. و روایت فوق را ابن ابی‌شیبه به شماره‌ی: 15917 به لفظ: «لا نکاح إلا بولی أو سلطان مرشد: جز به حضور ولی و سلطان مرشد نکاح درست نمی‌شود»، و دارقطنی به طور مرفوع آن را در سنن خود (ج3 ص221) آورده، و در تعقیب آن گفته: عدی بن فضل آن را مرفوع کرده و جز او کسی آن را مرفوع نکرده است. می‌گویم: عدی بن فضل چنانچه در تقریب التهذیب آمده متروک است اما این اثر به طور موقوف صحیح می‌باشد، و شیخ آلبانی آن را موقوفا صحیح دانسته چنانچه در إرواء الغلیل، حدیث شماره: 1884 آمده، و حاکم در مستدرک ذیل حدیث شماره: 2776 بدان اشاره کرده است. [↑](#footnote-ref-154)
155. - سنن ابوداود، حدیث شماره: 2083، و سنن ترمذی، حدیث شماره: 1103، و مسند امام احمد، حدیث شماره: 24876، و سنن ابن ماجه (ج1 ص605)، و سنن ابن حبان به همراه «الإحسان» حدیث شماره: 4074، و ابوعوانه، حدیث شماره: 4037، و مستدرک حاکم، حدیث شماره: 2766، و مسند امام شافعی، حدیث شماره: 1139 به ترتیب سنجر، و آن روایتی صحیح است که شیخ ما علامه وادعی / آن را در کتاب: «الصحیح الـمسند مما لیس فی الصحیحین» (ج1 ص499) آورده. شیخ یحیی حجوری گفته: حدیث با این لفظ: «لانکاح إلا بولی» صحیح است. این اندازه در کتاب: «الصحیح الـمسند مما لیس فی الصحیحین» اثر شیخ وادعی / آمده، اما زیادت: «وشاهدی عدل» راه‌های آن ضعیف است، و اینکه فیروزآبادی این حدیث را در رساله‌اش «ما لم یثبت فیه حدیث» آورده بر همین قسمت از روایت حمل می‌شود. والله أعلم. [↑](#footnote-ref-155)
156. - سنن ابن ماجه، حدیث شماره: 1882، و سنن بیهقی (ج7 ص110)، و دارقطنی (ج3 ص227)، و آن روایتی صحیح است، مگر لفظ اخیر که بر ابوهریره س موقوف می‌باشد چنانکه روایت عبدالسلام بن حرب آن را واضح می‌سازد. بیهقی گفته: و عبدالسلام مسند را از موقوف جدا ساخته، پس مشابه است که حفظ نموده باشد. [↑](#footnote-ref-156)
157. - بیهقی آن را در سنن (ج7 ص111)، و عبدالرزاق در مصنف (10486)، و ابن ابی‌شیبه (15936)، و دارقطنی (ج3 ص225) و امام شافعی در الأم (ج5 ص22) روایت نموده‌اند. و آن منقطع است، عکرمه بن خالد از عمر س نشنیده، امام احمد آن را گفته چنانکه در تهذیب التهذیب آمده. [↑](#footnote-ref-157)
158. - بیهقی آن را در سنن (ج7 ص111)، و ابن ابی‌شیبه در مصنف (15916)، و دارقطنی در سنن (ج3 ص229) روایت کرده‌اند و در سند آن مجالدبن سعید آمده. حافظ ابن حجر در تقریب التهذیب گفته: او قوی نیست و در آخر عمرش تغییراتی نیز در او به وجود آمده. [↑](#footnote-ref-158)
159. - در اصل چنین آمده، اما ابن خثیم درست است. [↑](#footnote-ref-159)
160. - او از عبدالله بن عثمان بن خُثیم قاری روایت نموده، و چنانکه در تقریب التهذیب آمده او صدوق است و از سعیدبن جبیر، از ابن عباس موقوفا روایت نموده. بیهقی در سنن (7/ 124) گفته: عدی بن فضل آن را چنین روایت کرده و او ضعیف است، و صحیح آنست که این روایت موقوف باشد. می‌گویم: روایت مذکور همانطوری است که گفته شد، و دارقطنی آن را در سنن (3/ 321) و امام شافعی در الأم (5/ 22) روایت کرده‌اند. [↑](#footnote-ref-160)
161. - بیهقی آن را در سنن (ج7 ص143) از ابوهریره مرفوعا روایت کرده، و در سند آن مغیره بن موسی بصری است، امام بخاری گفته: او منکرالحدیث است چنانکه در المیزان آمده. [↑](#footnote-ref-161)
162. - بیهقی آن را در سنن (ج7 ص142- 143) به طور موقوف بر ابن عباس روایت کرده، و به دو طریق از ابن عباس روایت شده؛ طریق نخست: در آن جهالت است، در طریق دوم انقطاع وجود دارد؛ زیرا قتاده با ابن عباس ملاقات نداشته. و ابن ابی‌شیبه آن را به شماره‌ی: 15932 به لفظ: «أدنی ما یکون في النکاح أربعة: الذی یزوّج، والذی یتزوّج وشاهدین: کم‌ترین افرادی که در نکاح باید حضور داشته باشند چهار‌اند: آنکه به نکاح می‌دهد، آنکه به نکاح می‌گیرد و دو شاهد». و در این روایت فردی مجهول آمده. [↑](#footnote-ref-162)
163. - حدیث عائشه‌ی صدیقه را دارقطنی در (ج3 ص225) آورده که حدیثی است ضعیف، و در سند آن ابوالخصیب نافع بن میسره آمده که مجهول است، چنانکه دارقطنی گفته. [↑](#footnote-ref-163)
164. - این روایت به طور موقوف صحیح است، ترمذی آن را در سنن، حدیث شماره: 1104 آورده و بعد از اینکه سندش را ذکر کرده نگاشته: این حدیثی غیر محفوظ است، کسی را نمی‌شناسیم که آن را به پیامبر ج رسانده باشد مگر آنچه از عبدالأعلی از سعید از قتاده به طور مرفوع روایت شده، و هم چنین این حدیث از عبدالاعلی از سعید به طور موقوف نیز روایت گردیده. و صحیح همان روایتی است که از ابن عباس به طور موقوف به ما رسیده، گفته‌: اصحاب قتاده آن را از قتاده، از جابر بن زید، از ابن عباس به طور موقوف روایت کرده‌اند، و دیگران نیز همانند آن را از سعیدبن ابی‌عروبه به طور موقوف آورده‌اند.

     و ابن ابی‌شیبه آن را به شماره‌ی (15961) به طور موقوف، و بیهقی نیز در سنن (7/ 125) موقوف و مرفوع آورده‌اند، و بیهقی بعد از آوردن آن روایت گفته: درست همان است که این روایت موقوف می‌باشد. و طبرانی آن را در اوسط (4520) به طور مرفوع آورده، و در سند آن ربیع بن بدر آمده که متروک است، و او از نهّاس بن قهم روایت کرده که نهاس نیز ضعیف می‌باشد چنانچه صاحب تقریب التهذیب گفته. [↑](#footnote-ref-164)
165. - به روایت امام مالک در المؤطأ (2/ 535) به تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، و بیهقی در سنن (7/ 126)، و امام شافعی در الأم (ج5 ص35) که منقطع است؛ زیرا –چنانکه امام احمد گفته- ابوالزبیر از عمرفاروق نشنیده است. نگا: تهذیب التهذیب. [↑](#footnote-ref-165)
166. - امام احمد آن را در مسند، حدیث شماره: 16075 و حاکم به شماره‌ی: 2807، و بیهقی (7/ 288)، و طبرانی در المعجم الکبیر (ج21 ص15) و در المعجم الأوسط، حدیث شماره: 5145، و ابن حبان با شرح الإحسان، حدیث شماره: 4066، و بزار به شماره‌ی: 1433 روایت کرده‌اند و در سند آن عبدالله بن اسود قرشی آمده که مجهول است، ابوحاتم گفته: او شیخی است که نمی‌دانم غیر از عبدالله بن وهب کسی دیگر از او روایت کرده باشد. نگا: الجرح والتعدیل (ج5 ص2). [↑](#footnote-ref-166)
167. - وسائل الشیعة (7/ 463- 464). [↑](#footnote-ref-167)
168. - الکافی، کلینی (5/ 425)، و الاستبصار، طوسی (3/ 250). [↑](#footnote-ref-168)
169. - لفظ حدیث: «ولا الکبری علی الصغری» می‌باشد چنانچه در سنن ابوداود، حدیث شماره: 2065 آمده است. [↑](#footnote-ref-169)
170. - حدیث علی س را بزار در مسند خود، حدیث شماره: 888 و امام احمد در مسند، حدیث شماره: 577 و ابویعلی موصلی در مسند خود (ج1 ص360) تخریج نموده‌اند، و لفظ آن اینست که: «لا تنکح الـمرأة علی عمتها، ولا علی خالتها»، و در سند آن ابن لهیعه آمده که مختلط است، اما این حدیث از طرق دیگر صحیح می‌باشد. [↑](#footnote-ref-170)
171. - این حدیث را امام احمد در مسند، حدیث شماره: 1878 و 3530، و ابوداود در سنن، حدیث شماره: 2067 روایت کرده‌اند، و در سند آن خصیف بن عبدالرحمن جزری آمده که صدوق و بد حافظه است و در آخر عمر حافظه‌اش به هم خورده چنانچه در تقریب التهذیب آمده، و ترمذی نیز آن را در سنن به شماره‌ی: 1127، و ابن حبان به شماره‌ی: 4116 با «الإحسان» آورده و در سند آن ابوحریز عبدالله بن حسین قاضی سجستان است که برخی از حافظان حدیث او را تضعیف کرده و برخی او را عادل دانسته‌اند. و این حدیث حسن است و قسمت اضافی آن را ابن حبان ضعیف گفته، والله أعلم. [↑](#footnote-ref-171)
172. - ابن ماجه آن را در سنن، حدیث شماره: 1930، و امام احمد در مسند، حدیث شماره: 11580، و ابن ابی‌شیبه، به شماره‌ی: 16754 روایت کرده‌اند، و در این روایت عنعنه‌ی محمد بن اسحاق است که بوصیری در الزوائد (2/ 100) گفته: سند این حدیث ضعیف می‌باشد؛ به دلیل تدلیس ابن اسحاق که در این سند عنعنه (یعنی راوی اینطور گفته: فلان عن فلان عن فلان) کرده است. می‌گویم: تصریح به حدّثنا در روایت محمدبن نصر مروزی در کتاب السنة، حدیث شماره: 277 آمده، و طبرانی آن را در المعجم الأوسط، حدیث شماره: 4492 آورده، و در سند آن عطیه‌ی عوفی است که ضعیف می‌باشد. [↑](#footnote-ref-172)
173. - ابن حبان این روایت را به شماره‌ی: 5996 با «الإحسان» در حدیث طویلی آورد، و در سند آن سنان بن حارث است که غیر از ابن حبان کسی او را توثیق نکرده چنانچه در الجرح والتعدیل آمده، و ابن ابی‌شیبه آن را به شماره‌ی: (16764) روایت کرده و در آن جعفر بن بُرقان آمده که از زهری روایت می‌کند، و در روایت جعفر از زهری اضطراب می‌باشد چنانچه در تهذیب التهذیب وارد شده. و طبرانی آن را در المعجم الأوسط به سند حسن، حدیث شماره: 982 روایت کرده و علامه آلبانی نیز آن را در إرواء الغلیل (6/ 291) حسن دانسته، پس حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-173)
174. - سنن ابوداود، حدیث شماره: 2065 و سنن ترمذی، حدیث شماره: 1128، و سنن نسائی، حدیث شماره: 3296، و اصل این حدیث در صحیح بخاری، حدیث شماره: 5109 و صحیح مسلم، حدیث شماره: 1408 به همین معنی آمده است. [↑](#footnote-ref-174)
175. - صحیح بخاری، حدیث شماره: 5108 و مسند امام احمد، حدیث شماره: 14687، و سنن ترمذی، حدیث شماره: 1127 از ابن عباس، و سنن نسائی، حدیث شماره: 3297. [↑](#footnote-ref-175)
176. - التمهید (11/ 77) طبع الفاروق. و الاستذکار (5/ 451) طبع دار الکتب العلمیة. [↑](#footnote-ref-176)
177. - نگا: المختصر النافع، ص196، شرائع الإسلام فی الفقه الإسلامی، اثر جعفری (2/ 7). [↑](#footnote-ref-177)
178. - شیخ / به حدیثی که اشاره دارد که امام بخاری آن را در صحیح خود، حدیث شماره: 4528 و امام مسلم در صحیحش، حدیث شماره: 1435 از جابر س روایت نموده‌اند که گفت: یهودیان می‌گفتند: چون مردی با زنش از طرف دبر در فرج مجامعت کرد، فرزندش احول (چشم کج) می‌آید، پس این آیه‌ی کریمه نازل شد: ﴿نِسَآؤُكُمۡ حَرۡثٞ لَّكُمۡ فَأۡتُواْ حَرۡثَكُمۡ أَنَّىٰ شِئۡتُمۡ﴾ [البقرة: 223]. «زنانتان کشتزار شما هستند؛ هر طور که می­خواهید به سراغ کشتزارتان بروید (و زناشوئی نمائید به شرط آنکه از موضع نسل تجاوز نکنید)»، و این الفاظ امام مسلم است. [↑](#footnote-ref-178)
179. - ابن عباس گفته: «حرث» همان جایی است که فرزند از آن متولد می‌شود، چنانچه در تفسیر ابن کثیر ذیل این آیه‌ی کریمه آمده. [↑](#footnote-ref-179)
180. - شیخ / به حدیثی اشاره دارد که ابوداود آن را در سنن خود، حدیث شماره: 2162 از ابوهریره س روایت کرده که پیامبر ج فرمودند: «ملعون مَن أتی امرأته فی دبرها: آنکه با زنش از راه دبر مجامعت کند ملعون است»، و ابن ماجه آن را در سنن (1/ 619) و امام احمد در مسند (10158) آورده و علامه آلبانی آن را در صحیح الجامع (5889) صحیح دانسته. هم چنین اشاره دارد به حدیثی که ابوداود آن را در سنن خود، حدیث شماره: 3904، و ترمذی در سنن، حدیث شماره: 135، و ابن ماجه در سنن، حدیث شماره: 639 از ابوهریره س روایت نموده‌اند که آنحضرت ج فرمودند: «مَن أتی حائضا أو امرأة فی دبرها أو کاهنا فصدّقه بما یقول، فقد کفر بما أنزل علی محمد: هر که با حائضی یا با زنی از دبر مجامعت کند، یا نزد کاهنی برود و او را در گفته‌اش تصدیق کند، به آنچه محمد آورده کفر ورزیده است». این روایت را شیخ آلبانی إرواء الغلیل، حدیث شماره: 2006 صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-180)
181. - بلی، این عمل به طور قطع حرام است، و از جمله‌ی دلایل بر تحریم آن و اینکه مراد از فرموده‌ی خداوند: ﴿فَأۡتُواْ حَرۡثَكُمۡ أَنَّىٰ شِئۡتُمۡ﴾ [البقرة: 223]. مجامعت از قُبُل است، این حدیث می‌باشد که امام احمد / در مسند، حدیث شماره: 2414 از ابن عباس س روایت نموده که گفت: این آیه‌ی کریمه: ﴿نِسَآؤُكُمۡ حَرۡثٞ لَّكُمۡ﴾ درباره‌ی عده‌ای از انصاریان نازل شد که خدمت رسول الله ج آمده و از ایشان (درباره‌ی همبستری با زنان) سوال کردند، آن حضرت ج فرمودند: «هر طور که خواسته باشید می‌توانید با آنان همبستر شوید، در صورتی که محل جماع فرج باشد» و آن حدیثی حسن است.

     ابن ابی‌حاتم در تفسیر خود، حدیث شماره: 2133 روایت کرده و گفته: یونس بن عبدالأعلی برای ما حدیث گفت، گفت: ابن وهب به ما خبر داد، گفت: مالک بن انس و ابن جریج و سفیان بن سعید ثوری به من خبر دادند که محمدبن منکدر به آنان حدیث گفت که جابر بن عبدالله به او خبر داد که یهود به مسلمانان گفتند: هر که با زنش در حالی که زن سرنگون است از پشت جماع کند فرزندش احول (کلاج) می‌آید، پس خداوند متعال این آیه‌ی کریمه: ﴿نِسَآؤُكُمۡ حَرۡثٞ لَّكُمۡ فَأۡتُواْ حَرۡثَكُمۡ أَنَّىٰ شِئۡتُمۡ﴾ را نازل فرمود. ابن جریج در تشریح حدیث گفته: پیامبر ج در پاسخ آنان فرمودند: شخص می‌تواند زن خود را سرنگون و بر پشت جماع نماید به شرطی که فرج محل جماع باشد، و آن صحیح است.

     و در مسند امام احمد (ج6 ص305) روایت شده که زنی نزد رسول الله ج آمد و از ایشان سوال کرد شوهرش می‌خواهد او را در حالی که بر شکم خوابیده جماع کند، پیامبر ج در پاسخ این آیه‌ی کریمه را برای او تلاوت کردند: ﴿نِسَآؤُكُمۡ حَرۡثٞ لَّكُمۡ فَأۡتُواْ حَرۡثَكُمۡ أَنَّىٰ شِئۡتُمۡ﴾ جماع باید در یک سوراخ (فرج) باشد، و این روایت با شواهد خود حسن است.

     و در اینجا دلایل دیگری نیز در تحریم وطی زن در دبر موجود می‌باشد، اما روافض گروهی نادان‌اند، و اگر خواسته باشند بر اهل سنت تردید نمایند، روایات ضعیف و یا موضوع را پیدا کرده و یا دنبال متشابه می‌گردند؛ چنانکه خداوند متعال از کجروان خبر داده، و فرموده است:﴿فَأَمَّا ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمۡ زَيۡغٞ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَٰبَهَ مِنۡهُ﴾ [آل عمران: 7]. «کسانی که در دل‌هایشان کجی (و میل به باطل) وجود دارد، برای فتنه­انگیزی و تأویل (نادرست) آیات، در پی آیاتِ متشابه بر می­آیند» می‌گویم: همانند روافض، و در وطی زن از راه دبر به قول ابن عمر استدلال جسته‌اند، و در حالی که حافظ ابن کثیر در تفسیر خود بعد از این که قول ابن عمر س را ذکر کرده ذیل آیه‌ی فوق نوشته: این احتمال وجود دارد که فرد با زنش از طرف عقب در فرج جماع کند.

     در حالی که به صراحت از ابن عمر ثابت است که بر وطی‌کننده‌ی زن از دبر انکار کرده، دارمی در مسند خود، حدیث شماره: 1130 از سعیدبن یسار نقل کرده که گفت: برای ابن عمر گفتم: در مورد کنیزکان جوان چه می‌گوئی آیا می‌شود از راه دبر با آنها نزدیکی کرد؟ ابن عمر س در پاسخ فرمود: آیا فردی از مسلمانان این کار را انجام می‌دهد؟. شیخ مقبل / در اسباب النزول ص44 بعد از این که این حدیث را با سندش ذکر کرده، گفته: و این اسنادی صحیح است، و نص صریحی از ابن عمر مبنی بر تحریم آن می‌باشد، پس هر روایتی که از او نقل شده و دارای احتمال است به این روایت محکم به محمل صحیح برگردانده شده و احتمال خطای آن به کلی از بین می‌رود.

     می‌گویم: و برخی از بزرگان کسی را که با زنش از راه دبر نزدیکی می‌کند تکفیر کرده‌اند، عبدالرزاق در المصنف، حدیث شماره: 20953 از ابن طاوس از پدرش روایت کرده که مردی از ابن عباس در باره‌ی فردی که با زنش از راه دبر مجامعت می‌کند پرسید، ابن عباس گفت: این فرد از من در مورد کفر می‌پرسد، و آن روایتی است صحیح.

     و هم چنین در مصنف عبدالرزاق، روایت شماره: 20957 از ابودرداء س آمده که از او در این مورد سوال شد، در پاسخ گفت: و آیا جز کافر کسی این کار را می‌کند؟

     و حافظ ابن کثیر در تفسیرش ذیل آیه‌ی مذکوره از ابوهریره س روایت کرده که گفت: وطی کردن مردان با زنان از راه دبر کفر است، و در مصنف به شماره‌ی: 10958 به این لفظ آمده که هر که این عمل را انجام دهد کافر شده. و در سند آن لیث بن ابی سلیم آمده که ضعیف است، اما از علی بن بَذیمَه روایت شده-که او ثقه می‌باشد- از مجاهد از ابوهریره چنانکه حافظ ابن کثیر به طور مرفوع و موقوف آورده، و گفته: روایت موقوف صحیح‌تر است.

     و آنچه که وادارم کرد این موضوع را مفصلا تشریح بدهم نوشته‌هایی است که در رساله‌ی رافضی‌ای گنهکار صباح البیاتی دیده‌ام که در آن به زعم خود بر شیخ محمدبن عبدالوهاب / تردید کرده بود و از نزدیکی با زن در دبرش به شدت دفاع می‌کرد، و حمد و سپاس برای خدایی است که اهل سنت را از امراض روافض مصئون و محفوظ داشت. [↑](#footnote-ref-181)
182. - نگا: مَن لایحضره الفقیه، قمی (1/ 114- 117)، و الکافی (3/ 33)، و منهاج الکرامة، ابن مطهر رافضی (4/ 170 و 171) ضمن منهاج السنة النبویة اثر گرانبهای شیخ الإسلام ابن تیمیه /، و الاستبصار طوسی (1/ 120 و 121). [↑](#footnote-ref-182)
183. - حافظ ابن کثیر در تشریح آیه‌ی وضوء در سوره‌ی مائده، آیه‌ی (6) نوشته است: و مشروعیت مسح بر خفین به تواتر قولی و فعلی از رسول الله ج ثابت شده است چنانکه مدت مسح و تفصیل آن را در کتاب الأحکام الکبیر مقرر داشته‌ایم، و روافض با همه‌ی این تفاصیل بدون درنظرداشت دلیل مخالفت نموده‌اند، در حالی که در صحیح مسلم از روایت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب س ثابت می‌باشد، و هم‌چنین در صحیحین از علی س از رسول الله ثابت است که ایشان از نکاح متعه منع نموده‌اند و روافض آن را جایز می‌شمارند، و هم چنین این آیه‌ی کریمه. و روافض با همه‌ی آن مخالف‌اند، و در واقع دلیل صحیح ندارند، و الحمدلله.

     نووی در شرح صحیح مسلم (3/ 107) نوشته: و علمای کرام بر وجوب شستن کامل روی و هر دو دست و هر دو پا اجماع نموده‌اند، و روافض از اجماع امت سرپیچی نموده و گفته‌اند: واجب است هر دو پا مسح شوند، و این خطای آنان را نشان می‌دهد، در حالی که نصوص کتاب و سنت شستن پاها را واجب می‌دانند، و هم چنین تمام راویانی که وضوی رسول الله ج را نقل کرده‌اند اتفاق نظر دارند که آن حضرت ج پاهای خویش را شسته‌اند. [↑](#footnote-ref-183)
184. - درست عبدالله بن زید بن عاصم است، و او همان شخصی است که صفت وضوء را نقل کرده، و او غیر از راوی‌ای است که اذان را روایت کرده، او عبدالله بن زید بن عبدربه بن ثعلبه انصاری خزرجی است چنانچه در تقریب التهذیب آمده. [↑](#footnote-ref-184)
185. - درست معاویه بن ابوسفیان است که راوی این حدیث می‌باشد چنانچه بعدا خواهد آمد. [↑](#footnote-ref-185)
186. - درست عبدالله بن عمرو است نه ابن عمر. [↑](#footnote-ref-186)
187. - احادیث مسح بر خفین متواتر می‌باشد، اما حدیث علی را ابوداود، احادیث شماره: 111 و 112 و 113و 114 و نسائی، احادیث شماره: 93 و 94 و 95 روایت کرده‌اند، و آن حدیثی صحیح است. و اما حدیث عثمان س را امام بخاری در صحیح خود، حدیث شماره: 159 و امام مسلم در صحیح مسلم، حدیث شماره: 226 روایت کرده‌اند. و حدیث ابن عباس را امام بخاری، حدیث شماره: 140 روایت کرده. و حدیث عبدالله بن زید بن عاصم را امام بخاری در صحیح خود، حدیث شماره: 185 و امام مسلم، حدیث شماره: 235 روایت کرده‌اند. و حدیث امیر معاویه س چنانکه در تحفة الأشراف (ج8 ص448) روایت شماره: 11442 را ابوداود در سنن، حدیث شماره: 124 و 125 روایت کرده که در آن ابوالأزهر مغیره بن فروه شامی آمده که مقبول است، و یزید بن ابی مالک از معاویه س نشنیده چنانچه در جامع التحصیل آمده است. و اما حدیث مقدام بن معدیکرب را ابوداود در سنن، حدیث شماره: 121 و ابن ماجه در سنن، حدیث شماره: 442 روایت کرده‌اند. و حدیث انس را ابوداود در سنن، حدیث شماره: 173 و ابن ماجه در سنن، حدیث شماره: 665 و بیهقی در الکبری (ج1 ص70) و آن از طریق جریر بن حازم از قتاده است، و در روایت او از قتاده ضعف وجود دارد چنانچه در تهذیب التهذیب آمده. و ابوداود گفته: این حدیث مشهور نیست و جز ابن وهب کسی آن را روایت نکرده. لکن از عمر فاروق در صحیح مسلم، حدیث شماره: 243 روایت شده، و اما حدیث ام‌المؤمنین عائشه را امام مسلم در صحیح خود، حدیث شماره: 240 روایت کرده. و حدیث ابوهریره در صحیح بخاری، حدیث شماره: 165 و صحیح مسلم، حدیث شماره: 243 آمده. و حدیث عبدالله بن عمرو در صحیح بخاری، حدیث شماره: 163 و صحیح مسلم، حدیث شماره: 241 روایت شده، و حدیث عمرو بن عبسه را امام مسلم در صحیحش، حدیث شماره: 832 آورده که حدیث طویلی است و داستان اسلام آوردنش را نیز در آن ذکر کرده. [↑](#footnote-ref-187)
188. - متفق علیه از ابوهریره و عبدالله بن عمرو بن عاص، و در صحیح مسلم از عائشه‌ی صدیقه، و تخریج آن گذشت. [↑](#footnote-ref-188)
189. - ابن ابوالعز حنفی گفته: احادیث ثابت‌کننده‌ی مسح بر خفین و شستن پاها به حد تواتر رسیده است، و روافض با این سنت متواتر مخالفت می‌کنند. شرح الطحاویة، ص386 با تعلیق علامه آلبانی.

     می‌گویم: و شاعر گفته:

     |  |  |  |
     | --- | --- | --- |
     | مما تواتر حدیث من کذب |  | ومن بنی لله بیتا واحتسب |
     | ورؤیـة شفـاعـة والحوض |  | ومسح خفین وهذی بعض |

     «از جمله احادیثی که به طور متواتر از آن حضرت ج ثابت شده، یکی: حدیث: «من کذب علیّ متعمدا...» می‌باشد، و دیگری حدیث: «مَن بنی لله بیتا» است. و هم چنین حدیث رؤیت پروردگار و حدیث شفاعت پیامبر ج برای امت، و حدیث حوض کوثر و حدیث مسح بر خفین، و این برخی از احادیث متواتره است که عده‌ای در هذیان افتاده و آن را قبول ندارند». [↑](#footnote-ref-189)
190. - وسیلة النجاة (2/ 371). ابوبکر گفته: حافظ ابن حجر در شرح حدیث شماره: 5259 نوشته: شیعیان می‌گویند: طلاق واقع نمی‌شود مگر آن که آن را به طور مجموعی واقع کرده باشد، و حافظ ابن قیّم در زاد المعاد (5/ 248) در مسأله‌ی وقوع سه طلاق در یک لفظ نگاشته که روافض می‌گویند: واقع نمی‌شود، بلکه اگر سه طلاق را در یک لفظ وارد کرد مردود است، و این گفته‌ی روافض باطل و مخالف دلائل شرعی و اجماع امت است. [↑](#footnote-ref-190)
191. - گفته همان است که شیخ / ذکر کرده که در وقوع سه طلاق در یک مجلس اختلاف وجود دارد، جمهور امت بر وقوع سه طلاق اتفاق دارند، و برخی نیز می‌گویند یک طلاق واقع می‌شود. برای تفصیل مسأله به کتاب: زاد المعاد من هَدی خیر العباد، اثر حافظ ابن قیّم (5/ 248) و سُبل السلام اثر صنعانی (3/ 376) مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-191)
192. - ابن ماجه آن را در سنن (ج1 ص652) روایت کرده و در سندش اسحاق بن ابی‌فروه است که متروک می‌باشد چنانکه در تقریب التهذیب آمده. [↑](#footnote-ref-192)
193. - بیهقی آن را در سنن (ج7 ص34) روایت نموده، و در سند آن اسماعیل بن محمد کوفی است که دارقطنی او را کذاب معرفی کرده چنانکه در المیزان آمده، و این روایت طرق دیگری نیز از جعفر بن محمدبن علی از پدرش از علی دارد، که این طرق معضل است؛ زیرا محمدبن علی بن حسین علی س را ندیده است. [↑](#footnote-ref-193)
194. - این روایت نزد بیهقی (ج7 ص339) آمده و در سندش راوی‌ای مجهول وجود دارد. [↑](#footnote-ref-194)
195. - سنن بیهقی (ج7 ص340) و مسلمه بن جعفر مجهول است چنانچه در المیزان آمده. [↑](#footnote-ref-195)
196. - بیهقی آن را در سنن (ج7 ص336)، و طبرانی در المعجم الکبیر، حدیث شماره: 2757، و ابن عساکر در تاریخ دمشق (ج13 ص250) از حسن بن علی روایت نموده‌اند که گفت: از پدرم شنیدم که از رسول الله ج روایت می‌کرد که فرمودند: چون مردی زنش را هنگام حیض سه طلاق داد یا در وقت نامعلوم سه طلاق داد، آن زن برایش روا نمی‌شود مگر اینکه با مرد دیگری نکاح کند. و این روایتی ضعیف است، و در سند آن محمدبن حمید رازی آمده که حافظی ضعیف می‌باشد، و هم چنین در این سند سلمه بن فضل است که او نیز ضعیف می‌باشد. [↑](#footnote-ref-196)
197. - الکافی (1/ 155- 160) (1/ 209)، طبع دار الأضواء. [↑](#footnote-ref-197)
198. - امام مسلم آن را در صحیح مسلم، حدیث شماره: 2656 از ابوهریره س روایت نموده که گفت: مشرکین قریش نزد رسول الله ج آمدند و با ایشان در مسأله‌ی تقدیر مخاصمه کردند، پس این آیه‌ی کریمه نازل شد: ﴿يَوۡمَ يُسۡحَبُونَ فِي ٱلنَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمۡ ذُوقُواْ مَسَّ سَقَرَ٤٨ إِنَّا كُلَّ شَيۡءٍ خَلَقۡنَٰهُ بِقَدَرٖ٤٩﴾ [القمر: 48-49]. «روزی (را یادآوری کن) که بر چهره‌هایشان در آتش کشیده می‌شوند. (می‌گوییم:) عذاب آتش دوزخ را بچشید. به‌راستی ما هر چیزی را به اندازه‌ آفریده‌ایم». [↑](#footnote-ref-198)
199. - شیخ ما علامه مقبل / در این موضوع کتابی بسیار گرانبها نگاشته که همان کتاب: الجامع الصحیح فی القدر است که در آن بر روافض و مبتدعین دیگر که منکر قدر هستند تردید نموده است. [↑](#footnote-ref-199)
200. - سنن ابوداود، حدیث شماره: 4692 از حذیفه س و مسند امام احمد، حدیث شماره: 5584 از ابن عمر، و بیهقی (ج10 ص: 203 از حذیفه. و در سند آن عمربن عبدالله مولای غفره آمده که ضعیف است؛ چنانکه در تقریب ذکر شده، و در این سند مردی مجهول نیز وجود دارد، و ابن جوزی آن را در العلل المتناهیة (227) آورده و گفته: صحیح نیست.

     این روایت در سنن ابوداود، حدیث شماره: 4691، و مستدرک حاکم (286)، و بیهقی (10/ 203) از طریق ابوحازم از ابن عمر به لفظ: «القدریة مجوس هذه الأمة» آمده که منقطع است؛ زیرا ابوحازم سلمه بن دینار از ابن عمر حدیث نشنیده است، چنانکه در تحفة الأشراف، حدیث شماره: 7088 در این ترجمه آمده، و چنانکه در تهذیب التهذیب نیز آمده است. [↑](#footnote-ref-200)
201. - نگا: منهاج السنة النبویة، اثر شیخ الإسلام ابن تیمیه (1/ 485). [↑](#footnote-ref-201)
202. - صحیح بخاری، حدیث شماره: 5347 از ابوجحیفه که گفت: پیامبر ج واشمه و مستوشمه (کسی که خالکوبی می‌کند و کسی که برایش خالکوبی می‌شود)، و سودخوار و موکل سود را لعنت نموده، و از پول سگ، و کسب زنا نهی کرده، و مصورین را لعنت فرمود. [↑](#footnote-ref-202)
203. - صحیح بخاری، حدیث شماره: 5963، و صحیح مسلم، حدیث شماره: 2110 از ابن عباس س که گفت: از پیامبر ج شنیدم که فرمودند: «من صوّر صورة فی الدنیا کلف یوم القیامة أن ینفخ فیها الروح، ولیس بنافخ: کسی که در دنیا صورتی بکشد، روز قیامت مکلف می‌شود که در عکس‌های جاندارانی که کشیده، روح بدمد ولی او نمی‎تواند چنین کاری انجام دهد». و امام بخاری در صحیح خود به شماره‌ی: 5961 از حدیث عائشه‌ی صدیقه به لفظ: «إن أصحاب هذه الصور یعذبون یوم القیامة ویقال لهم: أحیوا ما خلقتم: صاحبان این تصاویر در روز قیامت عذاب می‌شوند و برای آنان گفته می‌شود: آنچه را که آفریده اید زنده کنید». و در صحیح مسلم، حدیث شماره: 2112 از ابوهریره س آمده که رسول الله ج فرمودند: «لاتدخل الـملائکة بیتا فیه تماثیل أو تصاویر: فرشتگان به خانه‌ای که در آن تمثال و یا تصاویر وجود داشته باشد داخل نمی‌شوند». [↑](#footnote-ref-203)
204. - عبدالقاهر بن طاهر بغدادی در الفَرق بین الفِرق ص37 گفته: روافض کوفه به خیانت و بخالت موصوف می‌باشند، که در این اوصاف ضرب المثل گشته‌اند تا جائی که گفته می‌شود: بخیلتر و خائن‌تر از کوفی، و سه مورد از غدر آنان مشهور است:

     \* نخست- آنان بعد از شهادت علی بن ابی‌طالب س با فرزندش حسن بیعت کردند، و چون قصد جنگ با امیر معاویه را کرد شیعیان در ساباط مدائن به او خیانت کرده، و سنان جعفی در پهلویش او را ضربه زد تا جائی که او را از اسب به زیر انداخت که این کار روافض باعث شد حسن بن علی با امیر معاویه س صلح نماید.

     \* دوم- آنان به حسین بن علی نامه نگاشتند و از او درخواست کردند به کوفه بیاید و وعده سپردند که او را بر یزید بن معاویه نصرت دهند، حسین نیز فریب آنان را خورد، و به امید آنان خروج کرد و از مکه رهسپار عراق شد، پس چون به کربلاء رسید به او خیانت کردند، و همه‌ی آنان با عبیدالله بن زیاد متحد ویکپارچه بر علیه حسین رزمیدند، تا اینکه حسین و بیشتر اقربایش در کربلاء به قتل رسیدند.

     \* سوم- خیانت آنان به زید بن حسین بن علی بن ابی طالب بعد از اینکه به معیت او بر یوسف بن عمر خروج کردند، سپس بیعت با او را شکستند و هنگام سختی جنگ او را تسلیم کردند تا کشته شد، و سرگذشت او مشهور است. و برای تفصیل خیانت آنان با علی بن ابی طالب به کتاب: البدایة والنهایة اثر حافظ ابن کثیر (7/ 274)، و سِیر أعلام النبلاء، ذهبی (3/ 280) مراجعه فرمائید. و برای تفصیل خیانت آنان با زیدبن علی به البدایة (9/ 273) و السیَر (5/ 389) مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-204)
205. - لفظ حدیث این است: «یکون في أمتی خسف ومسخ، وذلك في الـمکذبین بالقدر: در امت من خسف و مسخی خواهد بود، و آن در تکذیب‌کنندگان قدر می‌باشد» ترمذی آن را در سنن، حدیث شماره: 2158، و مسند امام احمد، حدیث شماره: 5867، و سنن ابن ماجه، حدیث شماره: 4061 روایت نموده‌اند و آن حدیثی معلول است؛ زیرا او بر ابوصخر علی بن حمید بن زیاد انکار کرده؛ چنانکه در تهذیب الکمال در ترجمه‌اش آمده است. [↑](#footnote-ref-205)
206. - تناسخیه به کسانی می‎گویند که معتقد به انتقال روح از بدنی به بدن دیگر هستند. (المعجم الوسیط) [↑](#footnote-ref-206)
207. - و هر که می‌خواهد در موضوع مشابهت روافض با یهود و بقیه‌ی کافران معلومات بیشتری به دست آورد، لازم است به کتاب ارزشمند «منهاج السنة النبویة» اثر شیخ الإسلام ابن تیمیه / (1/ 22- 38)، و هم چنین به کتاب: «الإلحاد الخمینی في أرض الحرمین» ص155، و کتاب برادر فاضل ما شیخ عبدالرقیب علابی: «صدی الزلزال فی مشابهة الرافضة الیهود والنصاری الضُّلال» مراجعه فرماید. [↑](#footnote-ref-207)
208. - عنوان این باب از زیادات ما بوده و در نسخه‌ی اصلی وجود ندارد. [↑](#footnote-ref-208)
209. - در صحیح بخاری، حدیث شماره: 5334 و صحیح مسلم، حدیث شماره: 1486 از ام‌حبیبه ل روایت شده که گفت: از پیامبر ج شنیدم که بر منبر می‌فرمود: «بر هیچ زنی که به خدا و روز آخرت ایمان داشته باشد روا نیست بیشتر از سه روز بر مرده‌ای سوگواری نماید، مگر بر شوهرش که چهار ماه و ده روز است». [↑](#footnote-ref-209)
210. - نگا: مجموع الفتاوی: ج25 ص302 و 307 و 308. [↑](#footnote-ref-210)
211. - این روایت را ترمذی در سنن، حدیث شماره: 2403، و دارمی در سنن، حدیث شماره: 2681 از سعدبن ابی وقاص روایت نموده‌اند که روایتی صحیح است. [↑](#footnote-ref-211)
212. - نگا: مجموع الفتاوی: ج25 ص309 و 310. [↑](#footnote-ref-212)
213. - در کتاب: المنار المنیف، صفحه‌ی: 89، طبع دار العاصمة. [↑](#footnote-ref-213)
214. - این اثر را ابن عساکر به طور مختصر در تاریخ دمشق ج62 ص306 از طریق سَدیر از محمدبن علی از پدرش از اجدادش از علی س روایت نموده. و سدیر فرزند حکیم است که ذهبی سوانحش را در المیزان نوشته و گفته: او صالح الحدیث است، و یحیی گفته: ثقه است، و جوزجانی گفته: زشت مذهب بوده، و نسائی گفته: ثقه نیست، و دارقطنی گفته: متروک است، و عقیلی گفته: او از کسانی بود که در رفض غلو می‌کرد، امام بخاری فرموده: از ابوجعفر شنیده اما در او جهالت است، پس این داستان ثابت نیست، و هیثمی آن را در کتاب الصواعق المحرقة ج3 ص450 و 451 به تحقیق عبدالرحمن ترکی آورده است. [↑](#footnote-ref-214)
215. - این اثر را آجری در کتاب الشریعة، روایت شماره: 1812 آورده، و هندی نیز در کنز العمال، حدیث شماره: 36141 ذکر کرده است، و هیثمی در مجمع الزوائد (ج9 ص56) گفته: طبرانی آن را در المعجم الأوسط روایت کرده و در سند آن فضل بن مختار است که ضعیف می‌باشد. [↑](#footnote-ref-215)
216. - به دلیل ثنا و مدح فراوانی که علی س از ابوبکر و عمر و عثمان ش کرده، از جمله: امام بخاری در صحیح خود، حدیث شماره: 3671 روایت کرده: محمدبن کثیر برای ما حدیث گفت، گفت: سفیان برای ما خبر داد، گفت: جامع بن راشد برای ما حدیث گفت، گفت: ابویعلی برای ما حدیث گفت، از محمدبن حنفیه، گفت: برای پدرم گفتم: چه کسی بعد از رسول الله ج از همه برتر است؟ گفت: ابوبکر، گفتم: بعد از او؟ گفت: عمر. و ترسیدم که بگوید بعد از او عثمان از همه بهتر است، پس گفتم: و بعد از او تو از همه بهتری؟ گفت: من جز فردی از مسلمانها نیستم (یک مسلمان عادی می‌باشم). و ابن ابی‌شیبه در مصنف، روایت شماره: 332051 روایت کرده: محمدبن بشر برای ما حدیث گفت، گفت: مِسعَر برای ما حدیث گفت، گفت: ابوعون برایم حدیث گفت، از محمدبن حاطب که گفت: در مجلسی از عثمان س نام برده شد، حسن بن علی گفت: اکنون امیرالمؤمنین می‌آید و برای شما درباره‌ی او صحبت می‌کند، گفت: علی آمد و گفت: عثمان از زمره‌ی کسانی بود که:﴿ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ ثُمَّ ٱتَّقَواْ وَّءَامَنُواْ ثُمَّ ٱتَّقَواْ وَّأَحۡسَنُواْۚ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلۡمُحۡسِنِينَ﴾ [المائدة: 93]. «ایمان آوردند و کارهای نیک انجام دادند، سپس تقوا پیشه کردند و ایمان آوردند، سپس تقوا پیشه کردند و نیکى نمودند. و الله نیکوکاران را دوست دارد». و این روایتی صحیح است. [↑](#footnote-ref-216)
217. - **تنبیه:** و بعد از اینکه تحقیق رساله را به پایان رساندم، و هنگامی که آنرا آماده‌ی چاپ می‌کردیم، دوست گرامی آقای حمودبن محمد رونی حفظه الله رساله‌ی به عنوان: «لا تخونوا الله والرسول دراسة نقدیة لآراء الشیخ محمدبن عبدالوهاب فی کتابه رسالة فی الرد علی الرافضة» نوشته‌ی رافضی‌ای هلاک‌شده صباح علی البیاتی را به دسترسم گذاشت، آن رساله را ورق زدم؛ بناگاه خیانت‌های فراوانی در آن مشاهده کردم که به الله و رسول شده بود که انسان از شرم و حیا ذوب می‌شد، هم چنین در آن رساله به اصحاب رسول الله ج طعن وارد شده بود و نویسنده‌ی آن گمان کرده بود که اصحاب کرام همه عدول نیستند، و زشت‌تر از همه اینکه به ام‌المؤمنین عائشه‌ی صدیق طعن وارد کرده بود، چنانکه در صفحه‌ی: 174 آن کتاب آمده که او در بهشت زوجه‌ی پیامبر نیست، به زعم اینکه احادیث وارده در این باره موضوعی می‌باشد. و از جمله طعن‌های که بر ام‌المؤمنین وارد کرده اینست که در حدیث افک تشکیک وارد کرده، در حالی که تمام علمای امت اجماع نموده‌اند هر که عائشه‌ی صدیقه را بعد از نزول آیاتی که در پاکی‌اش آمده متهم کند بی‌گمان کافر است. و از جمله اموری که در آن رساله دیدم اینست که او از نزدیکی با زن در دبرش به شدت دفاع کرده، و تلاش کرده به روایت‌های ضعیف و موضوعی که در کتب اهل سنت آمده استدلال جوید، و یا اینکه به متشابه چنگ زده و محکم را به کلی رها کرده است. بلی، این است حال روافض که چون بخواهند بر اهل سنت تردید نمایند به روایات دروغین، یا ضعیف و یا موضوعی استدلال می‌کنند، و کتابهای روافض با کتب یهود و نصارا مشابهت تام دارد، کتب آنان اسنادی ندارد، و اگر سند نیز بیاورند پس از کذابین و وضاعین سند می‌آورند، و یا سخن را از جایش تحریف می‌کنند، و دنبال متشابه می‌گردند، چنانکه خداوند متعال فرموده است: ﴿فَأَمَّا ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمۡ زَيۡغٞ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَٰبَهَ مِنۡهُ ٱبۡتِغَآءَ ٱلۡفِتۡنَةِ وَٱبۡتِغَآءَ تَأۡوِيلِهِۦ﴾ [آل عمران: 7]. «کسانی که در دلهایشان کجی (و میل به باطل) وجود دارد، برای فتنه­انگیزی و تأویل (نادرست) آیات، در پی آیاتِ متشابه بر می­آیند»، پس روافض از بدی‌ها و خبائث دفاع می‌کنند. این روافض‌اند که از نزدیکی با زن در دبر دفاع نموده و برای اثبات متعه (صیغه) که در حقیقت زنا است قلم‌فرسائی می‌کنند، در حالی که تمام امت به جز روافض بر تحریم آن اتفاق دارند، اختلاف آنان هیچ ارزشی ندارد. و چون که روافض خود در این بلایا و مصیبت‌ها افتاده‌اند، لذا از آن دفاع می‌کنند، بلکه بدتر و شنیع‌تر از همه این که روافض از شرک و مرده‌پرستی و قبرپرستی نیز به شدت دفاع می‌کنند و دیگران را نیز به سوی آن فرا می‌خوانند. در این مورد مراجعه شود به کتاب رافضیِ گنهکار محسن امین عاملی به نام: «کشف الإرتیاب في أتباع محمدبن عبدالوهاب». و خلاصه‌ی آن کتاب اینکه رافضی مذکور در آن از افکار عبدالله بن سبأ یهودی که بنیانگذار مذهب رافضی است دفاع نموده.

     و به نظر بنده این کتاب شیخ محمدبن عبدالوهاب و تعلیقات ما بر آن ردی کافی بر کتب روافض می‌باشد، و هر که را نصیحتی اندک نفع نرساند، نصائح بسیار نیز جز شر بر او اثری نخواهد داشت، پس به نوشته‌های آن گمراهان اهمیت چندانی قائل نمی‌شویم.

     و به این قدر اکتفا می‌کنم، و تمام ستایش‌ها برای الله پروردگار جهانیان است.

     وصلی الله علی نبیّنا محمد وعلی آله وصحبه وسلم تسلیما کثیرا. [↑](#footnote-ref-217)